

در قلمرو ملکوت

مجموعه‌ای از گواهی‌های خداوند سبحان برای حقانیت امام احمد الحسن،
با رؤیاهای صادقانه از پیامبران و رسولان و اوصیا (عج)

گردآوری و تنظیم:

انصار امام مهدی (عج)

مترجم:

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)

نام کتاب	در قلمرو ملکوت
نام کتاب اصلی	في رحاب الملكوت
نویسنده	انصار امام مهدی (علیه السلام)
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۴۰۴
تاریخ انتشار کتاب اصلی	۱۴۴۵ق/ ۲۰۲۳م
کد کتاب	۲۱۸
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید **احمدالحسن (علیه السلام)** به تارنماهای زیر مراجعه کنید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

تقدیم.....	۱۱
مقدمه.....	۱۳
رؤیای ۱: سوگند امام مهدی (علیه السلام).....	۲۱
رؤیای ۲: امام علی بن ابی طالب (علیه السلام): احمد الحسن حق است.....	۲۱
رؤیای ۳: خطاب امام مهدی (علیه السلام) به مردم عراق.....	۲۸
رؤیای ۴: امام مهدی (علیه السلام) مرا هدایت می کند.....	۲۹
رؤیای ۵: زهرا (علیها السلام): پسر مرا یاری می کنید.....	۲۹
رؤیای ۶: زهرا (علیها السلام): این پسر احمد است.....	۳۰
رؤیای ۷: پیامبر (صلی الله علیه و آله): احمد الحسن پسر ماست.....	۳۱
رؤیای ۸: به خدا قسم، احمد الحسن حق است.....	۳۳
رؤیای ۹: امام مهدی (علیه السلام) مرا فرستاده است.....	۳۳
رؤیای ۱۰: امام مهدی (علیه السلام) مرا فرستاده است.....	۳۴
رؤیای ۱۱: من مهدی محمد بن حسن عسکری هستم.....	۳۵
رؤیای ۱۲: امام حسین (علیه السلام) به امام احمد الحسن اشاره کرد.....	۳۶
رؤیای ۱۳: سید احمد الحسن حق است.....	۳۷
رؤیای ۱۴: امام مهدی (علیه السلام) دستم را گرفت.....	۳۷
رؤیای ۱۵: امام مهدی (علیه السلام) امام نماز می شود.....	۳۸
رؤیای ۱۶: انوار امام علی و زهرا (علیها السلام).....	۳۸
رؤیای ۱۷: رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله): «وصیت، وصیت من است».....	۳۹
رؤیای ۱۸: شهادت امام مهدی (علیه السلام) محمد بن حسن عسکری.....	۴۱
رؤیای ۱۹: امام مهدی (علیه السلام) برایم شهادت داد.....	۴۱

- رؤیای ۲۰: ای احمد الحسن، تو امام انس و جن هستی..... ۴۲
- رؤیای ۲۱: پسر ام احمد الحسن را یاری کنید..... ۴۲
- رؤیای ۲۲: زهرالعلی همراه با سید احمد الحسن نشسته بود..... ۴۳
- رؤیای ۲۳: امام مهدی (علیه السلام) رو به قبله ایستاده بود..... ۴۳
- رؤیای ۲۴: چند رؤیای متوالی از زهرالعلی..... ۴۵
- رؤیای ۲۵: جبرئیل (علیه السلام) فریاد می زند: «دعوت حق است»..... ۴۹
- رؤیا ۲۶: بانو نرجس (علیه السلام) مرا دلدار می داد..... ۵۰
- رؤیای ۲۷: بانو نرجس (علیه السلام) به مؤمنین سید احمد الحسن آموزش می دهد..... ۵۱
- رؤیا ۲۸: بانو زهرالعلی..... ۵۱
- رؤیای ۲۹: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توسل به حق یمانی را آموزش می داد..... ۵۲
- رؤیای ۳۰: رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) به من فرمود..... ۵۳
- رؤیای ۳۱: ائمه معصوم (علیهم السلام)..... ۵۴
- رؤیای ۳۲: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) احمد الحسن حق است..... ۵۵
- رؤیای ۳۳: رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) دستش را دراز کرد..... ۵۶
- رؤیای ۳۴: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام)..... ۵۷
- رؤیای ۳۵: عباس (علیه السلام) دست سید احمد الحسن (علیه السلام) را گرفته بود..... ۵۸
- رؤیای ۳۶: امام حجت (علیه السلام) و در کنارش امام احمد الحسن (علیه السلام)..... ۵۸
- رؤیای ۳۷: ندای آسمانی..... ۵۹
- رؤیای ۳۸: این امام مهدی (علیه السلام) و پسرش است..... ۶۰
- رؤیای ۳۹: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روزی مثل غدیر..... ۶۱
- رؤیای ۴۰: امام محمد بن حسن (علیه السلام) روی تپه ای نشسته بود..... ۶۲
- رؤیای ۴۱: خداوند و فاطمه زهرا و امام رضا شهادت دادند..... ۶۳
- رؤیای ۴۲: ترازویی طلایی..... ۶۳
- رؤیای ۴۳: امام حجت (علیه السلام) جلوی من بود..... ۶۴

- رؤیای ۴۴: صحنه‌ای نورانی از واقعه جلودان کربلا..... ۶۴
- رؤیای ۴۵: ورقه‌ای از جانب خداوند سبحان و متعال..... ۶۵
- رؤیای ۴۶: امام مهدی (علیه السلام) آمد و سید (علیه السلام) از او استقبال کرد..... ۶۶
- رؤیای ۴۷: امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: حق با احمد است..... ۶۶
- رؤیای ۴۸: بانو زهرا (علیها السلام): به‌سوی سید احمد برو..... ۶۷
- رؤیای ۴۹: ملائکه به پدرم گفتند ۶۸
- رؤیای ۵۰: امام حسین و علی (علیه السلام) به موکب راهنمایی کردند..... ۷۰
- رؤیای ۵۱: امام مهدی (علیه السلام) را بیش از هفت بار دیده‌ام..... ۷۲
- رؤیای ۵۲: امام مهدی: پسرم احمد را فرستادم..... ۷۳
- رؤیای ۵۳: پیامبر به خانه ما آمد..... ۷۴
- رؤیای ۵۴: امام حجت (علیه السلام) در کنار امام احمد الحسن (علیه السلام)..... ۷۴
- رؤیای ۵۵: امام حسین (علیه السلام) سید احمد الحسن (علیه السلام) بود..... ۷۵
- رؤیای ۵۶: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌آید..... ۷۶
- رؤیای ۵۷: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به احمد الحسن (علیه السلام) تبدیل شد..... ۷۷
- رؤیای ۵۸: دیدم با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همراهی می‌کنم..... ۷۸
- رؤیای ۵۹: از امام مهدی (علیه السلام) پرسیدم..... ۷۸
- رؤیای ۶۰: شخصی می‌گفت من مهدی احمد الحسن هستم..... ۷۹
- رؤیای ۶۱: مهدیون سمت چپ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند..... ۸۰
- از خداوند می‌خواهم گام‌های انصار الله را در راه امامان و مهدیون ثابت و استوار بدارد. ۸۱
- رؤیای ۶۲: احمد الحسن (علیه السلام) در سمت راست حجت (علیه السلام)..... ۸۱
- رؤیای ۶۳: امام مهدی محمدبن حسن به من فرمود..... ۸۳
- رؤیای ۶۴: فاطمه زهرا (علیها السلام) را با برخی از انصار دیدم..... ۸۴
- رؤیای ۶۵: ناگهان صدایی به من گفت..... ۸۶
- رؤیای ۶۶: امام حسین (علیه السلام) از آسمان می‌آید..... ۸۷

- رؤیای ۶۷: امام حسین (علیه السلام) به سید احمد الحسن اشاره کرد ۸۸
- رؤیای ۶۸: امام حسین (علیه السلام) فرمود ۸۹
- رؤیای ۶۹: فاطمه (علیها السلام) به طرف من آمد و با عتاب فرمود ۹۱
- رؤیای ۷۰: امام مهدی (علیه السلام) به من فرمود: «بیا، بیا نترس، تو پسر منی.» ۹۲
- رؤیای ۷۱: زهر (علیها السلام) سر و شانه‌ام را نوازش کرد ۹۴
- رؤیای ۷۲: امام علی (علیه السلام) مرا راهنمایی کرد ۹۶
- رؤیای ۷۳: امام احمد الحسن (علیه السلام) پشت سر امام مهدی (علیه السلام) ۹۶
- رؤیای ۷۴: علی (علیه السلام) برایم صحیفه‌ای خواند ۹۷
- رؤیای ۷۵: گفت‌وگویی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سید احمد الحسن (علیه السلام) ۹۹
- رؤیای ۷۶: ظهور امام مهدی (علیه السلام) ۱۰۰
- رؤیای ۷۷: بانو زینب (علیها السلام) فرمود: ۱۰۲
- رؤیای ۷۸: امام مهدی (علیه السلام) با امام احمد الحسن (علیه السلام) ۱۰۴
- رؤیای ۷۹: جبرئیل (علیه السلام): اتفاق مهمی رخ خواهد داد ۱۰۵
- رؤیای ۸۰: امام مهدی (علیه السلام) در خانه ما خوابیده بود ۱۰۶
- رؤیای ۸۱: پاسخی از داخل ضریح مبارک ۱۰۷
- رؤیای ۸۲: با انصار جمع شدم ۱۰۸
- رؤیای ۸۳: سید احمد الحسن (علیه السلام) به صورت عیسیای نبی (علیه السلام) ۱۰۹
- رؤیای ۸۴: امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) فرمود ۱۰۹
- رؤیای ۸۵: دیدم امام مهدی (علیه السلام) با اوصافی متفاوت ظاهر شد ۱۱۰
- رؤیای ۸۶: دیدم رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) ۱۱۱
- رؤیای ۸۷: سید احمد الحسن (علیه السلام) و پدرش امام مهدی (علیه السلام) ۱۱۲
- رؤیای ۸۸: آل محمد (علیهم السلام) دور یک میز بزرگ جمع شده بودند ۱۱۳
- رؤیای ۸۹: امام محمد بن حسن (علیه السلام) ستون بزرگی را به زمین فرو برد ۱۱۴
- رؤیای ۹۰: امام احمد الحسن (علیه السلام) بیرون آمد ۱۱۴

- رؤیای ۹۱: دیدم در خانه امیرالمؤمنین هستم..... ۱۱۶
- رؤیای ۹۲: پیام و امانتی از صاحب عصر و زمان علیه السلام..... ۱۱۷
- رؤیای ۹۳: فرستاده رسول خدا..... ۱۱۹
- رؤیای ۹۴: امام مهدی و امام احمد الحسن..... ۱۲۰
- رؤیای ۹۵: مردی که انصار امام مهدی علیه السلام را جمع می کند..... ۱۲۱
- رؤیای ۹۶: امام مهدی علیه السلام با توصیفات امام احمد الحسن علیه السلام..... ۱۲۵
- رؤیای ۹۷: پرچم‌هایی با نام ائمه علیهم السلام..... ۱۲۶
- رؤیای ۹۸: رؤیای طوفان..... ۱۲۷
- رؤیای ۹۹: امام محمد جواد به سید احمد الحسن تبدیل شد..... ۱۲۷
- رؤیا ۱۰۰: رؤیای بهشت..... ۱۲۸
- رؤیای ۱۰۱: امام مهدی علیه السلام را دیدم..... ۱۲۹
- رؤیای ۱۰۲: خبر غیبی از وجود یمانی علیه السلام..... ۱۳۰
- رؤیای ۱۰۳: او احمد الحسن موعود است..... ۱۳۰
- رؤیای ۱۰۴: رؤیای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام..... ۱۳۱
- رؤیای ۱۰۵: طواف می کردیم و تکبیر می گفتیم..... ۱۳۲
- رؤیای ۱۰۶: موسی به میقات پروردگارش رفت..... ۱۳۳
- رؤیای ۱۰۷: سید علیه السلام با انصار نماز جماعت می خواند..... ۱۳۵
- رؤیای ۱۰۸: بانو زینب علیها السلام غمگین نشسته بود..... ۱۳۵
- رؤیای ۱۰۹: امام مهدی علیه السلام آمد..... ۱۳۶
- رؤیای ۱۱۰: دیدم ماه دومی در کنار ماه اول ظاهر شد..... ۱۳۷
- رؤیای ۱۱۱: دیدم ندایی فریاد می زد..... ۱۳۸
- رؤیای ۱۱۲: حدیث امام باقر علیه السلام را درباره یمانی می خواندم..... ۱۳۹
- رؤیای ۱۱۳: امام مهدی علیه السلام و امام احمد الحسن علیه السلام را با هم دیدم..... ۱۴۰
- رؤیای ۱۱۴: دیدم پرچم نمایانگر دعوت را حمل می کنم..... ۱۴۲

- رؤیای ۱۱۵: پیامبر ﷺ فرمود: نام او در آسمان‌ها احمد است..... ۱۴۳
- رؤیای ۱۱۶: ائمه علیهم السلام را دیدم..... ۱۴۵
- رؤیای ۱۱۷: احتجاج به وصیت..... ۱۴۶
- رؤیای ۱۱۸: نذر فاطمه زهرا علیها السلام..... ۱۴۷

تقدیم

به امام احمد الحسن،

و اهل بیت پاک و طاهرش

﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾ (ای عزیز، ما و خانواده مان را سختی و گرفتاری فراگرفته و با سرمایه ای ناچیز آمده ایم؛ پس پیمانۀ را برای ما کامل کن و بر ما تصدقی فرما که خداوند صدقه دهنندگان را پاداش می دهد).

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً

رؤیا ...

پلی است میان دو جهان غیب و شهود؛ و عبارت است از پیامی با زبان الهی که از جهانی دیگر به ما می‌رسد و با نمادها و داستان‌هایی با ما سخن می‌گوید تا - اگر بپذیریم - ما را در مسیر حقیقت و نور هدایت کند. متون دینی (تورات، انجیل، قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام) برای ما داستان‌هایی از رؤیا نقل کرده‌اند و اهمیت بسیار آن را به‌عنوان کلام خدا برای بندگان و وحی الهی روشن کرده‌اند، که از زمان نخستین انسان زمینی، خلیفه خدا آدم علیه‌السلام، آغاز شده است و تا به امروز ادامه دارد. رؤیاها همیشه با ارواح خلفای خدا درآمیخته و گام‌های آنها را در این جهان هدایت کرده‌اند؛ زیرا رؤیا، راه وحی برای انبیاست. اما این پیام‌های غیبی فقط منحصر به صالحان نیست، بلکه برای همه مردم در مکان‌ها و زمان‌های مختلف و با زبان‌ها و اعتقادات و پس‌زمینه‌های متفاوت و حتی برای افراد نابکار نیز فراهم است؛ و می‌تواند بشارتی برای درست بودن راه یا هشدار برای فساد و فرجام بد آن باشد یا اموری را در آینده افشا کند یا درباره چشم‌اندازهای تاریک هشدار دهد، چنان‌که برای فرعون رخ داد و اسرار رؤیایش به‌وسیله تفسیر نبی خدا یوسف علیه‌السلام برایش آشکار شد. ما در این کتاب، بر نقش مهم رؤیاها، به‌عنوان متن تشخیصی از جانب خدا برای خلیفه‌اش، تمرکز می‌کنیم؛ یعنی به‌عنوان دلیلی که به ما اعلام می‌کند شخص واقعاً از سوی خدا فرستاده شده یا این که نه، او صرفاً یک مدعی دروغین بوده است. واقعیت این است که رؤیا، یک دلیل قطعی است که اگر شرایط زیر در آن محقق شود، همه ما را ملزم می‌کند:

۱. مطابقت آن با متن الهی تشخیصی صادر شده از خلیفه قبل‌ی خدا؛ زیرا بعد از آدم (ع) این خلیفه است که وصی یا اوصیای خود را تعیین می‌کند. بنابراین رؤیاهایی که از طریق شخصی که بعد از آدم (ع) به وی تصریح نشده است ادعا می‌شود، هیچ ارزشی نخواهند داشت و نیازی به بررسی آنها نیست.

۲. تواتر آن نزد افرادی که تبانی‌شان برای دروغ‌گویی امکان نداشته باشد.

۳. برخورداری از آنچه مانع شیطانی بودنش می‌شود؛ مثل حضور معصوم یا قرآن یا خبری غیبی.

۴. این که به‌طور کلی از نظر معنایی در تصریح به شخصی به‌خصوص محکم باشد.

به این ترتیب، شهادت عظیمی از جانب خدا - که پادشاهی آسمان‌ها و زمین در دست اوست - از روز نخست اعلام دعوت با خلیفه خدا همراه می‌شود، و حتی قبل از اعلام دعوتش به مردم نیز همراه اوست. خداوند سبحان در قرآن در بسیاری از آیات، خودش را به‌عنوان شاهد برای خلفای خود در نزد مکلفان معرفی کرده است:

- ﴿قُلْ كَفَى بِاللّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ (بگو: خداوند به‌عنوان گواه میان من و شما کافی است؛ آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند).

- ﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا﴾^۲ (و ما تو را به‌عنوان رسول برای مردم فرستادیم؛ و خداوند به‌عنوان شاهد کافی است).

- ﴿لَکِنِ اللّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِکَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا﴾^۳ (ولی خداوند به آنچه بر تو نازل کرده شهادت می‌دهد؛ آن را با علم خود نازل کرده و فرشتگان

۱. سوره عنکبوت، آیه ۵۲

۲. سوره نساء، آیه ۷۹

۳. سوره نساء، آیه ۱۶۶

هم شهادت می‌دهند؛ و خداوند به‌عنوان شاهد کافی است).

- ﴿وَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱ (و کسانی که کافر شدند می‌گویند: تو فرستاده نیستی. بگو: خداوند و کسی که علم کتاب را دارد، به‌عنوان شاهد میان من و شما کافی است).

- ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾^۲ (بگو: خداوند به‌عنوان شاهد میان من و شما کافی است. به‌راستی او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست).

- ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۳ (او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمامی دین‌ها غالب کند؛ و خداوند به‌عنوان شاهد کافی است).

بنابراین شهادت خداوند به‌وسیله رؤیا در خواب و بیداری، به‌تنهایی برای تشخیص خلیفه خدا در زمینش کافی است ﴿قُلْ كَفَىٰ﴾؛ و هرکسی می‌خواهد درباره جایگاه رؤیای صادق در دین خدا و شناخت دلایل الهی بودن آن، به‌عنوان نص بر خلیفه خدا و دلیلی برای تشخیص او بیشتر بدانند، می‌تواند به کتاب «عقاید اسلام» امام احمد الحسن مراجعه کند.

آل محمد ﷺ به ما خبر داده‌اند که آنها بر صاحب امر - زمانی که بیاید - گرد می‌آیند. از ابوبکر حضرمی نقل شده است که گفت: من و ابان به محضر اباعبدالله [امام صادق] علیه السلام وارد شدیم و این هنگامی بود که پرچم‌های سیاه در خراسان ظاهر شده بودند. عرض کردیم: نظر شما چیست؟ فرمود: «در خانه‌هایتان بنشینید؛ پس وقتی دیدید ما به دور مردی جمع

۱. سوره رعد، آیه ۴۳

۲. سوره اسراء، آیه ۹۶

۳. سوره فتح، آیه ۲۸

شدیم، با سلاح به سوی ما بشتابید.»^۱

ممکن نیست آنان (علیهم السلام) در این دنیا جمع شوند؛ چراکه ایشان (علیهم السلام) وفات کرده‌اند، و از ائمه دوازده‌گانه (علیهم السلام) فقط امام دوازدهم محمدبن حسن مهدی (علیه السلام) باقی مانده است. بنابراین منظور از اجتماعشان، اجتماع آنها (علیهم السلام) در عالم رؤیا برای تأیید صاحب حق و تشویق مردم به یاری و نصرت اوست؛ و این در واقعیت تحقق یافته است.

از عبداللہ بن عجلان نقل شده است که گفت: نزد اباعبداللہ [امام صادق (علیه السلام)] از خروج قائم (علیه السلام) ذکری به میان آوردیم. از ایشان پرسیدم: چگونه برای ما ممکن است که از آن مطلع شویم؟ فرمود: «یکی از شما صبح بیدار می‌شود درحالی که زیر سرش صحیفه‌ای می‌یابد که روی آن نوشته شده است: طاعتی شناخته‌شده (بشنوید و اطاعت کنید).»^۲؛ و این نوشته‌ای مادی نیست، بلکه پیامی از ملکوت است؛ یعنی رؤیایی که فرد خوابیده قبل از صبح آن را دیده است.

اهل بیت (علیهم السلام) در روایات، ارتباط مسئله امام مهدی (علیه السلام) با رؤیا را عهده‌دار شده‌اند، همان‌طور که در حدیث زیر آمده است و رؤیا را به گردن صاحب الامر مرتبط می‌کند: از بزنی نقل شده است که گفت: از امام رضا (علیه السلام) درباره مسئله رؤیا پرسیدم. حضرت (علیه السلام) درنگی کرد و سپس فرمود: «اگر آنچه را می‌خواهید به شما بدهیم، قطعاً برای شما شری می‌شود، و گردن صاحب این امر گرفته خواهد شد.»^۳

حتی در پیشگویی‌های موجود در تورات و انجیل برای آخرالزمان نیز می‌بینیم مسئله منجی و نجات‌دهنده‌ای که در آخرالزمان خواهد آمد با رؤیا مرتبط است: «و چنین خواهد بود که بعد از آن، روح خود را بر تمام بشر می‌ریزم؛ پس پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد،

۱. کتاب غیبت، شیخ نعمانی، ص ۱۹۷.

۲. منتخب انوار المصیئة، سید بهاء‌الدین نجفی، ص ۳۱۱؛ کمال‌الدین، ص ۶۵۴.

۳. قرب الاسناد، ص ۳۸۰.

و پیران شما خواب‌ها خواهند دید، و جوانان شما رؤیاها خواهند دید.»^۱

کتاب «در قلمرو ملکوت» ...

شما را از طریق شهادت‌های ملکوتی در یک سفر روحانی با خود همراه می‌کند، تا سهم اندکی از بین هزاران رؤیای صادق را به شما ارائه دهد؛ رؤیاهایی که با نام‌ها، کشورها و اعتقادات صاحبان آنها پیش از پذیرفتن دعوت مهدوی ثبت و مستند شده‌اند. همه این افراد در شهادت‌های خود بر حقانیت امام احمد الحسن - مهدی اول از مهدیون دوازده‌گانه‌ای که در وصیت رسول خدا ﷺ در شب وفاتش ذکر شده‌اند - تأکید می‌کنند؛ یعنی همان یمانی موعود، و فرستاده امام مهدی محمد بن حسن علیّه در کتاب‌های مسلمانان شیعه و همان مهدی که در آخرالزمان متولد می‌شود در کتاب‌های مسلمانان سنی، و فرستاده‌ای از عیسی علیّه برای مسیحیان و فرستاده‌ای از ایلیا علیّه برای یهودیان؛ و همان منجی مهدی حامل امید و نجات و رهایی، که ادیان آسمانی با عناوین مختلفی بشارت داده‌اند.

و تمام شرایطی که آنها را به دلیلی قطعی و وحی الهی تبدیل می‌کند، در آنها فراهم بوده است و به‌وضوح امام احمد الحسن را مشخص می‌کند:

۱. این رؤیاها با متن تشخیصی رسول خدا ﷺ در وصیتش، که در شب وفاتش املا کرد و آن را به‌عنوان نوشتار بازدارنده از گمراهی تا روز قیامت برای کسانی که به آن تمسک می‌جویند توصیف فرمود، مطابقت و موافقت دارند؛ همان وصیتی که در آن به خلفای بعد از خودش ﷺ از امامان دوازده‌گانه و مهدیون دوازده‌گانه وصیت می‌فرماید و اولین آنها را «احمد» می‌نامد.

۲. ما به صداقت روایتگران آنها اطمینان داریم. وقتی به شهادت‌های آنها دقت می‌کنیم، روشن می‌شود که آنان نماینده جامعه‌ای متنوع از مناطق و کشورها و

شهرهای مختلف هستند و به زبان‌های مختلف صحبت می‌کنند و زمینه‌های اعتقادی متفاوتی دارند. بسیاری از آنها هیچ‌گاه به هیچ صورتی با یکدیگر ملاقات نکرده یا آشنا نشده‌اند، بلکه بسیاری از آنها به واسطه رؤیا به دعوت مبارک مهدوی پیوسته‌اند. بنابراین این رؤیاها متواتر هستند و امکان تبانی و هم‌دستی راویانشان بر دروغ وجود ندارد؛ زیرا آنها هیچ دلیل مشترک یا غیرمشترکی که انگیزه‌ای برای افترا بستن و فریب‌کاری باشد ندارند.

۳. ما در این زمینه، تنها به رؤیاهایی که در آنها معصوم (ملائکه، انبیا، فرستادگان، اوصیا و اهل بیت علیهم السلام) حضور دارند بسنده کرده‌ایم؛ زیرا شیطان نمی‌تواند به صورت آنها جلوه‌گر شود؛ و این نکته‌ای است که از طریق هر دو گروه شیعه و سنی روایت شده است؛ رسول خدا ﷺ فرموده است: «هرکس مرا در خواب ببیند قطعاً مرا دیده است؛ زیرا شیطان نمی‌تواند به صورت من یا یکی از اوصیایم یا یکی از شیعیان‌شان جلوه‌گر شود؛ و رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است.»^۱ از ابوسعید خدری نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «هرکس مرا ببیند قطعاً حق را دیده است؛ زیرا شیطان نمی‌تواند به شکل من درآید.»^۲ بنابراین، ما مطمئن هستیم که این‌ها پیام‌های صادقانه‌ای از خداوند هستند، نه - به شکلی که عده‌ای ممکن است گمان کنند - صرفاً خیالات یا سرگرمی‌هایی از شیطان یا نفس.

۴. این رؤیاها در تصریح به امام احمد الحسن، محکم و واضح هستند.

ما شما را به این مائده‌ای که از آسمان نازل شده است دعوت می‌کنیم. شاید کسانی که طولانی کردن نماز و دعا را اظهار می‌کنند به آن نپیوندند، بلکه گناهکاران بر سر این مائده الهی حاضر شوند و به سوی خدا توبه کنند؛ و به همین دلیل است که امام احمد الحسن

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۵.

۲. بخاری، شماره حدیث ۶۹۹۷.

مبعوث شده است، تا این افراد را اصلاح کند.

﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ... بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ﴾^۱ (حساب مردم نزدیک شده است و آنان در غفلت رویگردان اند ... بلکه گفتند: این‌ها خواب‌های پریشان است، بلکه آن را برساخته است، بلکه او شاعری است، پس باید برای ما آیه‌ای بیاورد، همان‌گونه که پیشینیان فرستاده شدند).

والحمد لله رب العالمین.

دکتر ابتسام احمد

رؤیای ۱: سوگند امام مهدی (عج)

امام مهدی (عج) سه بار به حق پهلوی شکسته زهرا (ع) قسم می‌خورد که او سید احمد الحسن را فرستاده است.

نام: دکتر علاء سالم

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

این رؤیا در ماه رمضان دیده شد. من روزه بودم و از خدا خواستم نشانه‌ای به من نشان بدهد؛ و این رؤیا را دیدم.

در رؤیا امام مهدی محمد بن حسن (عج) را دقیقاً همان‌طور که روایات توصیف کرده‌اند، دیدم. حقیقت این است که ایشان (عج) در طول زندگی‌ام با رؤیاها مرا هدایت می‌کرد و به من می‌فرمود چه کاری انجام دهم و چه کاری انجام ندهم؛ زیرا من والدین خود را از دست داده بودم. پدرم در زندان‌های صدام درگذشته و مادرم نیز فوت کرده است. ایشان (عج) را دیدم که برایم سه بار به پهلوی شکسته مادرش زهرا (ع) قسم خورد که احمد الحسن حق است و فرزندش است و او را به‌سوی مردم فرستاده است. دستش را روی قلبش گذاشت و فرمود: «احمد از من است.» من چشمانم را باز کردم و آسمان را دیدم که به‌خاطر قسم امام مهدی (عج) شکافته شده بود.

رؤیای ۲: امام علی بن ابی طالب (عج): احمد الحسن حق است

امام علی بن ابی طالب (عج) دستش را به‌سوی آسمان بلند کرد؛ به‌طوری که سفیدی زیر بغلش نمایان شد و فرمود: «به خدا قسم، احمد الحسن حق است.»

نام: سید واثق الحسینی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

ما تصور می‌کردیم امام مهدی (عج) در مکه ظهور خواهد کرد و ۳۱۳ نفر یارانش به ایشان ملحق خواهند شد؛ و برخی از آنها روی ابرها خواهند آمد و برخی دیگر از بسترهای خود ناپدید خواهند شد و ... و قبل از آن ندایی خواهد بود که به نزدیکی قیام مقدس بشارت خواهد داد. همچنین جنگ‌هایی میان یمانی و سفیانی و خراسانی رخ خواهد داد و ... این چیزی بود که از ظهور می‌فهمیدم، و بقیه روایات برایم گنگ و مبهم بودند.

من به امام مهدی (عج) بسیار تعلق خاطر داشتم و دوست داشتم درباره ایشان مطالعه کنم، برایش دعا کنم، ایشان را زیارت کنم، و به نیابت از ایشان صدقه بدهم؛ به‌خاطر علاقه شدیدی که به ایشان داشتم.

یک شب در منطقه‌ای که زندگی می‌کردم با چند نفر از دوستانم صحبت می‌کردیم و من از اتفاقاتی که پیش از ظهور امام مهدی (عج) رخ می‌دهد، و از غربال و آزموده شدن شیعیان صحبت می‌کردم تا آنجا که در غربال فقط عده اندکی باقی می‌مانند؛ همچنین درباره روایات مربوط به این موضوع، با یکدیگر صحبت می‌کردیم.

ما از این که ممکن است نتوانیم امام (عج) را پیروی کنیم و به افرادی تبدیل شویم که با آن حضرت (عج) می‌جنگند و با شمشیرش نابود می‌شوند و به ایشان (عج) می‌گویند «برگرد ای پسر فاطمه، ما به تو نیاز نداریم»، دچار اندوه و ترس شدیم. پس از آن، هرکدام از ما به دیگری توصیه کرد که دعا‌های بسیاری برای تعجیل فرج و این که از یاران امام (عج) باشیم بخوانیم.

آن شب در رؤیا دیدم که وارد ضریح امیرالمؤمنین (عج) شدم. تمام ضریح غرق در نور بود و چهره‌های زائران نورانی بود. شروع به بوسیدن ضریح مقدس از سمت پای امام (عج) کردم، سپس به سمت سر مبارک حرکت کردم. قبل از رسیدن به آنجا شخصی به من گفت امام مهدی (عج)، صاحب‌الزمان، می‌خواهد تو را ببیند.

ناگاه دیدم امام (علیه السلام) بر تخت عظیمی نشسته است و عمامه و لباس های یکدست سیاه پوشیده بود، اطرافیان ایشان نیز لباس های سیاه به تن داشتند. وقتی به امام (علیه السلام) سلام کردم، با خوش رویی به من خوشامد گفت. از جمله صحبت هایش این بود: «اطمینان داشته باش که تو از اصحاب من هستی.»

با خوشحالی از خواب بیدار شدم و خدا را شکر کردم که امام (علیه السلام) را در خواب دیده ام. این رؤیا به من اطمینان داد که خداوند مرا در نصرت امام مهدی (علیه السلام) توفیق عطا خواهد کرد.

در سال ۲۰۰۳ میلادی و پس از سقوط صدام، شنیدم فرستاده ای از سوی امام مهدی (علیه السلام) ظهور کرده و از فقها درخواست مناظره کرده است، اما از جزئیات این موضوع اطلاع نداشتم و نمی دانستم چگونه به او دسترسی پیدا کنم. با خودم گفتم، اگر او حق باشد، امام مهدی (علیه السلام) مرا برای پیروی از او موفق خواهد کرد؛ زیرا به من وعده داده بود. بنابراین از این موضوع غافل شدم.

در سال ۲۰۰۵ میلادی، در پایان ماه رمضان، یکی از اعضای خانواده مان - سید صادق - که در کشور دیگری زندگی می کرد، به مناسبت عید به دیدار ما آمد. او دعوت را ابلاغ کرد، اما خودش در ابتدای ایمانش بود و اطلاعات اندکی داشت. او گفت: نزدیک ترین راه برای ایمان آوردن این است که از خدا بخواهید و استخاره کنید؛ همچنین از خدا بخواهید رؤیایی به شما نشان دهد و ... چند روز درباره این موضوع صحبت کرد. اما متأسفانه در آن زمان فقط دو نفر از اعضای خانواده ایمان آوردند. او اغلب با من صحبت می کرد و من به حرف هایش گوش می دادم و به او وعده می دادم که درباره این موضوع تحقیق خواهیم کرد. برخی از اسراری را که از سید احمد (علیه السلام) شنیده بود به من گفت و ... آنها درست بودند.

پس از آن، مرحله جست و جو و تحقیق در دو راه استدلالی و غیبی را آغاز کردم. بعد از آن، توفیق زیارت امام رضا (علیه السلام) نصیبم شد و تمام توجه و دعایم این بود که خداوند به حق ایشان (علیه السلام) مرا به سوی حق راهنمایی کند و برای پیروی از امام احمد الحسن (علیه السلام) اگر حق باشد، موفقم

سازد و اگر این گونه نیست، این دعوت را از ذهنم بیرون کند؛ زیرا ذهنم را بسیار مشغول کرده بود.

بعد از بازگشت از زیارت امام رضا (علیه السلام)، در همان سال، درخواست حج خانه خدا را داده بودم و به عنوان راهنمای دینی کاروان مجوز حج گرفتم. وقتی قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدم، اولین خواسته ام این بود که مرا برای پیروی از سید احمد (علیه السلام) اگر او یمانی موعود است، توفیق عطا کند. سپس به زیارت ائمه بقیع (علیهم السلام) رفتم و خدا را به حق آنها قسم دادم که این موضوع را برایم روشن کنند. سپس برای بستن احرام به مسجد شجره رفتیم و همان درخواست را هنگام احرام داشتیم؛ و هنگامی که به خانه خدا رسیدم، به پرده های کعبه، در کعبه، حجر، رکن و مقام متمسک شدم و در هر جای آن همین درخواست را تجدید کردم.

با وجود ایمان نداشتنم به دعوت در آن زمان، اما دعوت را ابلاغ می کردم و مردم را به تحقیق و جست و جو درباره آن راهنمایی می کردم. وقتی از من درباره حقانیت آن می پرسیدند، می گفتم از خدا بپرسید و خودتان تحقیق کنید؛ زیرا این مسئله ای عقیدتی است و نباید درباره اش از نظر دیگران پیروی کنید، و بهترین راه این است که درباره اش از خدا بپرسید.

بعد از بازگشت از حج، شنیدم انصار، دفتری در نجف - نزدیک دفتر سیستانی در خیابان رسول - باز کرده اند. با وجود خستگی سفر، نزد آنها رفتم و با انصار بحث کردم و سؤالاتی داشتم که پاسخی قانع کننده برای آنها نیافتم؛ اما بعد از آشنایی با من گفتند سید (علیه السلام) درباره خانواده ما به آنها توصیه کرده و فرموده است: «این خانواده پاک و مبارک هستند و همه ایمان خواهند آورد به جز یکی از آنها، که او را به نام معرفی کرد.»

از سخنان سید (علیه السلام) درباره خودمان حیرت زده شدم، چراکه ایشان هیچ اطلاعی از ما نداشت، مگر این که علمش از جانب خدا باشد؛ و این شخصی که سید (علیه السلام) استثنا کرده بود، هنوز هم با ما و دعوت ما مبارزه می کند و با اتهاماتی که خداوند هیچ دلیلی برای آنها نازل نکرده است علیه ما و سید (علیه السلام) تبلیغ می کند.

پس از آن، شروع کردم به خواندن دلایلی که ایشان علیه السلام به آنها استناد می کرد و دیدم این دلایل در کتاب های معتبر موجود هستند. پس کتاب های بسیاری را که درباره امام مهدی علیه السلام نوشته شده بودند خواندم. اینجا بود که متوجه شدم دلایلی که سید علیه السلام آورده، همان دلایل انبیا و فرستادگان است، و قانونی که ایشان علیه السلام احیا کرده است (قانون شناخت حجت) محکم و مستند به همان چیزی است که خدا و آل محمد علیهم السلام به ما خبر داده اند.

همچنین برخی از کتاب های امام علیه السلام را خواندم و اولین کتابی که خواندم کتاب «گوساله» بود، و برای من مثل یک صاعقه بود. سپس کتاب «متشابهات» را خواندم. من همیشه مطالعه را دوست داشته و بسیاری از آثار شیعه را خوانده بودم، اما هیچ کلامی مانند کلام ایشان علیه السلام مرا مجذوب خود نکرده بود. نکته جالب این بود که ایشان علیه السلام اگر چیزی را در ابتدای کتاب یا در کتاب دیگری ذکر می کرد، همان یا به معنایی واضح تر را - بدون هیچ اختلافی - در جای دیگری می آورد؛ و وقتی می خواندم به یاد این آیه می افتادم: ﴿وَلَوْ كَانْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (اگر از جانب غیر خدا بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می یافتند)، که نشان می دهد علم او علیه السلام الهی است.

ولی با این وجود شک و تردید گاهی مرا فرامی گرفت. گاهی به حقانیت ایشان علیه السلام اعتراف می کردم، و گاهی نه. همچنان سرگردان و متحیر مانده بودم، و نه شب داشتم و نه روز. این حالت برای مدتی که کوتاه نبود، ادامه داشت. با خودم گفتم شاید در این موضوع سزی نهفته است.

طاغوت دیگری بر من تسلط داشت؛ این طاغوت نفس خودم بود که بزرگترین دشمن من بود. با این که خیلی دعا می کردم و به آل محمد علیهم السلام توسل می جستم، اما در تحقیق به خودم تکیه می کردم و می گفتم: من تحقیق می کنم، من دقت می کنم، من ... من ... علاوه بر این، ابلیس (لعنه الله) نیز موانعی برایم ایجاد می کرد؛

و دنیایی که زینت شده بود، و شیطان روحی و هوای نفس: چگونه نجات یابم درحالی که

همه آنها دشمنان من هستند.

به توفیق خدا، از این موانع رهایی یافتیم و مرحله اول یعنی کفر به طاغوت، یا آنچه علمای اخلاق «تخلیه» می نامند، به پایان رسید.

پس از آن، مرحله دوم یعنی «تحلی» (آراسته شدن) و پیروی از حق آغاز شد. اولین کاری که کردم پیاده به زیارت حسین (علیه السلام) رفتم درحالی که چیزی جز شناخت حق نمی خواستم.

در یکی از روزها، بسیار غمگین و ناراحت بودم و بغض گلویم را فشرده بود. نه رؤیایی دیده بودم و نه کشفی، تا چیزی را که از آن می پرسیدم برایم روشن کند، و به هیچ دلیل غیبی دست نیافته بودم که مرا به حق برساند. در آن زمان، به طور کامل امر خود را به خدا سپرده بودم. به زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفتم و پس از خواندن زیارت، در کنار سر مبارک ایستادم و با گریه سرم را روی قبر طاهر گذاشتم و اشک هایم گونه هایم را تر کرد. ایشان (علیه السلام) را به حق پهلوی شکسته زهرا (علیه السلام) قسم دادم که در رؤیا بیاید و وضعیت دعوت یمانی و مدعی آن را برایم روشن کند.

بعد از آن، از ضریح مرقد مطهر خارج شدم درحالی که کاملاً امیدوار بودم که امام (علیه السلام) ناامیدم نخواهد کرد؛ زیرا من ایشان (علیه السلام) را به حق پهلوی شکسته زهرا (علیه السلام) قسم داده بودم و [می دانستم] او (علیه السلام) مرا اجابت خواهد کرد؛ چراکه این قسمی است بسیار بزرگ. سه بار در زندگی ام امام (علیه السلام) را به حق پهلوی زهرا (علیه السلام) قسم داده بودم و امام (علیه السلام) همیشه مرا پاسخ داده بود و ناامیدم نکرده بود.

در آن شب، در بستر خود دراز کشیدم و خود را در عالم رؤیا دیدم که در مقابل مولایم، سید الموحدين (سرور یکتاپرستان)، قسیم الجنة والنار (تقسیم کننده بهشت و جهنم) (علیه السلام) ایستاده ام. او (علیه السلام) روی تختی در دروازه بهشت نشسته بود و اطرافش ملائکه بودند و از آن دروازه نور می تابید. یکی از ملائکه به من گفت: «به پشت سر نگاه نکن، زیرا پشت سرت جهنم است و تو توان دیدنش را نداری، به سوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نگاه کن.»

از او چند سؤال پرسیدم و او بی درنگ به من جواب می داد؛ تا این که گفتم: «مولایم، یک سؤال پایانی دارم.» به من فرمود: «پیرس.»

گفتم: «مولای من، آیا احمد الحسن وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) است؟»

ایشان (علیه السلام) درحالی که نشسته بود، به سؤالات قبلی من پاسخ می داد، ولی وقتی درباره این موضوع پرسیدم، از جای خود برخاست و دستش را به سوی آسمان بلند کرد تا آنجا که سفیدی زیر بغلش نمایان شد و فرمود: «به خدا قسم، احمد الحسن حق است.»

به لرزه افتادم و حیا و شرم مرا فراگرفت. سپس بیدار شدم و اذان صبح را شنیدم. نماز صبح را خواندم و برای زیارت امام علی (علیه السلام) رفتم تا از ایشان (علیه السلام) برای این نعمت تشکر کنم، و بیعت خود را با سید احمد الحسن (علیه السلام) نزد ضریح امیرالمؤمنین (علیه السلام) اعلام کردم.

و این شروع مرحله جدیدی در زندگی من بود که تغییراتی اساسی برایم به همراه آورد.

در این راه، دو موقعیت پیش آمد که باید بین رضای خدا و خشم او، یکی را انتخاب می کردم:

موقعیت اول: در جریان جست و جوی حق، معلم یکی از مدارس دینی بودم و تمامی امکانات دنیایی برایم فراهم بود: خودروی مدرن با راننده، حقوق خوب، محافظ، خانه، امامت مسجد و ... با خودم درگیر بودم که آیا این امکانات را رها کنم و به دعوت مبارک ایمان بیاورم یا نه، تا این که خداوند مرا در انتخاب حق موفق ساخت.

موقعیت دوم: کسی که در راه حق قدم می گذارد باید در برابر تخریب شخصیت خود - به خاطر اعتقادش - استوار باشد؛ و باور کنید برادران، کشتن نفس آسان تر از کشتن شخصیت است؛ زیرا کسی که یک بار کشته می شود از دنیا خلاص می شود و امرش به خدا واگذار می شود، اما کسی که هر روز هزار بار کشته می شود ... این وضعیت برای من دشوار بود. من می دانستم اگر به حق ایمان بیاورم، چه بر سرم خواهد آمد و همین طور هم شد. حتی دانش آموزانی که از من یاد می گرفتند، در تخریب من شرکت کردند.

والحمد لله رب العالمین؛ مهم پیروی از حق و پیمودن راه نجات است.

رؤیای ۳: خطاب امام مهدی (علیه السلام) به مردم عراق

امام مهدی (علیه السلام) به اهل عراق: «پسرم احمد را برای شما فرستادم.»

نام: عرفات العثمان

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً

من، امام محمد بن حسن عسکری - صاحب عصر و زمان - را در رؤیا دیدم؛ جان من و ارواح جهانیان فدایش باد. دیدم ایشان (علیه السلام) در یکی از خیابان‌های نجف اشرف ایستاده بود و در کنارش سید احمد الحسن (علیه السلام) نیز ایستاده بود. خیابان پر از مردم بود و امام مهدی (علیه السلام) مردم را مخاطب قرار داد. کلام ایشان (علیه السلام) شبیه کلام امام علی (علیه السلام) بود و روی سخنش متوجه مردم عراق بود. امام مهدی (علیه السلام) این مضمون را می‌فرمود: «ای اهل عراق، ای اهل تفرقه و نفاق، من پسرم احمد را برای شما فرستادم.»

بقیه کلام ایشان (علیه السلام) را به یاد نمی‌آورم، جز این که مردم را به خاطر ایمان نیاوردن به سید احمد الحسن (علیه السلام) و یاری نکردنش سرزنش و توبیخ می‌کرد؛ اما مردم به سخنان امام مهدی (علیه السلام) گوش ندادند، و به آزار و اذیت سید احمد الحسن (علیه السلام) پرداختند. من در رؤیا گریه می‌کردم و با صدای بلند فریاد می‌زدم و به لهجه عراقی می‌گفتم: «شما را چه شده است؟ این پسر امام است، او را رها کردید!» ولی متأسفانه هیچ کس به حرف من گوش نمی‌داد.

سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است که ما را به این [امر] هدایت کرد و

رؤیای ۴: امام مهدی مرا هدایت می‌کند ۲۹

اگر خداوند ما را هدایت نمی‌کرد، ما هدایت نمی‌شدیم. به حق محمد و آل محمد (علیهم‌السلام)، از او سبحان و متعال ثبات قدم و عاقبت به‌خیری را می‌طلبیم.

رؤیای ۴: امام مهدی (علیه‌السلام) مرا هدایت می‌کند

امام مهدی (علیه‌السلام) مرا به‌سوی فرستاده‌اش، احمد الحسن در نجف هدایت می‌کند.

کشور: عراق / بابل

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در رؤیا دیدم امام مهدی (علیه‌السلام) به من فرمود: «آیا مرا یاری می‌کنی؟» من پاسخ دادم: «بله، ای مولای من.» سپس به من زره و یک اسب داد. به ایشان گفتم: «ای مولای من، پس شمشیر کجاست؟» او (علیه‌السلام) فرمود: «آن را از فرستاده‌ام احمد الحسن در نجف بگیر.»

وقتی بیدار شدم به نجف رفتم و در مرقد امام علی (علیه‌السلام) درباره فرستاده امام مهدی (علیه‌السلام) پرس‌وجو کردم که آیا واقعاً امام مهدی (علیه‌السلام) فرستاده‌ای فرستاده است؟ از یکی از طلاب حوزه پرسیدم و او گفت: «بله، کسی هست که چنین ادعایی می‌کند» و با سختی و دشواری به جای فرستاده امام مهدی (علیه‌السلام) رسیدم.

رؤیای ۵: زهرا (علیها‌السلام) پسر مرا یاری می‌کنید

سیده فاطمه زهرا (علیها‌السلام): «این‌گونه پسر مرا یاری می‌کنید.»

نام: عرفات العثمان

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بعد از ورودم به دعوت مبارک و ایمان آوردن به سید احمد الحسن (علیه السلام) در خانه دایی ام، خدا رحمتش کند، بودم و در آنجا توسط زنان مؤمن به سید احمد الحسن (علیه السلام) مجلسی برگزار شده بود. پس از پایان مجلس، یکی از خواهران سؤالی از حاضران پرسید و گفت: «کدامیک از ما نمی‌خواهد جزو پنجاه زنی باشد که از سیصد و سیزده نفر هستند؟» طبیعتاً همه گفتند می‌خواهیم از آنها باشیم ... او گفت: «یکی از ویژگی‌های این زنان این است که باید عالم باشند؛ پس باید یاد بگیریم تا از آنها باشیم.»

تصمیم گرفتیم هر شنبه در خانه دایی ام، خدا رحمتش کند، جمع شویم و کتاب‌های امام احمد (علیه السلام)، به‌ویژه کتاب «متشابهات» و برخی دیگر از کتاب‌های منتشرشده از طریق انصار امام مهدی (علیه السلام) را که به دلایل دعوت مبارک مربوط می‌شوند، بخوانیم ...

همان شب در رؤیا بانو فاطمه زهرا (علیها السلام) را دیدم که مقابل من ایستاده بود و کتاب «متشابهات» را در دست داشت. آن را محکم نگه داشته بود و با من صحبت می‌کرد و تأکید می‌کرد: «بله، این گونه پسر ام احمد را یاری می‌کنید»؛ او این جمله را تکرار می‌کرد تا تأکید کند باید علوم آل محمد (علیهم السلام) و آنچه را قائم آل محمد (علیهم السلام) بیان کرده است یاد بگیریم.

سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است که ما را به این [امر] هدایت کرد و اگر خداوند ما را هدایت نمی‌کرد، ما هدایت نمی‌شدیم. به حق محمد و آل محمد (علیهم السلام)، از او سبحان و متعال ثبات قدم و عاقبت به‌خیری را می‌طلبیم.

رؤیای ۶: زهرا (علیها السلام): این پسر ام احمد است

بانو فاطمه زهرا (علیها السلام): «این پسر ام احمد است.»

نام: فهیمه الحسن

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً

در رؤیایی دیدم که در یک صحرای وسیع با زمینی شنی قدم می‌زدیم. ناگهان گروهی از مردانی را دیدم که همه لباس‌های سنتی عربی قدیمی به تن، و عمامه‌های سیاه بر سر و عبای سیاه بر دوش داشتند. سن آنها از بیست سال تا اوایل شصت سال متغیر بود، و به همراه آنها زنی بلندقد و باریک‌اندام با پوستی گندمگون بود که در میانشان مثل پروانه‌ای شاد و خوشحال می‌چرخید. او به آنها علاقه‌مند بود، گویی مادر همه‌شان بود. آنها در قالب صف‌هایی برای نماز (نماز جماعت) ایستاده بودند. در صف اول چهار مرد بود، و آن زن پنجمین نفر بود، و همه آنها در دهه شصت عمرشان بودند. پس از آنها نه مرد جوان‌تر قرار داشتند. آنها منتظر امام جماعت بودند تا برایشان نماز بخواند.

نزدیک آنها شدم و متوجه شدم آنها پیامبر مصطفی ﷺ، امام علی، امام حسن و امام حسین هستند و آن زن نیز حضرت زهرا ﷺ است، و بقیه نیز ائمه از ذریه امام حسین ﷺ بودند. سپس جوانی به آنها نزدیک شد که لباس مشابهی به تن داشت، اما به یاد دارم عمامه او سفید بود. سیده زهرا ﷺ با خوشحالی و سرور از او استقبال کرد، و او جلو رفت تا امام نماز شود. در دلم از حضرت زهرا ﷺ درباره او پرسیدم و او ﷺ پاسخ داد: «این پسر ما احمد الحسن ﷺ است.»

به خدا پناه می‌برم از نقص یا افزودن جزئیات؛ و این رؤیا در سال ۲۰۰۶ بود.

رؤیای ۷: پیامبر ﷺ: احمد الحسن پسر ماست

پیامبر خدا محمد ﷺ: «احمد الحسن پسر ماست؛ راهش راه ما و صراطش صراط ماست؛

و کسی که از او منحرف شود از اهل جهنم است.»

نام: فهیمه الحسن

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته

در شب اسراء و معراج یا شب مبعث نبوی، شب ۲۷ رجب، در سال ۲۰۰۵ یا ۲۰۰۶ میلادی رؤیایی دیدم. در آن زمان، یکی از جلد‌های کتاب «پاسخ‌های روشن‌گرانه بر بستر امواج» را خوانده بودم. آن زمان این کتاب به شکل مجلد کنونی‌اش نبود و من آن را قبل از خواب از ابتدا تا انتهایش خواندم. در آن شب، سر بحث با همسر و خانواده‌اش درباره حقایق سید (علیه السلام) باز شد. آنها به ایشان (علیه السلام) و دلایل ایمان نداشتند و هنوز هم ندارند. از خداوند برای آنها و همه مردم هدایت می‌طلبیم.

در عالم رؤیا، دیدم پیامبر خدا محمد (صلی الله علیه و آله) با لباسی سفید و چفیه (یا شماغ) سفید، که با پارچه‌ای سیاه شبیه عقال بسته شده بود، و با کمر بند سیاه پارچه‌ای نیز محکم شده بود، در خانه ما (خانه خانواده همسر) ایستاده بود، درحالی‌که در دستش کتاب «پاسخ‌های روشن‌گرانه بر بستر امواج» (همان جلدی که من خوانده بودم) قرار داشت، و با قاطعیت و غضب می‌فرمود: «احمد الحسن پسر ماست؛ راهش راه ما، و صراطش صراط ماست؛ و کسی که از او روی بگرداند از اهل آتش است!»

خداوند بر آنچه می‌گویم گواه است؛ و او به‌عنوان شاهد کافی است.

رؤیای ۸: به خدا قسم، احمد الحسن حق است

امام علی علیه السلام فرمود: «به خدا قسم، احمد الحسن حق است.»

نام: بنین العقابی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

امام علی بن ابی طالب علیه السلام را در رؤیا دیدم. از ایشان علیه السلام درباره حقانیت سید احمد الحسن (درد و سلام خداوند به ایشان) پرسیدم. انگشت سیبانه خود را بالا برد و فرمود: «به خدا قسم، احمد الحسن حق است.»

رؤیای ۹: امام مهدی علیه السلام مرا فرستاده است

امام مهدی علیه السلام مرا فرستاده تا به تو بگویم که او ظهور کرده است و تو از انصارش هستی.

نام: میسم اللامی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

سه رؤیای مرتبط با یکدیگر:

در رؤیا جوانی بلندقد و سبزه رو به در خانه آمد و در زد و گفت: «امام مهدی علیه السلام مرا فرستاده تا به تو بگویم او ظهور کرده است و تو از انصارش هستی.» من از او پرسیدم: «تو کیستی؟» گفت: «من مهدی هستم.» گفتم: «چه کسی تو را فرستاده است؟» گفت: «امام مهدی.» گفتم: «متوجه نمی شوم!» در دستش عصای بلندی داشت. شروع کرد با آن خطهایی روی

زمین کشید و برایم شرح داد تا مرا متوجه کند. یک خط مستقیم کشید و گفت: «بالای خط قسمت آشکار است و همان چیزی است که ما می‌خواهیم، و زیر خط قسمت پنهان است که ما با آن کار می‌کنیم.» سپس شروع به نوشتن نمادها و اعدادی کرد که به یاد دارم. دو مثلث کشید که یکی قاعده‌اش به سمت پایین و دیگری قاعده‌اش به سمت بالا بود، و در کنار آنها عدد ۲۴ را نوشت.

رؤیای ۱۰: امام مهدی (عج) مرا فرستاده است

امام مهدی (عج) مرا فرستاده است تا به تو بگویم او ظهور کرده و تو از انصارش هستی.

نام: میسم اللامی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در همان شب، خواهر دومم نیز همین رؤیا را با جزئیاتی متفاوت دید. او دید که من ایستاده‌ام و با مردی بلندقد و سبزه‌رو که لباس عربی به تن داشت صحبت می‌کنم و به او گفتم: «این مهدی است، و امام مهدی او را فرستاده است تا به ما بگوید ما از انصارش هستیم.»

در همان شب، خواهر سومم نیز همین رؤیا را با جزئیات متفاوتی دید. او دید که به در خانه ماست و مردی با لباس عربی همراه با بانو زینب (ع) روی کعبه نشسته‌اند. من با آنها نشسته بودم و او و دیگر خواهرانم و مادرم و زنی دیگر دور کعبه طواف می‌کردند. من از روی کعبه به آنها گفتم: «این بانو زینب است، و این مهدی است، و امام مهدی او را فرستاده است تا به ما بگوید ما از انصارش هستیم.»

پس از ۱۵ سال از این رؤیاها، با دعوت مبارک آشنا شدیم و معنی آن رؤیاها را متوجه

رؤیای ۱۱: من مهدی محمدبن حسن عسکری هستم ۳۵

شدیم و خداوند به واسطه آنها ما را به ایمان و بیعت با صاحب رؤیاها توفیق عطا کرد؛ من و مادرم، خواهرانم و همسر برادرم - که در زمان رؤیا وجود نداشت و برادرم نیز در آن زمان ازدواج نکرده بود -، و او همان زنی بود که در رؤیا با مادرم و خواهرانم دور کعبه طواف می کرد. والحمد لله رب العالمین.

رؤیای ۱۱: من مهدی محمدبن حسن عسکری هستم

«من مهدی، محمدبن حسن عسکری، هستم و این پسر و وصی من احمد الحسن و یمانی است.»

نام: زهور جمعة خربیط

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم و صل الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم
تسليماً كثيراً

۷ یا ۸ سال پیش رؤیایی از امام مهدی (علیه السلام) دیدم که به امام احمد الحسن (علیه السلام) شهادت می داد.

دیدم گویا با شخصی ایستاده بودم و دعوت را به او می گفتم و می گفتم احمد الحسن (علیه السلام) وصی و فرستاده امام مهدی و یمانی موعود و پسر امام مهدی محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) است. او به شدت این را انکار می کرد. گفتم: «به خدا قسم، او پسر و وصی امام مهدی (علیه السلام) است.» او گفت: «اصلاً باور نمی کنم، مگر این که امام مهدی محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) بیاید و به من بگوید او پسر من است؛ در این صورت باور می کنم.» سپس سید احمد الحسن فرمود: «من وصی و فرستاده امام و پسر او هستم.» معاند گفت: «هرگز تو را باور نمی کنم.»

در این لحظه، نوری از پشت من آمد و شخصی که لباس جنگی و زره و کلاه خودی با دو پر داشت و چهره اش مانند نور بود و نمی توانستم او را ببینم، ولی دریافتم امام مهدی محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) است ظاهر شد. به معاند گفتم: «این همان مهدی (علیه السلام) است و او به تو خواهد گفت.» او نزدیک شد و به سینه اش زد و فرمود: «من مهدی، محمد بن حسن عسکری، هستم و این پسر و وصی من **احمد الحسن** و یمانی موعود است.» معاند سکوت کرد، و من دست امام مهدی محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) را بوسیدم.

رؤیای ۱۲: امام حسین (علیه السلام) به امام احمد الحسن اشاره کرد

امام حسین (علیه السلام) با انگشت مبارکش به امام **احمد الحسن** اشاره کرد و فرمود: «این پسر من است، او حق است. از او پیروی کن.»

نام: انعام عبید

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بعد از این که ایمان آوردم، صحبت های بسیاری درباره تخریب امام احمد (علیه السلام) مطرح شد و این که این مرد، حق نیست؛ و شایعات بسیاری علیه دعوتش به راه افتاد که باعث شک و نگرانی من شد.

برای امام حسین (علیه السلام) دو رکعت نماز خواندم و از او خواستم راه حق را به من نشان دهد و مشخص کند که آیا این مرد صادق است یا خیر. پس از خوابیدن، در رؤیا دیدم در ضریح امام حسین (علیه السلام) و در حال توسل به ایشان (علیه السلام) هستم. امام حسین (علیه السلام) ظاهر شد و به سوی من آمد و با انگشت مبارکش به امام **احمد الحسن** (علیه السلام) اشاره کرد و فرمود: «این پسر من است، او حق است، از او پیروی کن و هرگز ایمان به او را رها نکن.» سپاس خداوند را برای نعمت ایمان به

رؤیای ۱۳: سید احمد الحسن حق است ۳۷

امام احمد الحسن علیه السلام که جانم فدای قدومش باد.

رؤیای ۱۳: سید احمد الحسن حق است

عباس بن علی به من فرمود: «سید احمد الحسن حق است.»

نام: عبدالرازق محمد

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

سیزده سال پیش رؤیایی دیدم که در آن عباس بن علی علیه السلام به من می فرمود: «سید احمد الحسن حق است.» این رؤیا دو بار برایم تکرار شد. سپاس خدا را که ما را به ایمان به وصی امام مهدی علیه السلام هدایت کرد.

رؤیای ۱۴: امام مهدی علیه السلام دستم را گرفت

امام مهدی علیه السلام دستم را گرفت و با قلمی از طلا روی کف دستم نوشت: «اولیاء الله».

نام: مصطفی زهراوی نهیر

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

در رؤیایی دیدم گویی با دوستم در کلاس مدرسه‌ای هستم که در مقابل معلم و دانش‌آموزان، درباره دعوت مهدوی صحبت می‌کند. من با ترس به او گفتم: «مراقب باش، آنها به ما آسیب نرسانند.» در این لحظه، امام مهدی علیه السلام آمد و دستم را گرفت و با قلمی از

طلا روی کف دستم نوشت: «اولیاء الله».

رؤیای ۱۵: امام مهدی (عج) امام نماز می شود

امام مهدی (عج) امام نماز می شود و زهرا (ع) به همراهش ایستاده است و پشت سر آنها، مهدیون (عج) و انصار ایستاده اند.

نام: غسق

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در رؤیا دیدم گویا برادرم، که مرا به این دعوت مبارک راهنمایی کرده بود، به من گفت: «اگر می خواهی وارد حسینیه انصار سید احمد الحسن (عج) شوی، از اینجا وارد شو.» وارد شدم و انصار را دیدم که جمع شده بودند. در صفحه ای مانند تبلت دیدم امام مهدی (عج) نماز را امامت می کند، با همان ویژگی های معروفش بود و خالی روی سمت راستش داشت. زهرا (ع) با حجاب سفید در کنار او ایستاده بود، و پشت سر آنها، مهدیون (عج) و انصار در حال نماز جماعت بودند.

رؤیای ۱۶: انوار امام علی و زهرا (ع)

انوار امام علی و زهرا از کتاب توحید سید احمد الحسن بیرون می آید.

نام: غسق

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

رؤیای ۱۷: رسول خدا محمد : «وصیت، وصیت من است» ۳۹

شروع به خواندن کتاب توحید نوشته سید احمد الحسن علیه السلام کردم و از علومی که در آن بود - به ویژه آنچه امام علیه السلام درباره مقامات اهل بیت علیهم السلام بیان کرده بود - شگفت زده شدم. مدتی فکر کردم و سپس به خواب رفتم. در خواب دیدم کتاب سفیدی با عنوان «توحید» پیدا کردم. وقتی آن را باز کردم، انوار امام علی و زهرا علیها السلام به صورت اشباح نورانی از آن بیرون آمدند و به آسمان رفتند.

رؤیای ۱۷: رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله: «وصیت، وصیت من است»

نام: ب.ن

کشور: الجزایر

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان سنی

من از اهل سنت بودم و به ما محبت به صحابه و تعصب به آنها و نفرت از شیعیان را آموخته بودند؛ اما من به وحدت امت اسلامی در برابر دشمنان ایمان داشتم و این که تفرقه، وحدت را تضعیف می کند. از تعصب دینی خوشم نمی آمد. اما متأسفانه واقعیت این بود که ما را به تنفر از شیعیان تحریک می کردند.

با فراهم شدن اینترنت و مشاهده جهاد شیعیان علیه صهیونیستها و نظام منظم آنها و حتی حجابی که روی زنان شیعه در تلویزیون دیده می شد، نظرم - که درون من و هر مسلمان سنی ایجاد کرده بودند - درباره شیعیان تغییر کرد؛ این که شیعیان، ناآگاه هستند و در عاشورا اعمال عجیب غریبی انجام می دهند، و دیگر دروغ هایی که برای بد جلوه دادن مذهب اهل بیت علیهم السلام بیان کرده بودند.

شروع به مطالعه درباره شیعه کردم، و شوکه شدم وقتی متوجه حقیقت و تاریخی شدم که وارونه اش کرده بودند. حدیثی را خواندم که می فرمود: «مَثَل من و اهل بیت من مثل کشتی نوح

است؛ هرکه بر آن سوار شود نجات می‌یابد و هرکه از آن بازماند غرق می‌شود.» همچنین حدیثی که می‌فرمود: «حسین کشتی نجات است.» پس از آن رؤیایی دیدم که در آن یک کشتی بود، و رسول خدا (ص) و امام حسین (علیه السلام) در جلوی کشتی بودند، و من نیز به لطف خدا در آن کشتی بودم.

پس از چند سال، امام مهدی (علیه السلام) را در خواب دیدم. او مانند تصاویری بود که شیعیان از او دارند؛ چشم‌هایی بسیار درشت و سرمه‌کشیده داشت و بسیار زیبا بود، به‌طوری که قابل توصیف نبود. گویی فرشته‌ای بزرگوار بود. سبحان‌الله. او چیزی به من نگفت، فقط به من نگاه می‌کرد. تعجب کردم که چرا امام مهدی (علیه السلام) را می‌بینم؟ شروع به مطالعه دربارهٔ ایشان و ظهورش کردم و دربارهٔ سفیانی و یمانی نیز مطالعه کردم. از چیزی که در سوریه می‌دیدم دانستم که سفیانی ظهور خواهد کرد؛ اما یمانی کجاست؟ در اینترنت جست‌وجو می‌کردم، ولی به نتیجه‌ای نرسیدم...

دو هفته جست‌وجو کردم و بسیار شوکه شدم. ایمانم متزلزل شد تا این که رسول خدا (ص) در خواب مرا نجات داد. ایشان (ص) را دیدم که تکیه داده بود و من در کنارش نشسته بودم. به من فرمود: «وصیت، وصیت من است» و این اولین بار بود که می‌شنیدم رسول خدا (ص) به‌وضوح با من صحبت می‌کند. قبلاً ایشان (ص) را می‌دیدم، اما با من صحبت نمی‌کرد. درود و سلام خداوند بر او و اهل بیتش باد.

وقتی در اینترنت جست‌وجو کردم سایت دعوت مبارک مهدوی را پیدا کردم و در آن نوشته شده بود: «می‌خواهید هرگز گمراه نشوید؟ از وصیت رسول خدا در شب وفاتش، که از گمراهی امت جلوگیری می‌کند، پیروی کنید.» وصیت را خواندم و در آن ذکر شده بود اولین مهدی، وصی و فرستادهٔ امام مهدی (علیه السلام) برای مسلمانان (همان یمانی موعودی که شیعیان منتظرش هستند و همان مهدی که اهل سنت انتظارش را می‌کشند) امام احمد الحسن (علیه السلام) است. سپاس و ستایش خدایی را که ما را به این [امر] هدایت کرد، و اگر خداوند ما را هدایت نمی‌کرد، ما هدایت نمی‌شدیم.

رؤیای ۱۸: شهادت امام مهدی محمدبن حسن عسکری ۴۱

رؤیای ۱۸: شهادت امام مهدی علیه السلام محمدبن حسن عسکری

امام مهدی علیه السلام محمدبن حسن عسکری برایم شهادت داد.

نام: دکتر مهند المیاحی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بعد از مدت کوتاهی که ایمان آوردم، از خداوند متعال خواستم برایم شهادت بدهد که آنچه به آن ایمان آورده‌ام حق است؛ و بحمدالله (متعال) رؤیایی دیدم که جزئیات بسیاری داشت، اما مهم‌ترین بخش آن حضور امام مهدی علیه السلام محمدبن حسن عسکری بود، که به من فرمود: «ما را طلب کردی، پس حاضر شدیم؛ و از ما کمک خواستی، پس نجات دادیم.»

رؤیای ۱۹: امام مهدی علیه السلام برایم شهادت داد

امام مهدی علیه السلام برایم شهادت داد، راهی که در آن هستم، راه خدا و حق است.

نام: دکتر مهند المیاحی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

وقتی به حوزه انصار امام مهدی علیه السلام پیوستم، دانشجویان را جمع می‌کردم و آنچه را برایشان دشوار بود، توضیح می‌دادم. از خداوند - با دعا - درخواست علم بیشتر کردم: (قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) (یگو: پروردگارا، علم مرا افزون کن.) و در همان روز، امام مهدی محمدبن حسن علیه السلام را دیدم که مرا در آغوش گرفته است، و من نیز ایشان علیه السلام را در آغوش گرفته‌ام. ایشان علیه السلام سرش را به‌سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ» «خدایا، به او بیاموز.»

این، شهادتی بود بر این که راهی که در آن هستیم، راه خدا و راه حق است.

رؤیای ۲۰: ای احمد الحسن، تو امام انس و جن هستی

امام مهدی (علیه السلام): «ای احمد الحسن، تو امام انس و جن هستی.»

نام: انوار البارون

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در رؤیا (یا کشف) دیدم امام مهدی (علیه السلام) خداوند در زمین تمکینش دهد (روی کوه بلندی ایستاده بود، و سید احمد الحسن (علیه السلام) در حال شخم زدن زمین بود. امام مهدی (علیه السلام) فریاد زد: «ای احمد الحسن» و سید احمد الحسن (علیه السلام) به صدای امام مهدی (علیه السلام) توجه و نگاه کرد. امام مهدی (علیه السلام) فرمود: «ای احمد الحسن، تو امام انس و جن هستی.»

رؤیای ۲۱: پسر ام احمد الحسن را یاری کنید

سیده فاطمه زهرا (علیها السلام): «پسر ام احمد الحسن را یاری کنید.»

نام: انوار البارون

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در رؤیا (یا کشف) بانو فاطمه زهرا (علیها السلام) را دیدم که می فرمود: «پسر ام احمد الحسن را یاری کنید؛ پسر ام احمد الحسن را یاری کنید» و آن را دو بار تکرار کرد؛ به خدا قسم او حق است.

رؤیای ۲۲: زهرا همراه با سید احمد الحسن نشسته بود ۴۳

رؤیای ۲۲: زهرا علیها السلام همراه با سید احمد الحسن نشسته بود

نام: دکتر مهند المیاحی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

قبل از این که ایمانم را به همگان اعلام کنم - و زمانی که هنوز فقط برخی از اقوام مطلع بودند - یکی از بستگان، رؤیایی را برای فردی به نام «ت» تعریف کرد، و او این رؤیا را برای من نقل کرد.

او تعریف کرد که «ت» وارد اتاقی شد و در را بست، و حضرت زهرا علیها السلام را دید که با سید احمد الحسن نشسته‌اند، و دکتر مهند نیز با آنها در همان اتاق بود. سپس زهرا علیها السلام به «ت» گفت: «مواظب باشید، مواظب باشید؛ زیرا کسی که از این اتاق خارج شود، به‌سوی آتش می‌رود.»

پس از دیدن این رؤیا، «ت» برای مدتی ایمان آورد؛ اما پس از شنیدن شک و شبهه‌های تشکیک‌کنندگان، عقب‌نشینی کرد. از خدا می‌خواهیم حال او تغییر کند.

رؤیای ۲۳: امام مهدی علیه السلام رو به قبله ایستاده بود

امام مهدی علیه السلام رو به قبله ایستاده بود و سید احمد الحسن در سمت راستش بود.

نام: حنان الغزی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

تقریباً در اواخر سال ۲۰۰۶، به سید احمد الحسن (علیه السلام) به عنوان وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) و یمانی موعود ایمان آوردم. بعد از مدتی از ایمان آوردنم، یک شب از خداوند سبحان و متعال خواستم مولایم و نور چشمانم، امام محمدبن حسن (علیه السلام) را ببینم. خوابیدم و در رؤیا ستاره‌ای را دیدم و وقتی بیدار شدم، با خودم تکرار می‌کردم: «نور خدا را دیدم».

پس از آن، با خودم فکر کردم چه چیزی دیده‌ام؟ من از خدا خواسته بودم که امام محمدبن حسن را ببینم، اما به جای آن، یک ستاره دیدم. چند روز بعد، یکی از بستگانم به دیدنم آمد و از من پرسید: «چه خبر از ملکوت؟» و منظورش این بود که آیا رؤیا می‌بینم یا نه؟ گفتم: «یک رؤیا دیدم، اما عجیب بود.» پرسید: «چه دیدی؟» گفتم: «چند روز پیش، قبل از خواب، از خدا خواستم مولایم امام محمدبن حسن (علیه السلام) را ببینم؛ اما وقتی خوابیدم، یک ستاره دیدم و امام را ندیدم.» او لبخند زد و گفت: «آیا کتاب متشابهات سید احمد الحسن (علیه السلام) را داری؟» گفتم: «نه، این کتاب را ندارم.» گفت: «بدان که ستاره‌ای که در رؤیا دیدی، نماد امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) است. این چیزی است که سید احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب متشابهات، در تفسیر رؤیای حضرت ابراهیم (علیه السلام) که ستاره و ماه و خورشید را دید، شرح داده است.»

پس از مدتی، رؤیایی از امام محمدبن حسن مهدی (علیه السلام) دیدم. پس از نماز صبح، به دخترانم آموزش می‌دادم که بعد از نماز، برای امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) و وصی‌اش سید احمد الحسن (علیه السلام) دعا کنند. آن صبح، بعد از نماز صبح، خوابیدم و در رؤیا دیدم مولایم امام محمدبن حسن (علیه السلام) وارد همان اتاقی شد که من و دخترانم در آن بودیم. وقتی ایشان (علیه السلام) را دیدم، با خوشحالی فریاد زدم: «این امام است ... این امام است.» دیدم امام محمدبن حسن (علیه السلام) آمد و در سمت راست من ایستاد و من به طرف قبله ایستاده بودم. من از قبله برگشتم و به سوی ایشان (علیه السلام) رفتم و دعای فرج (اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن ...) را خواندم. امام (علیه السلام) اجازه نداد دعا را کامل کنم و با من شروع به صحبت کرد؛ و من کلام ایشان (علیه السلام) را به یاد نمی‌آورم، اما وقتی صحبت‌هایش را شنیدم، دوباره به طرف قبله برگشتم و دعای فرج را خواندم.

بعد از بیدار شدن، با خوشحالی و امیدواری از رؤیای مولایم محمدبن حسن (روحم به فدایش) بیدار شدم و دوباره خوابیدم. این بار، رؤیا به شکل دیگری تکرار شد. دیدم خارج از آن مکانی که در رؤیای قبلی بودیم هستیم و وارد آن شدم. امام محمدبن حسن مهدی (علیه السلام) به طرف قبله ایستاده بود و شخص دیگری نیز در سمت راستش بود. این شخص، وصی و یمانی او، سید احمد الحسن (علیه السلام) بود. به خدا قسم، آنچه می گویم، حقیقت دارد.

رؤیای ۲۴: چند رؤیای متوالی از زهرا (علیه السلام)

چند رؤیای متوالی از زهرا (علیه السلام) و ایشان (علیه السلام) هرگاه به سید احمد الحسن شک کردم، مرا عذاب می داد.

نام: حنان الغزی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بعد از این که به دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام) ایمان آوردم، شکی در درونم پدید آمد. در یکی از روزها، احساس کردم چیزی در درونم می گوید، امام احمد الحسن (علیه السلام) دروغ گوست (و هرگز چنین نیست). به شدت مضطرب شدم. کسانی که مرا می دیدند می گفتند، چرا رنگ صورتت این قدر زرد شده است؟

سبحان الله، حتی صورتم نیز حالت من را نشان می داد. من بسیار متحیر بودم؛ گاهی شک به سید احمد الحسن (علیه السلام) در درونم پیدا می آمد، و گاهی از شدت ترس به خاطر تکذیب او (علیه السلام) دچار وحشت می شدم.

در آن شبی که کلمات قادر به توصیفش نیستند، ماجرای من با مولایم فاطمه زهرا (علیه السلام) آغاز شد. بسیار غمگین و متحیر بودم و شک مرا عذاب می داد. قبل از این که سرم را روی بالش

بگذارم، عبارتی را به زبان آوردم که هنوز آن را به خوبی به یاد دارم: «اللهم ارحمني بحق فاطمه» «خدایا، به حق فاطمه، به من رحم کن.»

نمی دانم چگونه حالتی را که در آن موقع بر من گذشت توصیف کنم، اما آنچه را توانستم به یاد بیاورم بیان می کنم.

در آن هنگام، دیدم مولایم فاطمه (علیها السلام) نزد من آمد درحالی که بسیار عصبانی بود. او به شدت بدن مرا فشار می داد و عذاب می داد؛ عذابی که کلمات قادر به توصیفش نیست. امام علی (علیه السلام) را دیدم که در کنار من نشسته بود و شاهد عذاب دادم از سوی مولایم فاطمه زهرا (علیها السلام) بود. خواهر بزرگترم که نامش فاطمه است - و هم خودش و هم همه فرزنداناش به سید احمد الحسن (علیه السلام) ایمان دارند - نیز نزدیک من نشسته بود.

سپس به مولایم زهرا (علیها السلام) التماس کردم که از من دور شود، زیرا درد شدیدی احساس می کردم و نمی توانستم بیش از آن تحملش کنم. به ایشان گفتم: «بانوی من، به حق ابوالفضل العباس (علیه السلام)». دیدم او دستهایش را نزدیک من آورد و آنها را روی دستهایم گذاشت و به عذابم ادامه داد، اما مرا رها نکرد. سپس گفتم: «بانوی من، به حق امام حسین (علیه السلام)؛ و به خدا قسم، در آن لحظه احساس کردم قلب زهرا (علیها السلام) به شدت اندوهگین شد؛ گویی قلب او روی گردنم بود. بعد از آن، بیدار شدم درحالی که به شدت گریه می کردم و به خاطر بدی آنچه انجام داده بودم به صورتم می زدم؛ یعنی برای شک به سید احمد الحسن (علیه السلام). شوهرم از صدای گریه ام بیدار شد و در آن زمان او هنوز به دعوت مبارک ایمان نیاورده بود. از من پرسید: «چه شده؟ چه اتفاقی افتاده است؟» من ماجرا را برایش تعریف کردم. او گفت: «او را زیارت کن.» منظورش این بود که از دور مولایم فاطمه (علیها السلام) را با زیارت روزانه زیارت کنم. پس او (علیه السلام) را زیارت کردم و امام حسین (علیه السلام) را نیز زیارت کردم. و به یاد ندارم چه فرد دیگری را زیارت کردم.

سپس دوباره به خواب رفتم و دوباره رؤیا دیدم. گویی در دادگاهی نشسته بودم که چند نفر

قاضی داشت. اولین آنها امام علی علیه السلام بود و دومین آنها بانویم زهرا علیها السلام. دو فرد دیگر نیز همراه قاضی‌ها دیدم. ولی در آن موقع نشناختم این دو نفر چه کسانی هستند. من در مقابل این قاضی‌های پاک - که نماینده عدالت خداوند در زمین بودند - مانند فرد متهم گناهکار ایستاده بودم. همچنین دیدم که زهرا علیها السلام به خاطر شک من به پسرش امام احمد الحسن علیه السلام از من شکایت می‌کند. در عین حال، ایشان را دیدم که کنارم ایستاده است تا مرا از شکم نجات دهد. عزیزم، مولایم، زهرا!! تو چقدر مهربانی!

در این هنگام و در همان دادگاه عادل، با صدای بلند صدا زدم: «گواهی می‌دهم احمد الحسن، فرستاده امام مهدی است.» به خدا سوگند، به یاد دارم در آن زمان صدایی شنیدم که می‌گفت: «فاطمه زهرا از تو خشنود شد.» خوشحال از خواب بیدار شدم و آنچه را دیدم برای خانواده‌ام تعریف کردم.

بعد از مدتی، دوباره شک به سراغم آمد. این بار به خاطر شنیدن سخنانی از شیخ کورانی بود که سید و مولایم احمد الحسن علیه السلام را به پیروی از صدام (لعنه الله) متهم می‌کرد.

در آن زمان، احساس کردم چیزی در درونم می‌خواهد نشان دهد که امام احمد الحسن علیه السلام صادق نیست (و هرگز چنین نیست). تلاش کردم خودم را قانع کنم که هیچ شکی در درونم نیست؛ زیرا واقعاً از عذاب مولایم فاطمه زهرا علیها السلام بسیار ترسیده بودم. خوابیدم و دیدم ایشان علیها السلام نزد من آمد و چیزی به گردنم بسته و شروع به خفه کردنم کرده است. در آن لحظه گریه کردم، نه از درد بلکه به خاطر شک به مردی که حق مطلق است؛ و خلیفه خدا در زمین، و وصی و فرستاده پدرش امام مهدی علیه السلام است؛ و این که چگونه می‌توانم مادرش زهرا علیها السلام را ناراحت کنم!

گریه‌کنان به مولایم فاطمه علیها السلام گفتم: «بانوی من، نگذار سید را رها کنم؛ و منظورم این بود تا زمانی که نسبت به سید احمد الحسن علیه السلام در درونم شک و تردید ایجاد می‌شود، به نجات دادنم ادامه دهد. در آن لحظه، دیدم حضرت زهرا علیها السلام دست‌هایش را به سوی من دراز کرده

است و من دست‌هایش را بوسیدم.

همچنین به یاد دارم، یک بار دیگر که شک‌وت‌زدید نسبت به حقانیت سید احمد الحسن در درونم ایجاد شده بود، مولایم زهرا (علیها السلام) نزد من آمد و دوباره شروع به عذابم کرد، اما این بار سعی کردم از عذابش فرار کنم؛ زیرا نمی‌توانستم درد عذاب را تحمل کنم. سخنی گفتم که قبلاً نمی‌دانستم: «أشهد أن أحمد الحسن ابن الإمام المهدي»، اما این را بدون یقین می‌گفتم و نمی‌دانم چگونه این کلمات را به زبان آوردم. صدای مردی را شنیدم که به من گفت: «دروغ نگو.» گویی او به درونم نگاه کرده بود؛ زیرا من با یقین نمی‌گفتم، بلکه این کلمات را تنها برای فرار از عذاب مولایم زهرا (علیها السلام) می‌گفتم، و او از درونم خبر داشت و گویی به من می‌گفت تو این کلمات را از روی ایمان نمی‌گویی.

همچنین، در مرتبه دیگر «کشفی» برایم حاصل شد و دیدم در خانه‌ام مراسم عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) برپا بود، و غذا درست می‌شد و کارهای دیگری انجام می‌شد. با خودم گفتم: من در حال دیدن کشف هستم، شاید مولایم زینب (علیها السلام) را ببینم. در آن لحظه، دیدم مولایم زهرا (علیها السلام) نزدیک من آمد و موهایم را گرفت و به شدت کشید. دانستم او به‌خاطر شک‌وت‌زدید به سید احمد الحسن (علیه السلام) آمده است. در آن لحظه، مرا رها کرد، زیرا گفتم: «ای أم الحسن، دستم به دامت.» اما وقتی از من دور شد، دیدم گویی باد شدیدی وزید و چیزهایی به این سو و آن سو پرتاب می‌شد و به من برخورد می‌کرد. بسیار ترسیدم و شروع به گریه کردم و به‌خاطر شکی که داشتم، با دست‌هایم به سرم زدم.

یک روز داستان «شبهه [عیسی]» را شنیدم و مدتی بعد وقتی هم‌سر من به دعوت حق ایمان نداشت، درباره محمود صرخه صحبت می‌کردیم. او کلماتی از پیروانش را برایم نقل کرد و در آن زمان نمی‌دانم چگونه داستان «شبهه [عیسی]» را به یاد آوردم و شک به سراغم آمد. وقتی خوابیدم، دیدم دنیا می‌چرخد، یا نمی‌دانم چگونه توصیف کنم آنچه را دیدم. چیزی به سرعت به سمت من می‌آمد و وقتی نزدیک شد فهمیدم مولایم فاطمه (علیها السلام) است و به‌خاطر شکی که به سید احمد الحسن (علیه السلام) داشتم به‌سویم آمده است تا مرا عذاب دهد. بلافاصله بیدار شدم و قرآن

رؤیای ۲۵: جبرئیل فریاد می‌زند: «دعوت حق است» ۴۹

کریم را خواندم تا شاید از شک خود نسبت به سید (علیه السلام) پاک شوم.

سپس سرم را روی بالش گذاشتم، و عزیزم زهرا (علیها السلام) به نزد آمد. بله، از من عصبانی بود، اما مطمئناً برای نجاتم آمده بود. او را در آغوش گرفتم و گفتم: «ای أم الحسن! من دوستت دارم. احمد الحسن فرستاده امام مهدی است»، و در آن لحظه او مرا عذاب نداد. خدا به آنچه می‌گویم گواه است.

این شهادت من است در حق سید و مولایم یمانی آل محمد، سید احمد الحسن (علیه السلام). و از خدا می‌خواهم که این شهادت باعث هدایت مردم به حق شود؛ همچنین از خداوند سبحان و متعال می‌خواهم آن را وسیله‌ای برای ثبات من بر حق قرار دهد؛ و عاقبتم را به ولایت امام احمد الحسن (علیه السلام) ختم کند.

رؤیای ۲۵: جبرئیل فریاد می‌زند: «دعوت حق است»

نام: أمناء الیمانی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

این رؤیا، در سال ۲۰۱۸، در اولین روزهای ایمان آوردنم به دعوت، و پس از سه روز از درخواستم از خداوند برای روشن شدن دعوت و توسل به حضرت زهرا (علیها السلام) حاصل شد.

دیدم در مکانی بلند بین آسمان و زمین ایستاده‌ام، و زمان مانند سحرگاه بود. یمانی در مقابل من ایستاده بود و لباس سیاهی به تن داشت، و پشت سرش گروهی از مردم نیز لباس سیاه به تن داشتند. صدایی بلند و بسیار واضح از آسمان شنیده شد. احساس کردم این صدا از یکی از فرشتگان مقرب است و در دلم افتاد که صدای جبرئیل است. صدا می‌گفت: «این دعوت حق است.»

به طرف یمانی رفتم و از ایشان (عج) پرسیدم و او (عج) گفت: «دعوت حق است.» سپس پشت سر او ایستادم، و به پرسیدن از مردمی که به صورت گروه‌های چند نفره جمع شده بودند شروع کردم. و از هر کدام که می‌پرسیدم پاسخ می‌دادند: «دعوت حق است، دعوت حق است.» از خواب بیدار شدم؛ و خداوند به آنچه می‌گویم گواه است.

رؤیا ۲۶: بانو نرجس (عج) مرا دلداری می‌داد

بانو نرجس (عج) پس از تمسخر هم‌کلاسی‌هایم به خاطر ایمان آوردنم به سید احمد الحسن مرا دلداری می‌داد.

نام: أمناء الیمانی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در سال ۲۰۱۹، قبل از رؤیا، در دنیای واقعی در مدرسه از سوی هم‌کلاسی‌هایم به خاطر ایمان آوردن به سید یمانی احمد الحسن (عج) مورد تمسخر و استهزا قرار می‌گرفتم. به خودم می‌گفتم: «من چه کسی هستم که به خاطر این چیزها ناراحت شوم؟ رسول خدا محمد (ص) مشکلات سخت‌تری را تحمل کرد و بر آزارها صبر کرد.»

خودم را با آنچه برای رسول خدا (ص) رخ داده بود تسلی می‌دادم؛ و با این حال، پس از چند روز رؤیایی دیدم: همان صحنه در مدرسه را دیدم. دیدم در وسط هم‌کلاسی‌هایم ایستاده‌ام و آنها دورم حلقه زده‌اند و - همان‌طور که در واقعیت اتفاق افتاده بود - سؤال می‌پرسیدند و با صدای بلند می‌خندیدند و مسخره می‌کردند.

دیدم بانو نرجس (عج) دور ما می‌چرخید و می‌خواست ببیند چه می‌شود. وقتی دخترها متوجه او شدند و از من دور و پراکنده شدند، بانو نرجس (عج) با چهره‌ای بسیار غمگین به‌سویم

رؤیای ۲۷: بانو نرجس به مؤمنین سید احمد الحسن آموزش می‌دهد ۵۱

آمد و مرا دلداری داد و فرمود: «از آنها ناراحت نشو، آنها نمی‌دانند.»

رؤیای ۲۷: بانو نرجس علیها السلام به مؤمنین سید احمد الحسن آموزش می‌دهد

نام: آمناء الیمانی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

این رؤیا در سال ۲۰۲۲ حاصل شد. دیدم در یکی از اتاق‌های خانه‌مان، به همراه ادمین‌های مایک گروه تلگرام «الدعوة المهدویة» - که انصار سید احمد الحسن علیه السلام بودند - نشستیم، و بانو نرجس علیها السلام نیز با ما بود و بر آموزش ما نظارت می‌کرد. گاهی او را نزدیک خودم می‌دیدم و به من آموزش می‌داد، و گاهی او را می‌دیدم که در کنار دیگر مدیران ایستاده بود و به آنها آموزش می‌داد. خداوند به آنچه می‌گویم گواه است.

رؤیا ۲۸: بانو زهرا علیها السلام

بانو زهرا علیها السلام: «هرگز به شما اجازه نمی‌دهم پسریم یمانی را بگیرید؛ هرگز او را به شما نمی‌دهم.»

نام: آیه علی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در عالم رؤیا، به دیدار سیده فاطمه زهرا علیها السلام شرفیاب شدم. و دیدم بانو زهرا علیها السلام ترسیده بود درحالی‌که دختر بچه‌ای کوچک را در آغوش داشت. ایشان (سلام‌الله‌علیها) مجروح شده بود

و زخمش به شدت خونریزی می کرد. بانو زهرا (ع) درحالی که دختر را در یک دست داشت و با دست دیگر روی زخم خود فشار می داد، به طرف درِ خانه دوید تا آن را ببندد. زخمش در سمت چپ بود. با فریاد به کسانی که پشت در بودند فرمود: «هرگز به شما اجازه نمی دهم پسریم یمانی را بگیرد؛ هرگز او را به شما [تحویل] نمی دهم.»

علی (ع) صدای او را شنید و به سرعت برای نجاتش آمد. بانو زهرا (سلام الله علیها) به شدت خونریزی می کرد، اما به زخم خود اهمیتی نداد و آن دختر کوچک از دستش افتاد و با بدن شریفش در را به زور بست تا اجازه ندهد دشمنان وارد شوند و پسرش یمانی را بگیرند.

ناگهان در دیگری ظاهر شد و صدایی از پشت در شنیده شد. صدای بانو زینب (ع) آمد که می فرمود: «من زینب هستم.» وقتی در را باز کرد، بانو زینب (ع) و خواهرش و پسرش یمانی (ع) را دید.

رؤیای ۲۹: رسول خدا (ص) توسل به حق یمانی را آموزش می داد

رسول خدا محمد (ص) توسل به حق یمانی را به من آموزش می داد

نام: Anis Kotia

کشور: بریتانیا

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان سنی

چند سال پیش در رؤیایی دیدم که به دیدار رسول خدا (ص) شرفیاب شدم. در زندگی ام مشکلات اجتماعی و اقتصادی بسیاری داشتم و پس از ورود به دعوت مبارک، دوستان و اقوامم از من جدا شدند و تحت فشارهای بسیاری قرار گرفتم. احساس اندوه شدید و افسردگی می کردم و شب و روز نگران بودم. در چنین حالتی بودم که به دیدار معصومین در رؤیا شرفیاب شدم. و در یکی از رؤیاها، پیام خاصی دریافت کردم: دیدم رسول خدا محمد (ص) با شفقت

رؤیای ۳۰: رسول خدا محمد به من فرمود ۵۳

دستم را گرفت، درحالی که ما با هم در آسمان پرواز می کردیم. ایشان ﷺ به من چنین کلماتی فرمود: «وقتی در زندگی ات مشکلی داشتی، این کلمات را بگو و مشکل حل خواهد شد: "یا الله، یا محمد، یا علی، یا یمانی ..." سپس هرچه خواستی دعا کن.»

از خواب بیدار شدم و احساس کردم همان لحظه همه مشکلاتم تمام شده است. هنوز هم وقتی با مشکلی مواجه می شوم که نمی توانم تحملش کنم، از این کلمات استفاده می کنم، و خداوند شاهد است که هر مشکلی با فضل خدا حل می شود. چند هفته پیش در رؤیا دیدم در مکانی عجیب و در یک چهاردیواری بودم و باد شدیدی می وزید و به شدت سرد بود. در رؤیا این کلمات را به یاد آوردم و آنها را خواندم و نتیجه این شد که خداوند مرا از مشکلی که در رؤیا با آن مواجه بودم حفظ کرد.

رؤیای ۳۰: رسول خدا محمد ﷺ به من فرمود...

رسول خدا محمد ﷺ به من فرمود، کسی که در نماز دیدم، پسرش احمد الحسن است.

نام: احمد عبدالله منصور احمد المنصور

کشور: عربستان سعودی

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان سنی

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته، برادران و خواهران. من احمد بن عبدالله بن منصور بن احمد المنصور از عربستان، استان مکه مکرمه هستم.

برادران، در رؤیا دیدم در باغهای سیب بودم، و افرادی روی درختها و مشغول چیدن سیبها بودند. بدون این که درخواست کنم یکی از آنها سیبی به طرفم انداخت. در همان لحظه، کلاگی به من حمله کرد و می خواست آن سیب را از من بگیرد و من تلاش می کردم که از دست او فرار کنم. از خواب بیدار شدم درحالی که عرق کرده بودم. رؤیا را با برادران، در

اتاق انصار امام مهدی (علیه السلام) در برنامه پالتاک، در میان گذاشتم و آنها گفتند این بشارت خیری است و از من خواستند آن را برای امام (علیه السلام) بفرستم؛ من نیز آن را فرستادم.

در همان روز، شخصی به من پیام خصوصی داد و حرفهایی گفت که دوست نداشتم بشنوم. با خود گفتم این همان کلاغی است که در رؤیا دیدم. قبل از این که پاسخی از امام دریافت کنم، تصمیم گرفتم به دعوت ایمان بیاورم. دو رکعت نماز خواندم و درحالی که سرم را از سجده بلند می‌کردم، شخصی را به‌وضوح دیدم، اما او را نشناختم. با وجود ایمانم، ولی همچنان شک داشتم که آیا این فقط یک واکنش بوده است یا ایمان واقعی!

از آنجا که خداوند «علام‌الغیوب» است و ایمان نصفه‌نیمه را نمی‌پذیرد، دانسته بود که ایمان من آمیخته با شک و تردید بوده و او ایمانم را با بشارتی تقویت کرد. خداوند می‌فرماید: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است. کلمات خدا را تبدیلی نیست؛ این همان کامیابی بزرگ است).

بشارت به این صورت بود که در رؤیایی دیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من می‌فرمود: «کسی که در نماز دیدی، پسر **احمد الحسن** است؛ و او حق است. تا آنجا که می‌توانی او را یاری کن؛ و اگر خداوند تو را به همراهی او مفتخر کرد، هرگز از او جدا نشو.»

این رؤیای مبارک ایمانم را تثبیت کرد؛ و - از قبل و از بعد - ستایش از آن خداست.

رؤیای ۳۱: ائمه معصوم (علیهم السلام)

ائمه معصوم (علیهم السلام) را دیدم [که فرمودند]: «به تو بشارت می‌دهیم، تو به یمانی ایمان آورده‌ای.»

نام: سهیل امین تلغفری

رؤیای ۳۲: رسول خدا : احمد الحسن حق است ۵۵

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

در سال ۱۴۳۲ [هجری قمری]، و پس از ماه رمضان - آن گونه که به یاد می آورم - پس از شنیدن درباره شخصی که می گوید یمانی موعود است و به عنوان فرستاده ای از سوی امام مهدی (عج) آمده است، تصمیم گرفتم درباره این موضوع تحقیق کنم. در شبی که قسمت هایی از سخنان سید احمد الحسن (عج) را در وبسایت انصار شنیدم، پس از این که به خواب رفتم، در رؤیا دیدم ائمه معصوم (عج) به طرفم آمدند و یکی از آنها (عج) که از وسط جلو آمد، دست هایش را باز کرد و فرمود: «به تو بشارت می دهیم که به یمانی ایمان آورده ای.» در این لحظه، از خواب بیدار شدم و در حالتی از شگفتی بودم. خداوند بر آنچه می گویم گواه است.

رؤیای ۳۲: رسول خدا (ص): احمد الحسن حق است

رسول خدا محمد (ص): «به خدا قسم، احمد الحسن حق است» (سه بار)

نام: زینب ام عمار

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

[در رؤیا] دیدم که گویی رسول خدا (ص) در حال نماز، رو به قبله، ایستاده بود و مردم به تعداد میلیون ها نفر پشت سرش بودند. ناگهان دیدم مردم پشت به قبله ایستاده اند، درحالی که رسول خدا (ص) همچنان به طرف قبله نماز می خواند. از این اتفاق تعجب کردم و با خودم گفتم: نزد رسول خدا (ص) می روم و درباره این حادثه عجیب سؤال می کنم. پشت سر ایشان (ص) ایستادم و پرسیدم: «ای رسول خدا، چرا مردم پشت به قبله ایستاده اند؟» ایشان (ص) همین طور که

سجاده‌اش را برمی‌داشت، پاسخ داد: «به خدا قسم، احمد الحسن حق است؛ به خدا قسم، احمد الحسن حق است؛ به خدا قسم، احمد الحسن حق است؛ به خدا قسم، احمد الحسن حق است.» این جمله را سه بار تکرار فرمود.

رؤیای ۳۳: رسول خدا محمد ﷺ دستش را دراز کرد

رسول خدا محمد ﷺ دستش را دراز کرد و به من فرمود: «برخیز، که احمد الحسن حق است.»

نام: ابوزهراء الساعدی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

پس از تحقیق درباره دعوت سید امام احمد الحسن، از انصار شنیدم که سید ﷺ تأییدات ملکوتی دارد؛ یعنی کشف و رؤیاهای صالحه به وسیله محمد و آل محمد ﷺ؛ و من با توجه به احادیث متعدد معتقد بودم که دیدن رسول خدا و آل رسول خدا ﷺ در خواب حجت است. پس از تحقیقاتم - هرچند کمی شک داشتم - به حق زهرا ﷺ، از خداوند درخواست کردم رؤیا یا کشفی به من نشان دهد.

الحمدلله، دیدم رسول خدا ﷺ در خانه‌ای در کنار ساحل است، و من در گل‌ولای گریه می‌کنم و از ایشان ﷺ می‌خواهم که از خانه بیرون بیاید و به من بگوید آیا احمد الحسن حق است یا باطل. ایشان ﷺ به من فرمود: «ابتدا از گل برخیز، سپس به تو پاسخ خواهم داد.» سپس دست شریفش را دراز کرد و فرمود: «برخیز، احمد الحسن حق است.» خداوند بر آنچه می‌گویم گواه است.

رؤیای ۳۴: رسول خدا ﷺ، علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام

رسول خدا محمد ﷺ، علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام، در آسمان هفتم، برای سید احمد الحسن شهادت می دهند.

نام: رسل احمد

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در حالت بیهوشی در بیمارستان بودم که رؤیایی دیدم. در این رؤیا، رسول خدا محمد ﷺ و علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام را دیدم؛ گویی روحم به آسمان هفتم صعود کرده بود، و ترسیده بودم. دیدم خودم یا روحم میان محمد نبی ﷺ و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام ایستاده است.

محمد نبی ﷺ به من فرمود: «نترس، تو نمرده‌ای.» پیامبر میان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام نشسته بود؛ یکی از آنها در سمت راست و دیگری در سمت چپ بود. پیامبر محمد ﷺ فرمود: «این سخن مرا به مردم بگو، که رسول خدا محمد ﷺ به سید احمد وصیت کرده است.»

سپس امام علی علیه السلام به من فرمود: «به آنها بگو علی علیه السلام می گوید احمد الحسن حق است.»

سپس زهرا علیها السلام فرمود: «به آنها بگو احمد الحسن پسر من است و مظلوم است.»

در آن لحظه، کلمه «مظلوم» را، که زهرا علیها السلام فرموده بود، فراموش کردم، اما زهرا علیها السلام آن را سه بار تکرار کرد: «به آنها بگو احمد الحسن پسر من است و مظلوم است.»

من در رؤیا گریه می کردم و وقتی بیدار شدم همچنان گریه می کردم و اشک هایم روی گونه هایم جاری بود.

رؤیای ۳۵: عباس (علیه السلام) دست سید احمد الحسن (علیه السلام) را گرفته بود

ابوالفضل عباس (علیه السلام) دست سید احمد الحسن (علیه السلام) را گرفته بود.

نام: حسن زیب

کشور: لبنان، ضاحیه جنوبی

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

سلام علیکم و رحمة الله. خدایا، بر محمد و خاندان محمد (علیهم السلام) درود فرست.

در رؤیا دیدم گویی مردم جمع شده و همه منتظر چیزی بودند. مردم با تلسکوپ به فضا و آسمان نگاه می کردند؛ و آسمان پر از ستاره های عجیب غریب بود، اما مردم منتظر این ستاره ها نبودند، بلکه منتظر ستاره دیگری بودند. ناگهان ستاره ای ظاهر شد و مردم از دیدن آن خوشحال شدند. روی این ستاره، تصویر سید احمد الحسن (علیه السلام) و ابوالفضل عباس (علیه السلام)، که دست سید احمد الحسن (علیه السلام) را گرفته بود، نقش بسته بود. مردم با خوشحالی گفتند، مهدی (علیه السلام) ظاهر شد. سپس سید احمد الحسن (علیه السلام) و ابوالفضل عباس (علیه السلام) به طرف مردم آمدند و مردم دور آنها جمع شدند و آنها را بوسیدند و خوشحال شدند. این شهادت حق است که با آن برای سید و مولایم امام احمد الحسن (علیه السلام) گواهی می دهم.

رؤیای ۳۶: امام حجت (علیه السلام)، و در کنارش امام احمد الحسن (علیه السلام)

نام: سهیل امین تلغفری

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

در ماه رمضان سال ۱۴۳۳ هجری قمری، در رؤیایی امام حجت علیه السلام و در کنارش امام **احمد الحسن** علیه السلام و افرادی را در اطرافشان دیدم که تعدادشان به نظرم بیش از ده نفر نمی شد. دیدم آنها به طرف ما می آمدند و خیابان را پر کرده بودند. توجه من به امام حجت علیه السلام که عمامه سیاه بر سر داشت، و همچنین توجه شدید ایشان به سید امام **احمد الحسن** علیه السلام و مشغولیت شدیدش به وی جلب شد. خداوند بر آنچه می گویم گواه است.

رؤیای ۳۷: ندای آسمانی

ندای آسمانی: «کسی که به **احمد الحسن** ایمان نیاورد عذابی دردناک خواهد داشت.»

نام: سحر عطائی

کشور: امارات

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظيم

اللهم صل على محمد و آل محمد الأئمة والمهدين و سلم تسليماً.

مولای من، از شما می خواهم شهادت مرا بپذیرید.

در ذی حجه سال ۱۴۳۳ هجری قمری، دیدم گویی در حیاط خانه مان هستم و دنیا در تاریکی مطلق بود. بعد از آن، جرقه ای زده شد و سپس ندایی آسمانی را شنیدم. این ندا را از هر طرف، از گوش هایم، از قلبم و ذهنم، از بالا و پایین، و از راست و چپم می شنیدم. ندای آسمانی می گفت: «کسی که به **احمد الحسن** ایمان نیاورد عذابی دردناک خواهد داشت.» از خواب بیدار شدم و سجده کردم و سه بار گفتم: «سبوح قدوس رب الملائكة والروح.» این تسبیحی بود که از مادرم یاد گرفته بودم تا پس از شنیدن ندای آسمانی بخوانیم.

رؤیای ۳۸: این امام مهدی (عج) و پسرش است

این امام مهدی (عج) و پسرش است، و رسول خدا (ص) اذان می گوید

نام: عقیل الشبلی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

اللهم صل على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

[در رؤیا] دیدم گویی با جمعی از انصار، به طرف کربلا، در حال حرکت بودیم، و ما از جنوب می آمدیم. پس از عبور از پلی بر روی یک رودخانه بزرگ، برای نمازظهر توقف کردیم. من - و پناه بر خدا از منیت - و یکی از انصار به کنار رودخانه رفتیم تا وضو بگیریم و پل در سمت راست من قرار داشت.

وقتی به کنار رودخانه رسیدیم نگاه کردم و دو نفر را دیدم که روی پل در حال راه رفتن بودند. به انصاری که با من بود گفتم: «این امام مهدی و پسرش است.» او پاسخ داد: «بله، این امام مهدی و پسرش است.»

به آنها چشم دوخته بودم و می دیدم که بسیار خسته بودند و درد شدیدی داشتند، به طوری که به سختی راه می رفتند و در همان راهی حرکت می کردند که ما قرار داشتیم. دیدم برخی از مردم در جهت مخالف آنها روی پل راه می رفتند. پس از آن، بازگشتم تا وضویم را کامل کنم و دیدم که شخصی برای اذان گفتن رو به قبله ایستاد. او پشتش به ما و صورتش به طرف قبله بود. از انصاری که با من بود پرسیدم: «آیا این فلانی است که اذان می گوید؟» گویی نام او را

رؤیای ۳۹: رسول خدا در روزی مثل غدیر ۶۱

می دانستم. او گفت: «این نبی خدا محمد ﷺ است.» بلافاصله وضو گرفتم و به نماز پیوستم. این چیزی است که دیدم؛ و الحمدلله.

رؤیای ۳۹: رسول خدا ﷺ در روزی مثل غدیر

رسول خدا ﷺ در روزی مثل غدیر فرمود: «وصی بعد از من احمد است»

نام: ام حسن

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله رب العالمين ... و صل الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم
تسليماً.

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته

در پاسخ به دعوت مولایم احمد، شهادتم را اینجا می نویسم؛ و از خداوند می خواهم که ما را از شاهدان بنویسد.

من شیعه هستم، و دلیل ایمان آوردنم به دعوت مبارک این بود که می خواستم ایمانی مانند ایمان سمیه، مادر عمار و اولین شهید اسلام داشته باشم. او به محض شنیدن درباره پیامبر ایمان آورد و به دنبال دلایل نرفت. به خودم گفتم: «ای خدای من، من اهل علم نیستم تا بتوانم کتاب های متشابهات یا غیره را بخوانم.» سپس قرآن را باز کردم و آیه ﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ﴾ (و به حق آن را نازل کردیم، و به حق نازل شد)، برایم آمد. بلافاصله ایمان به احمد الحسن را علنی کردم و غسل توبه کردم و به فرزندانم خبر دادم.

سپاس و ستایش خدایی را که ما را به این [امر] هدایت کرد؛ و اگر خداوند ما را هدایت نمی‌کرد، ما هدایت نمی‌شدیم.

اما بعد از مدتی، رؤیاهایی دیدم که خلاصه یکی از آنها رؤیای زیر بود:

دیدم گویی در بیابانی بودیم و در این بیابان چادری قرار داشت. در جلوی چادر، چند درخت خرما بود. داخل چادر پیامبر محمد (صلی الله علیه و آله) نشسته بود، و ما (تعداد کمی) در اطراف چادر نشسته بودیم. گویی روز غدیر بود و پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خواست وصی بعد از خودش را اعلام کند. ایشان (صلی الله علیه و آله) فرمود: «وصی بعد از من احمد است.»

رؤیای ۴۰: امام محمد بن حسن (علیه السلام) روی تپه‌ای نشسته بود

امام محمد بن حسن (علیه السلام) روی تپه‌ای نشسته، و امام احمد الحسن (علیه السلام) کنارش بود.

نام: ام احمد

کشور: ناصریه، عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

وقتی درباره دعوت امام احمد الحسن (علیه السلام) شنیدم، در رؤیایی دیدم که امام محمد بن حسن (علیه السلام) روی تپه‌ای نشسته، و امام احمد الحسن (علیه السلام) در کنارش بود؛ و من و شوهرم نیز نزدیک آنها بودیم. امام احمد الحسن (علیه السلام) ایستاده بود و مردم را به سوی امام مهدی (علیه السلام) دعوت می‌کرد و با صدای بلند فریاد می‌زد: «ای مردم، این امام شما محمد بن حسن است. او یاری و بیعت شما را می‌خواهد. با او بیعت کنید و ... و ... و ...» اما مردم به او توجه نمی‌کردند و به روزمرگی خود مشغول بودند. خداوند بر آنچه می‌گویم گواه است؛ و ستایش از آن خداست. تاریخ رؤیا: ۲۰۰۳.

رؤیای ۴۱: خداوند و فاطمه زهرا و امام رضا شهادت دادند ۶۳

رؤیای ۴۱: خداوند و فاطمه زهرا و امام رضا شهادت دادند

خداوند، فاطمه زهرا و امام رضا علیه السلام چند بار برایم شهادت دادند که **احمد الحسن** حق است.

نام: بتول

کشور: عراق (مقیم آمریکا)

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

خداوند، فاطمه زهرا و امام رضا علیه السلام چندین بار برای من شهادت دادند که **احمد الحسن** حق است، حق است، حق است. به خدا و فرستاده اش و انبیا و رسولش و ملائکه اش و همه خلقتش، شهادت می دهم که **احمد الحسن** حق است و او قائم و یمانی موعود است. به خدا قسم، او حق است. از خداوند ثبات و نصرت می طلبم.

رؤیای ۴۲: ترازویی طلایی

ترازویی طلایی با یک کفه که در آسمان معلق بود و وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن بود.

نام: ام سجاد

کشور: آلمان

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم
تسليماً كثيراً

[در رؤیا] دیدم که گویی ترازویی از طلا با یک کفه در آسمان معلق بود و وصیت مبارک

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن قرار داشت. ندادنده‌ای از پشت‌سرم می‌گفت: «به خدا قسم، این ثقل اکبر است.» این رؤیا، پس از توسل به خدا، برای دانستن ارزش وصیت به‌عنوان یکی از دلایل دعوت حاصل شد.

رؤیای ۴۳: امام حجت (علیه السلام) جلوی من بود

امام حجت (علیه السلام) جلوی من و سید احمد الحسن (علیه السلام) پشت شانه راستش بود، و به من فرمود:
«احمد پسر من است.»

نام: ام‌سجاد

کشور: آلمان

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

دیدم که امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) [با شکوه و] پیروزمندانه، به‌همراه لشکری بزرگ وارد نجف شد؛ لشکری از مردانی با چهره‌هایی زیبا، که گویی از جهانی دیگر آمده بودند. امام حجت (علیه السلام) جلوی من ایستاد و سید احمد الحسن (علیه السلام) پشت شانه راستش ایستاده بود، و چون قد او در رؤیا بلندتر بود از پشت‌سرش نمایان بود. به چهره امام محمد (علیه السلام) نگاه کردم و از نزدیک بودنش شگفت‌زده بودم. به من فرمود: «احمد پسر من است.»

رؤیای ۴۴: صحنه‌ای نورانی از واقعه جاودان کربلا

صحنه‌ای نورانی از واقعه جاودان کربلا؛ و سید (علیه السلام) با غضب درباره پادشاهی خدا سخن می‌گفت

نام: ام‌سجاد

رؤیای ۴۵: ورقه‌ای از جانب خداوند سبحان و متعال ۶۵

کشور: آلمان

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

دیدم که سید در برابر صحنه‌ای عظیم ایستاده بود که بیشتر آن، به سبب نالایقی بودن من، در رؤیا پنهان بود. این صحنه نورانی، [بخشی] از واقعه جلودان کربلا بود، و سید علیه السلام با غضب درباره پادشاهی خدا سخن می گفت و با دست مبارکش به آن صحنه اشاره می فرمود؛ صحنه‌ای که همچون اسلایدهایی بر دیوار به نمایش درآمده بود.

رؤیای ۴۵: ورقه‌ای از جانب خداوند سبحان و متعال

ورقه‌ای از جانب خداوند سبحان و متعال که در آن نوشته بود: احمد الحسن صراط مستقیم است

نام: موفق هاشم جعفر الأعرجی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

وقتی دعوت مبارک یمانی آغاز شد، در رؤیایی دیدم که گویی در مرقد یکی از اولیای خدا از فرزندان امام حسن علیه السلام ایستاده‌ام. ورقه‌ای از آسمان پایین آمد و آرام آرام در دست‌هایم قرار گرفت. دانستم که این ورقه از جانب خداوند سبحان و متعال است. در آن، دعایی نوشته شده بود که اگر آن را می خواندم، در دنیا و آخرت محفوظ می ماندم. [هرچند] نتوانستم متن دعا را حفظ کنم، ولی در پایین آن به خط بزرگ و واضح نوشته شده بود: «احمد الحسن صراط استوار (یا آن طور که به خاطر دارم صراط مستقیم) است، و او از وادی سلیمان است، و آن وادی، پر از گنج‌هاست.»

رؤیای ۴۶: امام مهدی (علیه السلام) آمد و سید (علیه السلام) از او استقبال کرد

امام مهدی محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) آمد و سید (علیه السلام) از او استقبال کرد

نام: موفق هاشم جعفر الأعرجی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در آغاز دعوت مبارک، در رؤیایی دیدم که ما گروهی از افرادی بودیم که به سید (علیه السلام) ایمان آورده بودیم. عده‌ای از ما روی نیمکتی چوبی (که ظرفیت سه نفر را داشت) نشسته بودند، و عده‌ای دیگر روی زمین نشسته بودند. سید (علیه السلام) نیز [در میان ما] حاضر بود. در این هنگام، امام مهدی محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) آمد و سید (علیه السلام) به استقبال ایشان (علیه السلام) رفت تا سلام کند. امام مهدی (علیه السلام) سید احمد الحسن (علیه السلام) را در آغوش گرفت. سپس دیدم که امام مهدی (علیه السلام) و سید احمد الحسن (علیه السلام) یکی شدند؛ یک بار سید (علیه السلام) امام مهدی (علیه السلام) شد و بار دیگر امام مهدی (علیه السلام) سید احمد الحسن (علیه السلام) دریافتم که سید (علیه السلام) نماینده امام مهدی است. درود خداوند بر ایشان باد.

رؤیای ۴۷: امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: حق با احمد است

امام علی (علیه السلام) در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) می‌فرماید: «حق با احمد است و احمد با حق است.»

نام: فاطمه ام‌یوسف

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در دانشگاه، در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴، دربارهٔ امام شنیده بودم و مطالعه می‌کردم و حس عجیبی از آرامش درونی داشتم ... این‌طور که به یاد دارم، تالارهایی به نام «المهدیون» وجود داشت.

دقیقاً خاطرم نیست که در سال ۲۰۱۳ یا ۲۰۱۴، که دعوت از سوی انصار به من پیشنهاد شد، به یاد «المهدیون» افتادم و شروع به مطالعه کردم. پس از نماز شب، دعا کردم و گفتم: «ای پروردگار، تو راهنمای متحیرانی. آیا این شخص حق است؟» و بر روی سجاده، به سجده افتادم و گفتم: «ای پروردگار متحیرین، مرا راهنمایی کن.»

در حالتی میان خواب و بیداری، دیدم که در دامنهٔ تپه‌ای هستم و دو نفر روی تپه‌اند و مردم زیادی در پایین تپه گرد آمده بودند؛ گویی قیامت شده بود. شخصی که به نظر می‌رسید رسول خدا ﷺ باشد، ایستاده بود و ائمه علیهم‌السلام نیز ایستاده بودند. امام علی (علیه‌السلام) دست شخصی را که هیبتی خاص داشت بالا برد و گفت: «حق با احمد است، و احمد با حق است.» مردم شروع کردند فریاد زدند: «حق با احمد است!» و من نیز با آنها فریاد زدم.

این، حسی واقعی و وصف‌ناپذیر بود، به‌طوری که هیچ توصیفی نمی‌تواند حق این رؤیا را ادا کند. پس از ایمان آوردن به دعوت، صحنه‌ای [دیگر] دیدم؛ در حال نماز بودم که شخصی را دیدم که در برف راه می‌رفت و به من گفت: «مبارکت باشد.»

رؤیای ۴۸: بانو زهرا (ع): به‌سوی سید احمد برو

نام: هدوء احمد

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

این رؤیا سه بار در یک هفته تکرار شد؛ و در سال ۲۰۰۶ اتفاق افتاد.

در آن زمان، از دعوت مبارک یمانی اطلاعی نداشتم. در رؤیا دیدم به زیارت امام حسین (ع) می‌رفتم. هنگامی که وارد صحن داخلی امام شدم، رسول خدا (ص) و بانو فاطمه زهرا (ع) را دیدم که از صحن داخلی امام خارج می‌شدند. گویی رسول خدا (ص) دست زهرا (ع) را گرفته بود و او را همراهی می‌کرد؛ و گویی ایشان (ع) نیز هنگام راه رفتن، به رسول خدا (ص) تکیه داده بود. به آنها سلام کردم...

و بانو زهرا (ع) به من فرمود: «به‌سوی سید احمد برو.»

از ایشان (ع) پرسیدم: «او کیست؟ من او را نمی‌شناسم.»

حضرت زهرا (ع) فرمود: «فقط مستقیم برو، او خودش را به تو می‌شناساند.» و با دستش به داخل صحن اشاره کرد.

من در همان جهت به داخل صحن رفتم و پنجره‌ای نقره‌ای را روی دیوار بدون قبر دیدم که بالای آن کتیبه‌ای بود که بر آن نوشته شده بود: «سید احمد الحسن (عج)». کنار پنجره ایستادم و به او سلام کردم. پایان رؤیا.

بعد از رؤیا، از بسیاری از مردم پرسیدم: آیا امامی به نام احمد از فرزندان حسین (ع) وجود دارد که ما او را نمی‌شناسیم؟ پاسخی نیافتم. از آنها پرسیدم: آیا امام معصومی به نام احمد وجود دارد و این که کجا دفن شده است؟ زیرا فکر می‌کردم یکی از امامان متوفی است.

در سال ۲۰۱۰، درباره دعوت مبارک یمانی شنیدم، و در ابتدا سؤالاتی در ذهنم بود که پاسخشان را نمی‌دانستم؛ اما در یک لحظه، این رؤیا به ذهنم خطور کرد و آن را به یاد آوردم. این رؤیا، نشانه‌ای بود برای من برای حقانیت سید احمد الحسن (عج).

رؤیای ۴۹: ملائکه به پدرم گفتند...

ملائکه به پدرم گفتند: «باید به احمد الحسن ایمان بیاوری؛ او حق است.»

نام: علی حبیب

کشور: مراکش

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان سنی که به تشیع روی آورده بود

سلام علیکم و رحمة الله و بركاته. اللهم صل علی محمد و آله الطيبين الطاهرين المظلومين الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

رؤیایی دیدم و آن را برای برخی از انصار نقل کردم، و آنها به من گفتند آن را برای امام بفرستم تا تفسیرش کند، اما تا حالا این کار را نکرده‌ام.

در رؤیا دیدم که گویی در روستایی شیعه‌نشین هستم و در آنجا جمعیت زیادی حضور داشتند. ما در یک میدان بزرگ گرد آمده بودیم و هواپیمایی با پرچم زرد، بر فراز ما پرواز می‌کرد. هر بار که هواپیما عبور می‌کرد، همهٔ مردم شروع به خواندن سرود می‌کردند و من نیز ناخودآگاه مثل مردم رفتار می‌کردم، اما در همان لحظه به خودم گفتم: نه، نباید آنها را تشویق کنم؛ زیرا آنها به مهدیون عليه السلام ایمان ندارند. بنابراین آنها را ترک کردم و به جایی دور رفتم.

ناگهان پدرم نزد من آمد و گفت: «حق با تو بود؛ مهدیونی پس از امام حجت عليه السلام وجود دارند.» به او گفتم: «به شما نگفتم؟» در آن لحظه، دو مرد نزد پدرم آمدند. من دانستم که آنها ملائکه هستند. به او گفتند: «باید به احمد الحسن ایمان بیاوری؛ او حق است.» اما پدرم نپذیرفت. یکی از ملائکه شروع به تویخ او کرد. من به سرعت نزد او دویدم و شروع به زدن او کردم و گفتم: «چرا مردی را که بیش از شصت سال سن دارد، می‌زنی؟»

آن فرشته به همراهش گفت: «بیا برویم.» سپس چاقویی بیرون آورد و خودش را کشت. در آن لحظه، پدرم دستم را گرفت و آن را گاز گرفت؛ گویی از روی حسرت و پشیمانی بود. تعجب کردم و به او گفتم: «چرا دست من را گاز می‌گیری؟ دست خودت را گاز بگیر.» پایان رؤیا.

پس از این رؤیا، مدت کوتاهی از دعوت یمانی کناره گرفتیم. سپس در مکاشفه دیدم که گویی از بدنم خارج شده‌ام و در ملکوت، بین نور و ظلمت ایستاده‌ام؛ اما در نور بودم و می‌دیدم. سپس از نور، به ظلمت خارج شدم و در مرز بین نور و ظلمت، ملائکه‌ای بودند که وقتی در نور بودم آنها را می‌دیدم، ولی وقتی به ظلمت رفتم، دیگر نمی‌دیدم. صدایشان را شنیدم که می‌گفتند: «الآن در تاریکی هستی. آیا این چیزی بود که می‌خواستی؟»

به هر حال، من دعوت سید احمد (علیه السلام) را به پدرم رساندم قبل از این که این رؤیا را ببینم؛ اما او آن را نپذیرفت و تا کنون نیز به کشتی نجات نپیوسته، با این که معجزاتی برای من رخ داده است، از جمله این که **احمد الحسن** (علیه السلام) دو یا سه بار به در خانه‌ام کوبید. والسلام.

رؤیای ۵۰: امام حسین و علی (علیه السلام) به موکب راهنمایی کردند

امام حسین (علیه السلام) و امام علی (علیه السلام) مرا به موکب سید **احمد الحسن** راهنمایی کردند.

نام: زائر؛ نقل شده از جانب ابوالاحمد السومری

کشور: ایران

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

چند سال پیش، حدوداً ۴ سال پیش، مردی غیرعربی که زبان عربی بلد نبود، وارد موکب ما (۵۱۹) شد. او زیر وصیت به سجده افتاد و در خاک غلتید؛ به راست و چپ می‌غلتید و بسیار گریه می‌کرد.

او را بلند کردیم، روی صندلی نشانیدیم و به او آب دادیم تا بنوشد و صورتش را بشوید. یکی از برادران، داستان او را برایم ترجمه کرد. او شروع به گفتن قصه‌اش کرد و برادران ایرانی ماجرای او را ترجمه کردند.

او می‌گفت: من صاحب باغ‌های بزرگ انگور در اصفهان - یا آن گونه که به یاد دارم، در

یکی از روستاهای نزدیک آن - هستم. محصول خود را به کارخانه‌های شراب‌سازی می‌فروختم و پول آن را می‌گرفتم. آنها محصول را می‌چیدند و به کارخانه‌شان می‌بردند. من فقط به پولی که به دست می‌آوردم اهمیت می‌دادم. یک شب در خواب دیدم امام حسین (علیه السلام) به من فرمود:

«تو از انصار من و انصار پسر مهدی هستی. خود را تطهیر کن، لباس‌هایت را بشوی، بدنت را معطر کن، و در این سال برای زیارت اربعین به‌سوی من بیا؛ اما محصولت را به بازارهای حلال بفروش و به کارخانه‌های شراب بفروش.»

او ادامه داد: بنابراین محصولم را به آنها نفروختم. وقتی قیمت را بالا بردند، بازهم نپذیرفتم و اصرار کردم آن را به بازار میوه و تره‌بار ببرم، و به آنها گفتم که نباید آن را به کارخانه‌های شراب‌سازی بفروشند؛ حتی بخشی از قیمت را نیز بخشیدم.

سپس به زیارت رفتم و از طرف شمال وارد شدم. اوضاع در عراق ترسناک بود و من از زمان تولدم [تاکنون] به زیارت امام حسین (علیه السلام) نرفته بودم. کسی را نمی‌شناختم، زبان عربی بلد نبودم و در حیرت بودم. راننده‌ای با اتوبوسی سفید (یک ون ۱۴ نفره) مرا صدا زد. به این خاطر که فارسی‌اش خوب بود، همراهش سوار شدم. به من اشاره کرد و گفت: «تو از زوار حسین (علیه السلام) هستی. من تو را به سامرا می‌برم.» او مرا به سامرا برد و گفت: «عسکرین را زیارت کن.» زیارت کردم و نماز خواندم. سپس مرا با ماشینش به نجف برد و گفت: «قبل از این که به [زیارت] حسین (علیه السلام) بروی، علی (علیه السلام) امیرالمؤمنین را زیارت کن.» وقتی مرا ترک می‌کرد، به او گفتم: «قبل از این که بروی، از تو تشکر می‌کنم؛ اما نامت را بگو تا برایت نزد علی (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) دعا کنم.» او گفت: «نام من احمد است.»

او ادامه داد: وارد حرم شدم و ضریح را زیارت کردم. پس از دو رکعت نماز زیارت، در حرم خوابیدم و در خواب علی (علیه السلام) را دیدم که به من می‌فرمود: «قبل از این که به [زیارت] پسر مهدی بروی، باید در راهت از موکب پسر مهدی (علیه السلام) عبور کنی.» پرسیدم: «چگونه او را

بشناسم؟» فرمود: «پرچمش سفید است و روی آن با رنگ برگ انگور نوشته شده است: «البيعة لله.»

او ادامه داد: به راه افتادم و به پرچم‌ها نگاه می‌کردم. هر پرچمی که به رنگ و نوشته‌ای مشابه برگ انگور می‌دیدم سؤال می‌کردم و عده‌ای ترجمه می‌کردند: روی برخی نوشته شده بود یا حسین، روی برخی یا الله، روی برخی یا صاحب الزمان، و روی برخی یا قائم آل محمد. به راه ادامه دادم و پرس‌وجو کردم، اما چیزی پیدا نکردم. شب شد و با خود گفتم: بعد از نماز، در موکبی می‌خواهم و صبح حرکت می‌کنم. سپس حسین (علیه السلام) را در خواب دیدم که به من فرمود: «هفت موکب برگرد و پرچم را خواهی دید.»

او ادامه داد: وسایلم را جمع کردم و به تعداد موکب‌ها برگشتم. سبحان الله، پرچم شما را دیدم و از گروهتان در جلوی موکب پرسیدم: روی این پرچم چه نوشته شده؟ گفتند: «البيعة لله.» وارد شدم؛ و این، حال من است.

برادران، او را تبلیغ کردند و او در همان لحظه ایمان آورد؛ و الحمدلله رب العالمین.

روای ۵۱: امام مهدی (علیه السلام) را بیش از هفت بار دیده‌ام

خدا شاهد است که امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) را بیش از هفت بار دیده‌ام.

نام: احمد رزاق

کشور: عراق، ناصریه، قضاء شطره

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

(همان مؤمن قبلی) پنجم: دیدم گویی مردم در تلویزیون، در یک برنامه با یکدیگر صحبت می‌کردند و از یک نفر پرسیدند: «اهل بیت چگونه احمد الحسن (علیه السلام) را معرفی کرده‌اند؟» او گفت: «اهل بیت (علیهم السلام) همه ویژگی‌های احمد الحسن (علیه السلام) را ذکر کرده‌اند و امام علی (علیه السلام) هم او

رؤیای ۵۲: امام مهدی: پسر ام احمد را فرستادم ۷۳

را به خوبی معرفی کرده، و چیزی را درباره او ناگفته باقی نگذاشته است.» سپس رؤیا به گروهی از مردم منتقل شد که درباره یک سیاره جدید صحبت می کردند. آنها پرسیدند: «این سیاره جدید چیست؟» من به آنها گفتم: «این سیاره جدید، احمد الحسن علیه السلام است.»

بعد از آن، مسابقه ای قرآنی را دیدم و پرسیدم: «چه کسی برنده این مسابقه شد؟» آنها گفتند: «احمد الحسن با دو کلمه ممتاز برنده شد.» و تابلویی دیدم که بر آن نوشته بود: «احمد الحسن همان یمانی است.»

خدا شاهد است که من امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام را بیش از هفت بار دیده ام، و خداوند بر آنچه می گویم، گواه است.

والحمد لله رب العالمین؛ و از خدا می خواهم من و برادرانم انصار را به حق قائم آل محمد، امام احمد الحسن علیه السلام ثابت قدم نگه دارد.

رؤیای ۵۲: امام مهدی: پسر ام احمد را فرستادم

دیدم که امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام فرمود: پسر ام احمد را برای شما فرستادم.

نام: فاطمه

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته

قبل از این که به دعوت ایمان بیاوریم، دایی ام - که مؤمن به دعوت بود - نزد ما آمد و

دعوت مبارک را به ما معرفی کرد. در همان شب، امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) را در خواب دیدم که به من می‌فرمود: «من پسر امجد را برای شما فرستادم؛ چرا به او ایمان نیاوردید؟ من از شما ناراحتم.»

الحمدلله که به دعوت مبارک ایمان آوردیم. خدایا، ما را به حق احمد و آل احمد، به ولایت احمد ثابت قدم بدار.

رؤیای ۵۳: پیامبر به خانه ما آمد

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خانه ما آمد و نماز خواند و امام حسن مجتبی (علیه السلام) و سید احمد الحسن (علیه السلام) پشت سرش نماز خواندند.

نام: محمد

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته

دیدم که گویی پیامبر خدا محمد (صلی الله علیه و آله) به خانه ما آمد و نماز خواند، و امام حسن مجتبی و سید احمد الحسن (علیه السلام) پشت سرش نماز خواندند. الحمدلله برای نعمت هدایت.

رؤیای ۵۴: امام حجت (علیه السلام) در کنار امام احمد الحسن (علیه السلام)

امام حجت (علیه السلام) در کنار امام احمد الحسن (علیه السلام) راه می‌رود، و او را با دست راستش تشویق

رؤیای ۵۵: امام حسین سید احمد الحسن بود ۷۵

می‌کند که جلو برود.

نام: محمد الشمری

کشور: امارات

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

(بعد از رؤیای قبلی) پس از مدت کوتاهی، رؤیای دیگری دیدم: دیدم که امام حجت علیه السلام در سمت راست امام احمد الحسن علیه السلام راه می‌رفت، و با دست راستش او را به جلو رفتن تشویق می‌کرد. امام حجت علیه السلام خوشحال بود، اما امام احمد الحسن علیه السلام با شرم و خجالت از پدرش، امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام، راه می‌رفت. درود خداوند بر او و پدران پاکش و بر فرزنداناش، آن مهدیون پاک و مطهر. رؤیا تمام شد.

رؤیای ۵۵: امام حسین علیه السلام سید احمد الحسن علیه السلام بود

دیدم امام حسین علیه السلام در رؤیا همان سید احمد الحسن علیه السلام بود.

نام: حیدر الشمسی

کشور: عراق، بصره

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در یکی از روزها - قبل از این که به دعوت امام احمد الحسن علیه السلام ایمان بیاورم - از خداوند خواستم به من نشان دهد که آیا من از یاران امام حسین علیه السلام خواهم بود یا نه. دو یا سه روز بعد، در عالم رؤیا، امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام را دیدم که در کنار امام حسین علیه السلام ایستاده بود. یکی از دشمنان آل محمد علیه السلام نیز حضور داشت و با شلاق به امام حسین علیه السلام ضربه می‌زد، اما من جلوی شلاق‌ها را گرفتم؛ به طوری که شلاق به شانه‌های من برخورد کرد، ولی دردی احساس نکردم. آن فرد معاند را گرفتم و گفتم: «اگر تو را بزنم، می‌کشم و خلاص.»

سپس او را رها کردم و از خواب بیدار شدم. سه روز بعد، به دعوت امام احمد الحسن (عج) ایمان آوردم. روز بعد از ایمان آوردنم، در رؤیایی دیگر، امام حسین (عج) را دیدم که همان سید احمد الحسن (عج) بود؛ و خداوند به آنچه می‌گویم، گواه است.

رؤیای ۵۶: رسول خدا (ص) می‌آید

رسول خدا (ص) اکنون می‌آید تا درباره امام مهدی احمد الحسن (عج) سخنرانی کند.

نام: شیماء احمد

کشور: مراکش

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان سنی که سپس پیرو مذهب اهل بیت (ع) شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم
تسليماً كثيراً

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته

در رؤیا دیدم که در یک دانشگاه بزرگ بودیم؛ در سالن‌های وسیعی که برای سخنرانی‌ها اختصاص یافته بود. به ما گفته شد - یا صدایی به گوش رسید - که می‌گفت: «رسول خدا (ص) اکنون می‌آید تا درباره امام مهدی، احمد الحسن (عج) سخنرانی کند.»

از شدت شوک و هیجان، در رؤیا با خود گفتم: «اگر دندان‌هایش فاصله داشته باشد، پس او رسول خدا (ص) است.»

شخصی با هیبتی عظیم وارد شد. چهره‌اش را دیدم؛ همچون نور بود، بسیار زیبا، با ریش سفید و دندان‌های فاصله‌دار. به همه سلام کرد، و به‌طور خاص به یکی از دوستانم سلام

رؤیای ۵۷: رسول خدا به احمد الحسن تبدیل شد ۷۷

داد. (این دوست من هنوز به دعوت ایمان ندارد، ولی ازجمله کسانی است که دشمنی نشان نمی‌دهد؛ زیرا در جایی که من هستم، همه یا دشمنی می‌کنند یا از صحبت کردن درباره آن اجتناب می‌ورزند).

ایشان ﷺ همراه با دوازده امام وارد شد. من از هیبتش چنان شوکه شده بودم که نمی‌توانستم حرکت کنم. روبه‌روی من ایستاد و به دوست من گفت: «آیا به پدرت سلام نمی‌کنی؟» و من شروع به گریه کردم و گفتم: «مرا ببخش، مرا ببخش.» فرمود: «تو را بخشیدیم.» سپس گفتم: «سلام مرا به ائمه علیهم‌السلام و به خصوص به پسر، امام احمد الحسن علیهما السلام برسان.» فرمود: «سلام می‌رسد، ان شاء الله...»

این رؤیا ادامه دارد، اما شامل موضوعات خصوصی است؛ و این قسمت، بخشی بود که به شهادت برای حقانیت امام احمد الحسن علیهما السلام مربوط می‌شد. الحمدلله وحده وحده.

رؤیای ۵۷: رسول خدا ﷺ به احمد الحسن علیهما السلام تبدیل شد

گویا رسول خدا ﷺ به امام احمد الحسن علیهما السلام تبدیل شد.

نام: زینب الشمری

کشور: امارات

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در ساعت شش صبح، در سال ۲۰۰۹، رؤیایی دیدم. رؤیا با صدایی آغاز شد که می‌گفت: «محمد و آل محمد پیروز شدند، و به خدای کعبه، ما هم پیروز شدیم.» سپس رسول خدا ﷺ را دیدم که دشداشته سفیدی پوشیده و در سمت چپ من ایستاده بود، و چهار نفر از انصار همراه من بودند. نمی‌دانم آیا انصار بیشتری پشت‌سر من بودند یا نه. جلوی ما، دو کوه قرار داشت و رسول خدا ﷺ با انگشت به آن کوه‌ها اشاره کرد و فرمود: «ای انصار، آیا می‌توانید

۷۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - در قلمرو ملکوت

این کوه‌ها را بردارید؟» گفتیم: «بله، ای رسول خدا؛ اگر شما اراده کنی، ما هم اراده می‌کنیم.» سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امام احمد الحسن (علیه السلام) تبدیل شد.

رؤیای ۵۸: دیدم با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همراهی می‌کنم

دیدم با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همراهی می‌کنم و مردم را به دعوت امام احمد الحسن (علیه السلام) فرامی‌خوانم.

نام: زینب الشمری

کشور: امارات

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در تاریخ ۵ اوت ۲۰۰۹، دیدم با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) راه می‌روم و مردم را به دعوت امام احمد الحسن (علیه السلام) فرامی‌خوانم.

رؤیای ۵۹: از امام مهدی (علیه السلام) پرسیدم ...

از امام مهدی (علیه السلام) پرسیدم: «چرا مردم به دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام) ایمان نمی‌آورند؟»

نام: علاء اسدی

کشور: سوریه

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در روز شنبه، مصادف با ۲۴ ژوئن ۲۰۰۶، پس از نیمه‌شب، در حسینیه بودم؛ زیرا وظیفه من از ساعت ۴ تا ۶ صبح بود. در آن شب، نمی‌توانستم بخوابم و تا ساعت ۳:۳۰ بامداد بیدار ماندم. برادرم ارشد کنارم بود و گروهی از برادران نیز آنجا حضور داشتند. مردی با دشداشه

رؤیای ۶۰: شخصی می‌گفت من مهدی احمد الحسن هستم ۷۹

سیاه نزد من آمد و نتوانستم چهره‌اش را تشخیص دهم. فکر کردم یکی از برادران است. به او گفتم: «ای برادر، آیا وقت انجام وظیفه ما شده است؟» او نزدیک شد و لبخند زد. فهمیدم که از برادران نیست. او بین من و برادرم ارشد نشست و گفت: «آرام باش، بلند شو» و با دستش آرام به سینه‌ام ضربه می‌زد. سپس برخاست و در سمت راستم نشست و پیشانی‌ام را بوسید. ناگهان از او پرسیدم: «آیا شما امام مهدی هستید؟» او گفت: «بله، من امام مهدی هستم.» دستش را که روی سینه‌ام بود بوسیدم و خواستم بپرسم: «چرا مردم به دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام) ایمان نمی‌آورند.» قبل از این که سؤال را بپرسم پاسخ داد و گفت: «ناراحت نباش؛ این آیه را به آنها نشان بده و [بدان که] آنها حق انتخاب دارند: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَقَمْنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ (آیا کسی که به‌سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است پیروی شود یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن که [خود] هدایت شود؟ شما را چه شده است، چگونه دآوری می‌کنید؟). صدق الله العلي العظيم.» سپس رفت.

ماایلیم یادآور شوم که این رؤیا را پیش از ورودم به دعوت مبارک و پیش از ساخت حسینیه انصار در بصره دیدم. پس از ورود به دعوت و رفتن به حسینیه، این رؤیا را به یاد آوردم؛ زیرا شباهت بسیاری میان خانه‌ای که در رؤیا دیده بودم و شکل حسینیه در زمان ساخت آن وجود داشت.

رؤیای ۶۰: شخصی می‌گفت من مهدی احمد الحسن هستم

من هرگز نام احمد الحسن را نشنیده بودم، اما دیدم شخصی می‌گوید: «من مهدی احمد الحسن هستم، و امام مهدی، محمدبن حسن، جدم است.»

نام: مرتجی

این رؤیا نیز متعلق به یکی از بستگانم است، و او آن را در آغاز انقلاب بحرین دیده بود.

به گفته او، رؤیا این گونه بود:

در عالم رؤیا دیدم که گویا همراه با تظاهرکنندگان عراقی، برای حمایت از حقوق مردم بحرین راهپیمایی می‌کنم. در دل می‌گفتم: «چرا امام مهدی (علیه السلام) ظاهر نمی‌شود و به این مردم مظلوم کمک نمی‌کند؟»

به جمعیت تظاهرکنندگان نگاه می‌کردم که ناگهان مردی بلندقامت و خوش اندام را دیدم. پرچمی سبزرنگ در دست داشت که بر آن نوشته شده بود: «نصر من الله و فتح قریب» (یاری از خداست و گشایش نزدیک است). در دل گفتم: «آیا ممکن است این مرد، امام مهدی (علیه السلام) باشد؟» ناگهان همان شخص به من نگاه کرد و گفت: «من مهدی احمد الحسن هستم، و امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) جدم است.» سپس از خواب بیدار شدم.

باید بگویم آن خواهر هرگز [پیش‌تر] نام امام احمد الحسن (علیه السلام) را نشنیده بود، اما خداوند خواست او را از ملکوتش ببیند و نام خلیفه‌اش (علیه السلام) را بشنود.

رؤیای ۶۱: مهدیون سمت چپ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند

رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) را دیدم که در کنارش امامان، و در سمت چپش مهدیون بودند.

نام: پسر انسان

کشور: ایران

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد الأئمة و المهدیین و سلم تسليماً كثيراً

رؤیای یوحنا لاهوتی تکرار می‌شود:

از خداوند می‌خواهم گام‌های انصار الله را در راه امامان و مهدیون ثابت و استوار بدارد..... ۸۱

در خواب بودم که ناگهان شخصی نزد من آمد و مرا به جایی برد که هرگز تصور نمی‌کردم بتوانم به آنجا بروم. او مرا به جایی برد که سراسر نور بود. از او پرسیدم: «ما کجا هستیم؟» پاسخ نداد و فقط به من نگاه کرد و گفت: «صبر کن؛ ما از آسمان اول گذشته‌ایم و به آسمان هفتم رسیده‌ایم.» سپس مرا به مکانی برد که در طول زندگی‌ام، جایی زیباتر از آن ندیده بودم. به جایی رسیدیم که در آن، شخصی روی تختی بزرگ نشسته بود. چهره‌اش، به دلیل شدت نور، قابل تشخیص نبود. در سمت راستش دوازده کرسی و در سمت چپش نیز دوازده کرسی قرار داشت. از او پرسیدم: «این‌ها چه کسانی هستند؟» او گفت: «شخصی که روی کرسی بزرگ نشسته است رسول خدا محمد ﷺ است. در سمت راست او، امامان علی و در سمت چپش مهدیون علیهم السلام هستند.» سپس گفتم: «این شخصی که از سمت راست در حال سخن گفتن است، کیست؟» گفت: «او امام علی علیهم السلام است.» اما متوجه شدم که یکی از کرسی‌های سمت راست خالی است. آن کرسی متعلق به امامی بود که مرا به اینجا آورده بود. متأسفانه نتوانستم تشخیص دهم آن امام که بود.

از خداوند می‌خواهم گام‌های انصار الله را در راه امامان و مهدیون ثابت و استوار بدارد.

رؤیای ۶۲: احمد الحسن علیهم السلام در سمت راست حجت علیهم السلام

هنگامی که امام احمد الحسن علیهم السلام در سمت راست امام حجت علیهم السلام ایستاده بود.

نام: سامر شریعتی

کشور: هلند

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: شیعه

I was in a very large room with hundreds of people who were Ansar , except for one woman who hasn't accepted the Dawa yet and she was with me and it was my

mother who was with me. It was a little dark. Everyone was sitting on a chair. We were waiting for Imam Mohammad ibn al Hassan al Mahdi and Imam Ahmed al Hassan (Allahoma sale ala Muhammad wa ale muhammad al aema wal mahdyeen wa salam tasleeman katheera) to come, and then i saw all the ansar standing up because the two Imams arrived in the room and i saw them walking between the chairs both wearing white clothes and they (pbut) walked to the front of the room where there was a microphone so that they could give a speech and the one who stood behind the microphone was Imam Mohammad ibn al Hassan al Mahdi a.s. and (during the whole time that i could see them), Ahmed al Hassan a.s. was standing next to him, on his right. I was sitting in the front row, and i could see the face of imam al Mahdi a.s. clearly and it was such a strong and serious face, i was astonished and i said to my mother: "Mom look, he (meaning imam al Mahdi) is truly convinced of 'La Quwata Illa Billah'"

Samir Shariaty

Shia

Holland

در اتاقی بزرگ بودم، همراه با صدها نفر از انصار. تنها کسی که در میان ما هنوز به دعوت ایمان نیاورده بود، مادرم بود که در کنار من حضور داشت. آن مکان کمی تاریک بود و همه روی صندلی‌ها نشسته بودند. ما در انتظار آمدن امام محمد بن حسن مهدی (علیه السلام) و امام احمد الحسن (علیه السلام) بودیم. دیدم آن دو در میان صندلی‌ها قدم می‌زنند؛ لباس‌های سفید بر تن داشتند و به‌سوی جلوی اتاق رفتند؛ جایی که میکروفونی برای سخنرانی قرار داشت.

کسی که پشت میکروفون ایستاد، امام محمد بن حسن مهدی (علیه السلام) بود. در تمام مدتی که می‌توانستم آنها را ببینم، احمد الحسن (علیه السلام) در کنار ایشان، در سمت راستش ایستاده بود. من در ردیف جلو نشسته بودم و می‌توانستم چهره امام مهدی (علیه السلام) را به‌وضوح ببینم؛ چهره‌اش بسیار جدی و محکم بود. شگفت‌زده شدم و به مادرم گفتم: «مامان، نگاه کن! او واقعاً باور

رؤیای ۶۳: امام مهدی محمدبن حسن به من فرمود ... ۸۳

دارد که هیچ نیرویی جز خدای متعال نیست.» (و منظورم از "او" امام مهدی علیه السلام بود).

رؤیای ۶۳: امام مهدی محمدبن حسن به من فرمود ...

امام مهدی محمدبن حسن علیه السلام به من فرمود: «اگر کسی دلایل قاطع می‌خواهد، به او بگو نزد من بیاید؛ من آن دلایل را به او خواهم داد.»

نام: فاطمه

کشور: پاکستانی ساکن انگلستان

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

I saw this dream after accepting the call. I was on vacation at the time in a holiday hut in a mountainous region. In the dream outside my room our twelfth Imam, Imam e Zamana (ajf) was standing. He was standing outside my room window on the steps leading from our hut to the road. I wanted to go outside to meet him, and I went, but I was also very scared. I was holding my English translation of the Quran and went outside. He (ajf) said to me "If anyone wants compelling evidence for the truth of Ahmad al Hassan, tell them to come to me and I will give them."

Then the scene changed and there was a very clean room, bright with white light, and decorated with flowers. There was a table and chairs. On one chair Imam Ahmad al-Hassan (a.s) was sitting, and there were books open on the table, and he was teaching and explaining something to a young girl.

Another interesting aspect of this is that the next day when I was relating the dream to my family, we noticed that there were marks in the shape of footprints on the step where I saw Imam e Zamana (ajf) standing. They were in some kind of white paint and the steps were of stone. The photos of the step were taken, and we still have

them.

این رؤیا را پس از پذیرفتن دعوت دیدم. در آن زمان، در تعطیلات بودم و در یک کلبه تفریحی در منطقه‌ای کوهستانی اقامت داشتم. در رؤیا، امام دوازدهم، امام زمان (علیه السلام)، بیرون اتاق من ایستاده بود. ایشان بیرون پنجره اتاقم، روی پله‌هایی که از کلبه ما به جاده منتهی می‌شد، قرار داشتند. می‌خواستم از اتاق خارج شوم و با ایشان (علیه السلام) دیدار کنم؛ بنابراین رفتم، اما ترس زیادی داشتم. ترجمه انگلیسی قرآن را در دست داشتم و به بیرون رفتم. ایشان (علیه السلام) به من فرمود: «اگر کسی برای حقانیت احمد الحسن دلایل قاطع می‌خواهد، به او بگو نزد من بیاید؛ من آن دلایل را به او خواهم داد.»

سپس صحنه تغییر کرد. در برابر خود، اتاقی بسیار تمیز و روشن دیدم؛ با نوری سفید و گل‌های تزئینی. در آن اتاق، یک میز و چند صندلی قرار داشت. روی یکی از صندلی‌ها، امام احمد الحسن (علیه السلام) نشسته بود. کتاب‌هایی باز روی میز بود و ایشان (علیه السلام) در حال تدریس و توضیح مطلبی به دختری جوان بود.

نکته جالب دیگر این است که روز بعد، هنگامی که این رؤیا را برای خانواده‌ام تعریف کردم، متوجه شدیم روی همان پله‌ای که امام زمان (علیه السلام) ایستاده بودند، نشانه‌هایی به شکل آثار پا به رنگ سفید، روی سنگ‌ها باقی مانده است. از آن پله‌ها عکس گرفتیم، و هنوز آن تصاویر را نزد خود نگه داشته‌ایم.

رؤیای ۶۴: فاطمه زهرا (علیها السلام) را با برخی از انصار دیدم

در خانه بانو فاطمه زهرا (علیها السلام) را با برخی از انصار دیدم.

نام: سید میراغا حسین

کشور: آذربایجان، ساکن ترکیه

رؤیای ۶۴: فاطمه زهرا را با برخی از انصار دیدم ۸۵

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: شیعه دوازده امامی

BismiLLAH Ar Rahman Ar Rahim!

Allahumma salli ala Muhammad wa Aali Muhammad wa Al Aimma wa Al Mahdiyyiin wa Sallim Tasliiman Katheera!

Assalamu alaykum wa Rahmatullahi wa barakatUH

After accepting the dawa through ahadeeth (narrations) at a meeting with very close ansars to Imam a.s, two nights later I had a vision :

I saw a house. I find myself inside the house and then I am outside this house. Inside the house, I see Sayyeda Fatima Al-Zahraa (s.a) with a few believers (ansars). Outside the house, I can see that the world is about to be destroyed by numerous natural disasters (tornadoes, typhoons, floods, earthquakes and etc) and outside the house I find myself inviting people into this house saying: "Whoever wants to survive must enter this house. If you enter it, you will be safe (in amaan)" and the name of my invitation is "YAMAANI" Some people accept my invitation and some don't. And meanwhile I see someone next to me, raised his head as if his head was in water tub. And he asked me, did "THAT (Fulan) Scholar" accept your invitation? I answered him : No. He then said : Then I do not accept the invitation either.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته

پس از آن که دعوت را پذیرفتم - آن هم پس از شنیدن روایات در جلسه ای با برخی از انصار بسیار نزدیک به امام (علیه السلام) - دو شب بعد، رؤیایی دیدم:

خانه ای را مشاهده کردم. خودم را ابتدا درون آن خانه و سپس بیرون آن یافتم. درون خانه، بانو فاطمه زهرا (علیها السلام) را با چند تن از انصار دیدم. اما بیرون از خانه، جهان را دیدم که

به سبب بلایای طبیعی متعدد - از جمله تندباد، توفان، سیل، زلزله و مانند آن - در حال ویرانی بود. خودم را در بیرون خانه می دیدم، در حالی که مردم را به سوی آن خانه دعوت می کردم. می گفتم: «هرکسی می خواهد نجات یابد باید وارد این خانه شود. اگر وارد آن شوید، در امان خواهید بود.» نام دعوت من «یمانی» بود. برخی از مردم دعوتم را پذیرفتند و برخی نه. در این هنگام، شخصی را دیدم که در کنارم ایستاده بود. سرش را بالا آورد؛ گویا تا آن لحظه، سرش درون وان آبی بود. از من پرسید: «آیا فلان عالم، دعوت تو را پذیرفت؟» جواب دادم: «نه.» سپس گفت: «پس من هم این دعوت را نمی پذیرم.»

رؤیای ۶۵: ناگهان صدایی به من گفت...

ناگهان صدایی به من گفت: «آن قائم (عج) مورد اشاره در حدیث، یمانی (عج) است.»

نام: زهرا

کشور: آلمان

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

In the Name of Allah, the Merciful, the Intensely Merciful,
Praise be to Allah, the Lord of the Worlds
O Allah send Your Peace and Blessings upon Muhammad and the Family of
Muhammad, the Imams and the Mahdis and the Lady of Light s.a
slm alaikum wa rahmatulullahi wa barakatuh,
After believing in Ahmed al Hassan a.s. a few months later in ۲۰۱۱ I had this
vision:

I saw myself sitting alone in front of the door of our balcony and reading in a book a hadith, it was a sunny day, i remember the sunlight was shining through into the room. The hadith was one of the well knowns about the Qaim a.s. and Jesus a.s.,

that he a.s will pray behind the Qaim a.s when he returns.

I was pondering about it in my dream and asking myself who this Qaim a.s was.

Then all of a sudden, a voice said to me that the Qaim a.s. mentioned in the hadith was referring to the Yamani a.s.

Zehra / Germany

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، اللهم صلّ على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سيدة
النور ﷺ

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته

پس از آن که به امام احمد الحسن ﷺ ایمان آوردم، چند ماه بعد، در سال ۲۰۱۱، رؤیای
زیر را دیدم:

دیدم تنها جلوی در بالکن نشسته ام و کتابی را می خوانم که در آن حدیثی نوشته بود. آن
روز آفتابی بود و یادم هست که نور خورشید به داخل اتاق می تابید. حدیث، یکی از احادیث
مشهور درباره قائم ﷺ و عیسی ﷺ بود؛ این که هنگام بازگشت عیسی ﷺ پشت سر قائم ﷺ
نماز خواهد خواند. در رؤیا، درباره آن حدیث تأمل می کردم و از خود می پرسیدم: «این قائم ﷺ
کیست؟» سپس ناگهان صدایی به من گفت: «قائمی که در این حدیث به او اشاره شده،
همان یمانی ﷺ است.»

رؤیای ۶۶: امام حسین ﷺ از آسمان می آید

امام حسین ﷺ از آسمان می آید و پرچمی در دست دارد و می گوید من یمانی را یاری
می کنم.

نام: مؤمنه

کشور: عراق

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

یکی از خواهران مؤمن رؤیایی دیده است: زائران پیاده امام حسین (علیه السلام) از پیروان مکتب (و جوب تقلید از غیر معصوم) را دیدم که در راه بین حله و کربلا ایستاده و لباس های قرمز و صورتی پوشیده بودند. پیروان امام احمد الحسن (علیه السلام) در طرف دیگر راه بودند و لباس های سبز و سفید به تن داشتند. گروه اول به پیروان سید احمد الحسن گفتند: «امام حسین (علیه السلام) خواهد آمد و در صف ما قرار خواهد گرفت و ما را یاری خواهد کرد؛ و شما بازنده خواهید بود.» درحالی که همه منتظر آمدن امام حسین (علیه السلام) بودند تا این نزاع پایان یابد، ناگهان امام حسین (علیه السلام) از آسمان فرود آمد درحالی که در دستش پرچمی بود. در طرف پیروان یمانی آل محمد امام احمد الحسن (علیه السلام)، ایستاد و به مردم فرمود: «من یمانی را یاری می کنم.»

رؤیای ۶۷: امام حسین (علیه السلام) به سید احمد الحسن اشاره کرد

امام حسین (علیه السلام) به سید احمد الحسن اشاره کرد و به من فرمود: «بعد از من، این امام توست.»

نام: شیخ حبیب مختار

کشور: عراق

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

در یکی از روزها، امام حسین (علیه السلام) را در رؤیا دیدم و به من فرمود: «فردا به ضریح من بیا». روز بعد - همان طور که مولایم (علیه السلام) به من امر کرده بود - به ضریح مقدس رفتم. هنگامی که در صحن حضور داشتیم، به سمت در ضریح نگاه کردم. امام حسین (علیه السلام) را دیدم که ایستاده

بود؛ گویا در انتظار من بود. وقتی به ایشان رسیدم، سلام کردم. ایشان علیه السلام دست راست مرا گرفت و داخل ضریح برد. گویا در یک طرف ضریح قرار گرفتیم. امام حسین علیه السلام با دست مبارکش به طرف دیگر اشاره کرد. آنجا مردی را ایستاده دیدم.

پرسید: «آیا این مرد را می‌شناسی؟»

گفتم: «بله.»

پرسید: «او کیست؟»

گفتم: «این سید احمد الحسن است.»

امام علیه السلام با دست راستش به من اشاره کرد و فرمود: «بعد از من، این امام توست» و سه بار این جمله را تکرار کرد.

گفتم: «آقای من ... من بسیار به او علاقه دارم، اجازه بدهید به او پیوندم.»

فرمود: «نه، پیش من بمان.»

و من به سید احمد علیه السلام نگاه می‌کردم درحالی‌که او علیه السلام به مدت پنج دقیقه به من و امام حسین علیه السلام نگاه می‌کرد.

سپس سید احمد الحسن علیه السلام خارج شد، درحالی‌که همچنان به ما نگاه می‌کرد. وقتی بیرون رفت احساسی عمیق به من دست داد؛ گویا به سبب شدت دل‌تنگی و علاقه‌ام به او، روحم همراه با او از بدنم خارج شده بود.

رؤیای ۶۸: امام حسین علیه السلام فرمود ...

امام حسین علیه السلام فرمود: «تنها حرف دال از احمد الحسن خون من است؛ و او گوشت من و پسر من و نفس من است.»

نام: فراس السالمی

کشور: عراق

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته. می‌خواهم رؤیایی را نقل کنم که در حقیقت برایم بسیار دردناک است؛ و آن را تعریف می‌کنم و از امام احمد الحسن (علیه السلام) عذرخواهی می‌کنم. ای مولای من، ای احمد الحسن، خداوند قلب تو را استوار بدارد که این امور را در ملکوت می‌شنوی و می‌بینی.

می‌خواستم به زیارت امام حسین (علیه السلام) بروم. وضو گرفتم و به‌سوی حرم امام حسین (علیه السلام) راه افتادم. یکی از انصار به نام «بارق» را دیدم. به من گفت: «می‌خواهم این مردم را از دعوت آگاه کنم.» و به گروهی از مردم اشاره کرد. او رفت و من منتظر ماندم. پس از مدتی، او با فردی که گفته می‌شد از نسل امام رضا (علیه السلام) است برگشت. این فرد برادری بزرگ‌تر از خودش داشت که ظاهراً مجتهد بود. برادر کوچک‌تر گفت: «من با دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام) مشکلی ندارم، اما شاید برادر بزرگ‌ترم این دعوت را نپذیرد.»

به او و بارق گفتم: «این کار را به من بسپار؛ من دعوت را به او ابلاغ می‌کنم و دلایل و استدلال‌ها را برایش توضیح می‌دهم.» پس به طرف برادر بزرگ‌تر رفتم که با گروهی از مردم صحبت می‌کرد و آنها به او گوش می‌دادند. با صدای بلند گفتم: «سلام علیکم و رحمة الله و برکاته.» او از صدای بلند من تعجب کرد. می‌خواستم توجه مردم را به گفت‌وگویی که با این شخص خواهم داشت جلب کنم. به او گفتم: «آیا شما از نسل امام رضا (علیه السلام) و از بنی‌هاشم هستید؟» او با تعجب گفت: «بله.» گفتم: «اگر شما از نسل امام رضا (علیه السلام) هستید، پس حتماً صدای امام حسین (علیه السلام) را می‌شنوید و می‌توانید با او صحبت کنید.» گفت: «بله.» گفتم: «پس با امام حسین (علیه السلام) صحبت کن و از او بپرس آیا سید احمد الحسن (علیه السلام) فرستاده امام مهدی (علیه السلام) و یمانی موعود است؟ و آیا پسر امام مهدی (علیه السلام) است؟ یعنی آیا او پسر تو - حسین (علیه السلام) -

است؟»

آن شخص نزدیک به در قبله امام حسین علیه السلام ایستاده بود. در برابر جماعتی که جلوی ایشان بودند احساس شرمندگی کرد؛ پس به طرف در قبله رفت و گفت: «ای اباعبدالله، این مرد مرا در برابر گروهم شرمنده کرده است و می‌خواهد از شما دربارهٔ احمد الحسن علیه السلام بپرسد. این مرد کیست، ای اباعبدالله؟» گویا سؤال مبهم بود و مقام امام احمد الحسن علیه السلام را کوچک می‌شمرد.

از ضریح امام حسین علیه السلام صدایی بیرون آمد؛ و به خدا قسم، به خدا قسم، و به خدا قسم، صدایی که هر وقت به ضریح امام حسین علیه السلام وارد می‌شوم می‌شنوم. صدایی که باعث گریه می‌شود و قلب را می‌سوزاند و پر از درد و حزن می‌کند. صدایی که از ضریح امام حسین علیه السلام بیرون آمد و گفت: «همین کافی است که حرف "دال" از احمد الحسن علیه السلام خون من است؛ و او گوشت من و پسر من و نفس من است.» (از آقایم، ابوعبدالله امام حسین علیه السلام عذرخواهی می‌کنم که نتوانستم آن صدای عجیبی را که شنیدم با همان صدای دردناک و جانکاه توصیف کنم.) بعد از شنیدن این صدا، دیدم آن شخص روی زمین افتاد. سپس به طرف من آمد. سرش را به نشانهٔ شرمندگی پایین انداخته بود و می‌خواست به من چیزی بگوید. به او گفتم: «نیازی نیست چیزی بگویی، من صدای حسین علیه السلام را شنیدم.» او از حرف من تعجب کرد. به او گفتم: «این حجتی است بر تو و تمام کسانی که در اطراف تو هستند.»

رؤیای ۶۹: فاطمه علیها السلام به طرف من آمد و با عتاب فرمود

فاطمه زهرا علیها السلام به طرف من آمد و با عتاب فرمود: «برحذر باش، برحذر باش از این که در حق پسرم احمد کوتاهی کنی.»

نام: شیخ احمد المحمداوی

کشور: عراق

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در ابتدای دعوت تصمیم گرفتیم در منطقه سبب قصور بغداد حسینیهای بسازیم، ولی امکانات لازم را برای ساخت حسینیه نداشتیم. بنابراین تصمیم گرفتیم قالب بلوک سیمانی^۱ تهیه کنیم و بلوکها را خودمان بسازیم. گچ خریدیم و به خدا توکل کردیم و حدود ۴۰۰۰ بلوک آماده کردیم. یک روز بسیار خسته بودم و نتوانستم برای کار بروم. در عالم ملکوت فاطمه زهرا (علیها السلام) به سراغم آمد و مرا سرزنش کرد و فرمود: «برحذر باش، برحذر باش از این که در حق پسر ام احمد کوتاهی کنی.» سپس مرا به بیمارستانی برد که تعداد زیادی بیمار در آنجا بودند، و ایشان (علیها السلام) با لمس دستهایش آنها را درمان می کرد.

روای ۷۰: امام مهدی (علیه السلام) به من فرمود: «بیا، بیا نترس، تو پسر منی.»

نام: احمد حسین علی

کشور: عراق

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بعد از این که از خداوند سبحان و متعال خواستم حقانیت دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام) را برایم روشن کند، رؤیایی دیدم. گویا با گروهی از انصار سید احمد الحسن (علیه السلام) روی تلی بلند به ارتفاع تقریباً یک و نیم متر در محوطه ای در بندر صیف ۱۱ در «ام قصر» ایستاده بودم. جلوی ما تا دریا فضایی باز و خالی بود. امام مهدی محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) را دیدم که در وسط این محوطه ایستاده بود. بعد از آن دیدم امام مهدی محمد (علیه السلام) با دستش به ما اشاره می کند که به طرفش برویم. در آن هنگام، انصار یکی یکی از تل پایین آمدند و پشت سرهم در یک

۱. ابزاری آهنی که مخلوط سیمان درونش ریخته می شود تا خشک شود و به عنوان جایگزینی برای آجر استفاده می شود.

خط مستقیم به طرف امام مهدی (علیه السلام) حرکت کردند. من تقریباً در وسط این گروه بودم و تعداد انصار حاضر تقریباً بین چهل تا پنجاه نفر بود.

در حال پایین آمدن از تل و حرکت به طرف امام مهدی محمدبن حسن عسکری (علیه السلام)، دیدم دری از نور زرد کنار امام مهدی (علیه السلام) باز شد، و به نظرم آن در از سمت چپ امام (علیه السلام) باز شد. در طول حرکت به طرف امام (علیه السلام)، در دلم می‌گفتم: «آیا ممکن است من با وجود گناهان بسیار گذشته‌ام فقط با ایمان آوردن به احمد الحسن (علیه السلام) به یکی از انصار امام مهدی (علیه السلام) تبدیل شده باشم؟» باورم نمی‌شد یکی از انصار امام مهدی (علیه السلام) شده باشم و بسیار ترسیده بودم. در دلم می‌گفتم وقتی امام مهدی (علیه السلام) مرا در بین انصار ببیند، به‌خاطر گناهانم و وضعیتم مرا طرد خواهد کرد. در حین حرکت به طرف امام مهدی محمد (علیه السلام)، این افکار در ذهنم جولان می‌داد. انصار به امام مهدی محمد (علیه السلام) سلام می‌کردند و یکی یکی از آن در نور زرد وارد می‌شدند، تا این که نوبت به من رسید که سلام کنم و وارد شوم.

کمی صبر کردم تا مطمئن شوم امام مهدی (علیه السلام) مرا دیده است و مرا طرد نخواهد کرد؛ زیرا هنوز مطمئن نبودم لایق این باشم که از انصار امام مهدی (علیه السلام) شوم. دو نفر از انصار را که پشت‌سرم بودند و می‌دانستم از انصار سید احمد الحسن (علیه السلام) هستند جلوتر از خودم وارد کردم و سپس به خودم گفتم: «حالا نوبت من رسید.» به امام مهدی محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) سلام کردم و از در نور زرد عبور کردم. هنگام عبور، دیدم به رنگ زرد تغییر کرد و پس از عبور از در دوباره به حالت عادی برگشت. بعد از عبور از آن در، در دلم گفتم: «نه، ممکن نیست، الآن امام مرا صدا می‌زند و طردم می‌کند.»

هنوز متقاعد نشده بودم که از انصار امام (علیه السلام) شده‌ام. در این حین صدای امام مهدی محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) را شنیدم که می‌فرمود: «بیا.» در این هنگام ایستادم و احساس کردم پاهایم به زمین چسبیده است، و در دلم گفتم: «تمام شد، امام مرا شناخت و طردم می‌کند.» با تلاش زیاد به طرف امام برگشتم و دیدم دست‌هایش را به‌سوی من دراز کرده و با نگاهی نافذ نگاهم می‌کند. سپس امام مهدی (علیه السلام) با لبخندی به من فرمود: «بیا، بیا، نترس،

تو پسر من هستی.»

در این لحظه احساس کردم آرامش و سکون در دلم قرار گرفت، و به‌سوی امام مهدی محمد (علیه السلام) دویدم درحالی که اشک‌هایم جاری بود. امام مهدی (علیه السلام) را در آغوش گرفتم. اشک‌هایم روی لباسش جاری شد. امام مرا از شانه‌هایم گرفت و در کنار خود قرار داد و فرمود: «بیا ببین؛ و به من بگو: چرا نمی‌آیید؟» و به انصارش اشاره می‌کرد.

آن وقت فهمیدم تعداد انصار کم است و امام مهدی (علیه السلام) بدون این که چیزی بگوید به من اطلاع داد که تعداد انصار کم است و همچنین این که چقدر زمان می‌برد تا آموزش ببینند و لایق این نام یعنی «انصار امام مهدی (علیه السلام)» شوند.

نکته: قبل از آشنایی با دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام) از دوستانم این سؤال را می‌پرسیدم: «چرا امام مهدی (علیه السلام) با وجود تعداد بسیار زیاد شیعه در سراسر جهان نمی‌آید؟ و دلیل این که ظلم و جور و قتل در همه‌جا وجود دارد چیست؟ چه چیزی ایشان (علیه السلام) را از ظهور باز می‌دارد؟»

پس از آن، ما نیز به صورت پشت‌سرهم و مستقیم به طرف دریا حرکت کردیم و امام مهدی (علیه السلام) نیز در وسط ما به طرف دریا حرکت می‌کرد؛ تا امام مهدی محمد (علیه السلام) خودش ما را غسل دهد. یکی از انصار که می‌دانستم از یاران سید احمد الحسن (علیه السلام) در عالم بیداری است شعر می‌خواند. و فقط این قسمت از شعر را به یاد می‌آورم که می‌گفت: «و مهدی به‌سوی شما می‌آید.»

الحمد لله رب العالمین؛ والصلاة والسلام علی اشرف الخلق محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً.

رؤیای ۷۱: زهرا (علیها السلام) سر و شانه‌ام را نوازش کرد

پس از ایمان آوردن به سید احمد، زهرا (علیها السلام) سر و شانه‌ام را نوازش کرد و به من لبخند زد.

نام: سمیه عبدالله

کشور: امارات

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بعد از چند ماه از شنیدن دعوت مبارک، خدا خواست به عمره بروم. قصد کردم در مقابل ضریح رسول خدا ﷺ درباره دعوت استخاره کنم. در آن زمان فکر می‌کردم قبر خانم سیده جهانیان کنار قبر پدرش است. بنابراین به درگاه آنان استغاثه کردم. نماز استغاثه فاطمه زهرا را خواندم و از رسول خدا و پاره تنش خواستم مرا به راه حق هدایت کنند.

پنج روز بعد از بازگشت از سفر عمره، در رؤیایی دیدم در منطقه‌ای کوهستانی در مکه مکرمه ایستاده‌ام. جمعیت زیادی از زنان آنجا بودند. از آنان شنیدم که خانم و مولایم، حضرت فاطمه زهرا (س) از آن منطقه عبور خواهد کرد. آرزو داشتم بتوانم به آن مکان نزدیک‌تر شوم تا ایشان را ببینم، اما شلوغی زیاد مانع از نزدیک شدن من شد. بنابراین با خودم گفتم کنار دیوار یکی از خانه‌ها منتظر می‌مانم تا حداقل از دور او را ببینم، چون به خاطر ازدحام جمعیت رسیدن به آن حضرت ﷺ ممکن نبود.

ایشان را دیدم که نزدیک می‌شد، به‌همراه دو بانو که دست‌هایش را گرفته بودند تا در راه رفتن کمکش کنند. ایشان ﷺ به‌خاطر بیماری‌اش با پستی خمیده و با گام‌های کوتاه و خسته قدم برمی‌داشت. ناگهان و در یک لحظه خودم را در مقابل سیده زنان جهانیان فاطمه زهرا را - روحم فدایش - دیدم. روی پاهایش افتادم و آنها را بوسیدم. خم شد و دستم را گرفت تا مرا از زمین بلند کند. شانه چپ او را بوسیدم. با مهربانی سر و شانه چپم را نوازش کرد و به من لبخند زد و به راهش ادامه داد. سلام خدا بر او.

رؤیا به پایان رسید. این رؤیا را تنها برای چند تن از نزدیکانم بازگو کردم، اما آنان این که این رؤیا به‌سبب ایمان آوردنم به دعوت مبارک بوده است را نپذیرفتند و گفتند: «ممکن است این رؤیا به‌خاطر یکی از کارهای نیک تو باشد که موجب پذیرش تو از سوی حضرت زهرا ﷺ شده

است.»

رؤیای ۷۲: امام علی (علیه السلام) مرا راهنمایی کرد

امام علی (علیه السلام) مرا راهنمایی کرد که از سید احمد الحسن بپرسم و او را «رسول» (فرستاده) نامید

نام: حیدر العثمان

کشور: استرالیا

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

دیدم در یک مجلس بزرگ (در دیوانیه) هستم و ما در آنجا کار می کردیم. یکی از حاضران، امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود که روی نشیمن عربی موجود در آنجا دراز کشیده بود. به ایشان (علیه السلام) گفتم: «آقای من، سؤالی دارم. می توانم از شما بپرسم؟» فرمود: «صبر کن تا رسول یا رسول خدا بیاید (لفظ دقیق را به خاطر نمی آورم).» منتظر شدم و پس از چند دقیقه، امام احمد الحسن (علیه السلام) وارد مجلس شد. امام علی (علیه السلام) به من فرمود: «حیدر، اکنون سؤالت را بپرس» و به امام احمد الحسن (علیه السلام) اشاره کرد. سپس سؤال خود را از ایشان پرسیدم.

رؤیای ۷۳: امام احمد الحسن (علیه السلام) پشت سر امام مهدی (علیه السلام)

امام مهدی (علیه السلام) بود، و امام احمد الحسن (علیه السلام) پشت سرش ایستاده بود.

نام: حیدر العثمان

کشور: استرالیا

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

دیدم گویا مردم در محشر بودند و همگی به‌سوی مکانی بسیار بلند می‌رفتند. جمعیت زیادی در صف‌هایی منظم ایستاده بودند تا به آن مکان مرتفع برسند. تخت بزرگی آنجا بود که امام محمدبن حسن عسکری علیه السلام بر روی آن نشسته بود و امام احمد الحسن علیه السلام به‌عنوان محافظ، پشت‌سر ایشان و در سمت راست تخت ایستاده بود. شخصی معمّم با عمامه سیاه نیز در سمت چپ عرش قرار داشت. مردم برای حسابرسی جلو می‌رفتند و امام محمدبن حسن علیه السلام به هریک گوشی موبایلی می‌داد و آن فرد موبایل را باز می‌کرد و جایگاه خود را می‌دید. وقتی نوبت به من رسید، امام محمدبن حسن علیه السلام موبایلی به من داد. آن را باز کردم. [روی صفحه] نوشته شده بود: «جابر بن عبدالله انصاری.» امام مهدی علیه السلام سرش را بلند کرد و گفت: «اگر بخواهی، می‌توانی مسلم بن عقیل علیه السلام باشی.»

رؤیای ۷۴: علی علیه السلام برایم صحیفه‌ای خواند

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برایم صحیفه‌ای می‌خواند که در آن آمده بود: «یمانی حق است.»

نام: هیفا بهبهانی

کشور: کویت

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

وقتی در سال ۲۰۱۲ درباره سید احمد الحسن علیه السلام شنیدم، لرزه‌ای بر وجودم افتاد که پیش‌تر هرگز تجربه نکرده بودم. احساس می‌کردم تمام بدنم می‌لرزد و سرمایی تا مغز استخوانم نفوذ کرده است. گرچه پیش‌تر به‌طور اتفاقی وارد تالار «المهدیون» شده و احکام شرعی و برخی مباحث علمی را خوانده بودم، در آن زمان متوجه سید امام علیه السلام نشده بودم. اما پس از شنیدن این‌که او فرستاده امام مهدی علیه السلام است، تصمیم گرفتم دلایلی را که ارائه می‌دهد بررسی کنم. بنابراین، جست‌وجو در اینترنت را آغاز کردم تا این‌که به وب‌سایت رسمی

«المهدیون» رسیدم و شروع به مطالعه کتاب‌هایش کردم. با کتاب وصیت شروع کردم و آن را چندین بار، در طول یک یا دو روز، خواندم. سپس تقریباً چهارده روز پیوسته به مطالعه ادامه دادم تا دعوت را به‌طور کلی و دقیق درک کنم.

تصور می‌کردم همین کافی است تا تصمیم بگیرم آیا این دعوت حق است یا نه؛ اما تصمیم‌گیری برایم دشوار بود. در درونم نیرویی بود که مرا به تصدیق دعوت ترغیب می‌کرد، زیرا هیچ دلیلی برای رد آن نیافته بودم. حتی کتاب‌هایی را که علیه دعوت نوشته شده بود خواندم، ولی هیچ‌یک مرا قانع نکرد؛ بلکه از روش استهزاآمیز و فقدان منطق در آنها شگفت‌زده شدم. با این حال، عاملی درونم باعث می‌شد از اعتماد کامل به خود بترسم و از احتمال اشتباه هراس داشته باشم.

در پایان روز چهاردهم مطالعه‌ام، در حالی به خواب رفتم که بسیار بیمناک بودم مبادا حق را تکذیب کنم یا باطل را تصدیق نمایم. با خود گفتم: پناهگاهی جز خداوند ندارم. هرچند از آغاز مطالعه، هر روز دعای «اللهم عَزِّفْنِی نَفْسَک...» را می‌خواندم و یقین داشتم خداوند بندگان را رها نمی‌کند. هنگامی که سرم را بر بالش گذاشتم، به سقف خیره شدم و هنوز به یاد دارم به کجا نگاه کردم و چه گفتم. برای نخستین بار در زندگی‌ام بی‌هیچ واسطه‌ای با خداوند سخن گفتم؛ و این گامی بزرگ برایم بود، زیرا جست‌وجوی احمد الحسن مرا به‌سوی خداوند کشانده و به گفت‌وگوی مستقیم با خالقم واداشته بود. گفتم:

«پروردگارا، می‌دانم شایسته آن نیستم که به من توجه کنی یا پاسخم را بدهی، اما کسی را جز تو ندارم که در این امر به او پناه ببرم. به گناه و خطا و روی سیاهم نزد تو آگاهم، اما ای پروردگار، مبادا نزد تو از جادوگران فرعون خوارتر باشم؛ که به آنان نشانه‌ای از نشانه‌هایت را نشان دادی و من هرچند گناهکارم، کاری که آنان کردند مرتکب نشده‌ام. پس ای خداوند، پاسخ مرا بده: آیا احمد الحسن یمانی حق است؟»

بی‌درنگ پس از این دعا به خواب رفتم. در عالم رؤیا دیدم امیرالمؤمنین علی بن

ابی طالب علیه السلام صحیفه‌ای برایم می‌خواند. این صحیفه بسیار بزرگ بود به اندازه‌ی همه‌ی آنچه در رؤیا می‌دیدم، و عنوانش «صحیفه‌ی احوال ظهور» بود. امیرالمؤمنین علیه السلام از آن صحیفه برایم می‌خواند و هرکدام از عبارت‌های صحیفه با این جمله شروع می‌شد: «إذا قام قائمنا...» «آنگاه که قائم ما قیام کند...». امام علیه السلام به خواندن ادامه داد تا به آخرین قسمت رسید که مرا سخت شگفت‌زده کرد؛ زیرا آن نوشته‌ها را می‌دیدم و امام علیه السلام هم می‌فرمود: «إذا قام قائمنا فالیمانی حق» «آنگاه که قائم ما قیام کند، یمانی حق است.» در این لحظه شوکه شدم و فوراً بیدار شدم؛ می‌لرزیدم، چون عبارت آخر پاسخی واضح به پرسش من بود. از ساحت مقدس خداوند بسی به دور است که مرا درحالی که به او پناه برده‌ام، گمراه کند.

بلافاصله بیدار شدم. وقت نماز صبح بود و از قبل می‌دانستم از علائم رؤیای صادقانه این است که انسان آن را در این وقت ببیند و در طهارت باشد. سپاس خدایی را که ما را به این راه هدایت کرد و اگر خداوند هدایت نمی‌کرد، ما هدایت نمی‌شدیم.

رؤیای ۷۵: گفت‌وگویی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سید احمد الحسن علیه السلام

نام: انیس کوتیا

کشور: بریتانیا

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان سنی

دو سال قبل از ایمان آوردن به دعوت، در رؤیا دیدم گویا در مسجدی سفید نشسته‌ام. در مسجد از سمت راست باز می‌شد و من در انتظار نماز یا مجلسی نشسته بودم. سپس در از طرف راست باز شد و رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد درحالی که لب‌خندی به لب داشت و خوشحال بود. من نیز از دیدن خوشحالی ایشان شادمان شدم؛ زیرا پیش از آن، هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در رؤیا دیده بودم، ایشان را غمگین می‌دیدم، اما در این رؤیا رسول خدا صلی الله علیه و آله با لبخند وارد شد و در دستش کاغذی سفید بود که به آن نگاه می‌کرد یا آنچه را در آن نوشته شده بود

می خواند. سپس به سوی منبر رفتند، کمی توقف کردند و بعد به سمت من آمدند. در مسجد هیچ کسی جز من و رسول خدا (ص) نبود. به ایشان سلام کردم و ایشان نیز پاسخ سلام را داد. سپس از حالش پرسیدم، یعنی گفتم: «حال شما چطور است؟» پاسخ داد: «من خوبم» و این گفت‌وگویی ساده به زبان اردو (زبان مردم پاکستان) بود. سپس رؤیا پایان یافت.

دو سال بعد، در یکی از حسینی‌های کشورم، در شهر لیدز (Leeds) بریتانیا، با یکی از مؤمنان به دعوت دیدار کردم. در طول این ملاقات، او در برابر مجلس ایستاد و درباره برخی امور دینی سخن گفت. هنگامی که دیدم در حسینه از سمت راست باز می‌شود و این مؤمن با لبخند وارد می‌شود، شگفت‌زده شدم.

پس از آن سخنرانی، او موضوع دعوت را برایم مطرح کرد و - الحمدلله - آن را پذیرفتم و به سید احمد الحسن (عج) ایمان آوردم. سپس به یاد آوردم که این همان صحنه‌ای بود که پیش‌تر در رؤیا دیده بودم؛ و دریافتم که این مؤمن، از سوی امام مهدی (عج)، یعنی از سوی رسول خدا محمد (ص)، و در حقیقت از سوی خدا آمده بود.

پس از ایمان آوردن به دعوت مبارک، یک‌بار هنگام صبح، از خواب بیدار شدم و به یاد دارم که با رسول خدا محمد (ص) و سید احمد الحسن (عج) گفت‌وگو می‌کردم. فقط ما سه نفر بودیم و هیچ‌کس دیگری حضور نداشت.

این دو رؤیا نشان می‌دهند که رسول خدا محمد (ص) به حقانیت سید احمد الحسن (عج) شهادت داده و او را به‌عنوان خلیفه خدا در زمین تأیید می‌کند.

رؤیای ۷۶: ظهور امام مهدی (عج)

ظهور امام مهدی (عج) به همراه شخصی که شباهت زیادی به او داشت.

نام: دکتر دارن نامیت

کشور: ایالات متحده آمریکا

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسیحی، و سپس مسلمان

من در ایالات متحده و در خانواده‌ای مسیحی متولد شدم و با کلیسای لوتری که هر یکشنبه به آن می‌رفتیم، بزرگ شدم. در آنجا کلاس‌هایی درباره‌ی اصول عقاید مسیحیت برگزار می‌شد و من به‌طور منظم در آنها شرکت می‌کردم. پس از آن به دانشگاه رفتم و در رشته شیمی فارغ‌التحصیل شدم. هرگز فردی مذهبی نبودم و همواره نسبت به آنچه به من گفته می‌شد، دچار شک‌وترددید بودم. هرچند به نظر می‌رسید بخشی از آن درست باشد، اما درست و نادرست چنان درهم آمیخته بود که نمی‌دانستم چگونه آن دو را از هم جدا کنم. به‌طور کلی نیز علاقه‌چندانی به افراد مذهبی نداشتم. سپس به کالج پزشکی رفتم و فارغ‌التحصیل شدم و به‌عنوان جراح اعصاب مشغول به کار شدم.

سپس با اسلام آشنا شدم؛ و در حقیقت، تا آن زمان در ایالات متحده هیچ‌گاه چیزی درباره‌ی اسلام نشنیده بودم. به آنچه درباره‌ی اسلام شنیدم ایمان آوردم، مسلمان شدم و ازدواج کردم. اکنون هفت فرزند دارم و همچنان به‌عنوان جراح اعصاب فعالیت می‌کنم. همیشه در هر زمینه‌ای به‌دنبال حقیقت بودم؛ نه فقط در دین. علاقه داشتم مسائل را درک کنم، چالش‌های دشوار را بپذیرم و دانش خود را درباره‌ی ماهیت حقیقت گسترش دهم. ابتدا به مذهب اهل سنت وارد شدم و نمی‌دانستم مذهب شیعه چیست یا امامان چه کسانی هستند؛ همان‌گونه که در کودکی از اسلام آگاهی نداشتم. اما هنگامی که با آن آشنا شدم، برایم روشن شد که مذهب شیعه همان مذهب حق است.

این مسیر ادامه داشت تا آن‌که حدود چهار سال پیش، به‌همراه همسرم به حج رفتم. در مکه و در هتلی مشرف به کعبه اقامت داشتیم که سه رؤیای پی‌درپی و مبهم دیدم. هر بار که چشمانم را می‌بستم، رؤیایی می‌دیدم، سپس چشمانم را باز می‌کردم و آن را برای همسرم تعریف می‌کردم؛ و بار دیگر که چشمانم را می‌بستم، رؤیای بعدی آغاز می‌شد.

در یکی از این رؤیاها، ساختمانی دیدم با دیوارهایی بی در که می شد از میان آنها داخل را دید. درون ساختمان دو مرد بودند که چهره‌هایی بسیار شبیه به یکدیگر داشتند. هر دو بر زمین نشسته بودند و یکی به دیگری آموزش می داد. یکی از آن دو، امام مهدی (علیه السلام) بود. مردمی که لباس احرام به تن داشتند و به سمت ساختمان می آمدند دست‌هایشان را بالا گرفته بودند و می گفتند: «او آمده است! او آمده است! امام مهدی اینجاست!» من متوجه معنای رؤیا نمی شدم، ولی حیرت زده شده بودم. پس از مدت کوتاهی درباره امام احمد الحسن (علیه السلام) شنیدم و فکر می کنم نخستین چیزی که از ایشان شنیدم، خطبه حج بود. آنچه شنیدم، سخنی بود که هرگز پیش تر نشنیده بودم. وضوح حقانیت احمد الحسن برایم همان قدر آشکار بود که حقانیت محمد (صلی الله علیه و آله) و اسلام به عنوان دین حق. در آن زمان سخنرانی حج اولین مطالب ترجمه شده به زبان انگلیسی بود، و وقتی من و همسرم به آن نگاه انداختیم گفتیم باید در ترجمه‌ها بیشتر مشارکت کنیم. هرچند زبان عربی را خوب نمی دانستیم، ولی با افرادی که به زبان مسلط بودند تیمی تشکیل دادیم و یک تیم ترجمه ایجاد کردیم و شروع به ترجمه و ویرایش ترجمه‌های انگلیسی کردیم؛ ابتدا سخنرانی‌ها و سپس کتاب‌ها و آخرین آنها کتاب «وهم الإلحاد» بود. از زمانی که درباره احمد الحسن (علیه السلام) شنیدیم، شروع به کار کردیم [و تلاش کردیم] تا کلمات او را به بهترین شکل ممکن به زبان انگلیسی به مردم برسانیم تا بتوانند خودشان بخوانند.

رؤیای ۷۷: بانو زینب (علیه السلام) فرمود: ...

بانو زینب (علیه السلام): «اگر سید احمد الحسن خروج کند، به او ظلم خواهند کرد و به او دشنام خواهند داد.»

نام: عادل

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

این رؤیای همسر است.

گویا بانو زینب علیها السلام روی تپه‌ای نشسته بود. چهار ستون خیمه در آنجا برپا بود، اما از خود خیمه اثری نمانده بود؛ خیمه سوخته و نابود شده بود. بانو زینب علیها السلام عبا‌یی به تن داشتند و زنان و دختران امام حسین علیه السلام زیر آن بودند. یکی از منافقان، به نام عمر بن سعد، نیز حضور داشت. بانو زینب علیها السلام به او فرمود: «وای بر تو! چرا دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی‌پوشانی؟» آن منافق مقداری کاه یا جو به عنوان مانع گذاشت، ولی آن مانع دور بود و چیزی را نمی‌پوشاند. تظاهر به بی‌گناهی می‌کرد و اشک می‌ریخت. در پایین تپه، گروهی از مردم این زمان که از شیعیان به شمار می‌آمدند، درباره این مرد سخن می‌گفتند و او را می‌ستودند و می‌گفتند: «این مرد بیچاره و مظلوم است.» آنان از بانو زینب علیها السلام بدگویی می‌کردند و می‌گفتند: «بانو زینب علیها السلام چرا موهایش پیداست.» بانو زینب علیها السلام با عبا‌ی خود دختران و زنان امام حسین علیه السلام را می‌پوشاند، و مردم به ایشان تهمت می‌زدند که با بدگویی از عمر بن سعد، بر او ظلم کرده است.

بر سرشان فریاد زدم و گفتم: «این زینب دختر علی، دختر فاطمه، دختر رسول خداست. شما درباره او بد می‌گویید و از منافق حمایت می‌کنید؟» سپس از تپه بالا رفتم. در آنجا نردبانی وجود داشت. درحالی که گریه می‌کردم و بر سرشان فریاد می‌زدم، می‌گفتم: «شما شیعیان چرا در هر زمانی به حجت‌ها ستم می‌کنید؟» و گفتم: «آقا و مولایم، ای احمد الحسن، به عمه‌ات بانو زینب علیها السلام در این زمان بد می‌گویند و ستم می‌کنند و تو حاضری» و در حالی که [از نردبان] بالا می‌رفتم، می‌گفتم: «خدایا، قائم آل محمد علیه السلام را تمکین بده.»

سپس با بانو زینب علیها السلام نشستم و به ایشان گفتم: «چرا مردم در هر زمانی به شما ستم می‌کنند؟» و گفتم: «اگر سید احمد الحسن علیه السلام در این زمان ظهور کند، به او نیز ستم می‌کنند و دشنامش خواهند داد.» بانو زینب علیها السلام فرمود: «اگر سید احمد الحسن علیه السلام ظهور کند، به او ستم خواهند کرد و دشنامش خواهند داد و از منافقان حمایت خواهند کرد.»

جزئیات دیگری را حمودی برایم گفت؛ از جمله این که سید احمد الحسن (علیه السلام) برای تو پیامکی فرستاده و نوشته است: «من همیشه با شما هستم و در هر زمانی نزدیک شما هستم.» سپس [در رؤیا] دیدم که مردم برای سید مهدی (علیه السلام) پیام می فرستند؛ پیام هایی همچون: «ای فرزند فاطمه، ظهور کن و خروج نما.» و او را ستایش می کنند و برایش شعر می گویند. ایشان نیز به صورت رمزگونه به آنها پاسخ می دهد و گویی از آنها ناراحت بود. وقتی به ما نگاه می کرد، لبخند می زد؛ و گویا این لبخند، پاسخ او به استغاثه ای بود که هنگام صعود به تپه از او کردم. از خداوند درخواست آمرزش دارم.

رؤیای ۷۸: امام مهدی (علیه السلام) با امام احمد الحسن (علیه السلام)

نام: زهاء المحنة المؤمن

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

پس از آن که از خداوند خواستم درباره حقانیت احمد الحسن (علیه السلام) برایم شهادت دهد، در رؤیا دیدم که امام مهدی (علیه السلام) بر ابری به زمین فرود آمد و نزدیک زمین رسید. امام احمد الحسن (علیه السلام) نیز همراه ایشان بود. هر دو از نظر ظاهری درست شبیه یکدیگر بودند، اما امام احمد (علیه السلام) قدی بلندتر داشت و عبایی سیاه بر تن داشت، و امام مهدی (علیه السلام) لباس های سفید بر تن داشت و نور بیشتری داشت.

ابتدا در رفتن به سویشان تردید داشتم، اما سرانجام به سمتشان رفتم. امام مهدی (علیه السلام) به کوهی اشاره کرد که پشت سرش بود و فرمود: «آنجا لشکر ماست.» سپس لشکر بزرگی را دیدم که سوار بر اسب ها به سرعت می تاختند. امام مهدی (علیه السلام) از من پرسید: «آیا با ما می آیی؟» گفتم: «بله.» سپس امام مهدی (علیه السلام) و بعد از او امام احمد (علیه السلام) به راه افتادند و من نیز دنبالشان رفتم.

رؤیای ۷۹: جبرئیل ﷺ: اتفاق مهمی رخ خواهد داد

جبرئیل ﷺ: «اتفاق مهمی رخ خواهد داد که با امام مهدی ﷺ مرتبط است.»

نام: آلاء ابوالحسن

کشور: کویت

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

با سه دخترم در ماشین بودم ...

از خودرو پیاده شدم تا برای نماز عصر به ساختمانی در کنار خیابان بروم، اما به محض پیاده شدن دیدم در آسمان عبارت‌هایی ظاهر و سپس ناپدید می‌شود تا عبارت دیگری ظاهر شود؛ گویی شخصی آنها را در آسمان می‌نوشت.

عبارت‌ها با دود مثل ابر ظاهر می‌شدند:

- «امر خدا نزدیک است، هشداری برای مؤمنان ...»

- «به خانواده‌هایتان خبر دهید و منتظر باشید ...»

- «درباره این موضوع صحبت کنید ...»

- «اتفاق مهمی رخ خواهد داد که به امام مهدی ﷺ مرتبط است ...»

- «این جمعه رخ خواهد داد و با مسیح ﷺ مرتبط است ...»

- و آخرین عبارت مانند امضا بود: «... جبرئیل ﷺ.»

درحالی‌که این نوشته‌ها را در آسمان می‌خواندم، شگفت‌زده بودم و تلاش می‌کردم به مردم خبر بدهم که آنان هم بخوانند، اما به من گوش نمی‌دادند و به آنچه در آسمان می‌گذشت، توجه نمی‌کردند. آنان سرگرم بودند و در حالتی از غفلت به سر می‌بردند.

من سعی می‌کردم با صدای بلند و با دقت بخوانم و [در ذهنم] ثبت کنم تا به یاد بیاورم و به مردم منتقل کنم، چون در رؤیا احساس می‌کردم این یک امر تبلیغی و امانتی است. با خود گفتم: «بله، همسرم دربارهٔ سید احمد الحسن به من گفته است و او راست می‌گفت، اما من باور نکردم. در واقع همسرم پیش از من ایمان آورده بود و مرا به امام احمد الحسن هدایت کرده بود. سپاس خدای را که ما را به ایمان به او رهنمون ساخت و از شرک و گمراهی رهایی بخشید.

رؤیای ۸۰: امام مهدی (علیه السلام) در خانهٔ ما خوابیده بود

نام: احلام المحمدی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

خدا بر آنچه می‌گویم گواه است. در سال ۱۹۹۷، در رؤیا اتفاقی کوچک دیدم که طول آن حدود سه متر و عرضش دو متر بود. در این اتاق سه فرش بر زمین گسترده بود: فرش نخست برای امام عباس (علیه السلام)، فرش دوم برای امام حسین (علیه السلام) و فرش سوم برای امام مهدی (علیه السلام). وقتی وارد این اتاق شدم - که گویی بخشی از خانه‌ام بود - دیدم، برادر عزیزم، شیخ صادق محمدی در حال برگزاری گفت‌وگویی است و کتابی با جلد سیاه در دست دارد. هنگام ورودم، دو فرش نخست خالی بود؛ گویی صاحبان آنها گفت‌وگو را به پایان رسانده و رفته بودند. اما صاحب فرش سوم با پتویی پوشانده شده بود و من نمی‌توانستم او را ببینم.

شیخ صادق به من تذکر داد که آرام وارد اتاق شوم و هیچ صدایی از من بلند نشود؛ زیرا شخصی که بر آن فرش خوابیده بود، امام مهدی (علیه السلام) بود. وقتی این خبر را شنیدم، سراسر وجودم به لرزه افتاد و به برادرم پناه بردم تا خود را آرام کنم از این‌که آن شخصیت خوابیده، امام مهدی (علیه السلام) است که در خانهٔ ما آرمیده است.

رؤیای ۸۱: پاسخی از داخل ضریح مبارک ... ۱۰۷.....

الحمدلله این رؤیا را همواره به یاد داشته و امیدوار بودم امام مهدی علیه السلام را ببینم. شکر خدا، این رؤیا در سال ۲۰۰۶ تحقق یافت؛ زمانی که مهمانی مبارک و هدیه‌ای از آسمان - امام احمد الحسن علیه السلام - به ما رسید و حقیقت آن فرش در خانه‌ام پدیدار شد. جالب آن که رنگ فرش و پتو نیز دقیقاً سبز بود، همان‌گونه که در رؤیا دیده بودم، بی آن که از پیش چنین ترتیب داده شده باشد. الحمدلله که چشمانم به دیدار ذریه امام مهدی علیه السلام روشن شد و ایشان به مدت ده روز مهمان ما بود. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

رؤیای ۸۱: پاسخی از داخل ضریح مبارک ...

پاسخی از داخل ضریح مبارک به من گفت: «اگر می‌خواهی سید احمد الحسن را ببینی، نزد سید محمد برو.»

نام: مثنی سعید عبدالحسن علی الربیعی

کشور: عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بعد از توسل و دعا به درگاه خدا و اهل بیت علیهم السلام برای حقانیت سید احمد الحسن علیه السلام، در رؤیایی دیدم در مرقد امامان علی هادی و حسن عسکری علیهم السلام بودم و از آنها درخواست دیدن سید احمد الحسن را کردم. پاسخ از داخل ضریح مبارک آمد که: «اگر می‌خواهی سید احمد الحسن را ببینی، نزد سید محمد علیه السلام برو.» بعد از آن، ناگهان خود را در محضر سید محمد سبع الدجیل علیه السلام دیدم. پس از ورود، نوری تابناک دیدم و بر محمد و آل محمد صلوات فرستادم. والحمدلله رب العالمین. از خداوند استواری بر ولایت امامان و مهدیون علیهم السلام را خواستارم.

رؤیای ۸۲: با انصار جمع شدم ...

با انصار جمع شدم و هریک از آنها به من می گفت: «حسین (علیه السلام) را دیده است.»

نام: احمد یوسف

کشور: عربستان سعودی

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم.

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

بعد از ایمان آوردن به این دعوت مبارک، در رؤیا دیدم گویا در اتاقم بودم و یک انصاری روی تخت من خوابیده بود و من ایستاده بودم. و حسین (علیه السلام) در برابر من ایستاده بود و به من نگاه می کرد. سپس از جلوی من به طرف آن انصاری که در رؤیایم خوابیده بود رفت. در روز دوم در همان رؤیا، با انصار جمع شدم و هریک از آنها به من می گفت حسین (علیه السلام) را در رؤیای دیشب دیده است.

حسین (علیه السلام) نزد انصار احمد الحسن می آید، همان طور که در رؤیا دیدم. و رؤیای حسین (علیه السلام) حتماً نویدبخش است، زیرا انصار در رؤیا شاد بودند. کسانی که در زندگی دنیا بشارت دارند اولیای پرهیزکار خداوند: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (آگاه باشید، بی گمان دوستان خدا هیچ ترس و اندوهی برایشان نیست * همان هایی که ایمان آوردند و تقوا پیشه می کردند * برای آنان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است. در کلمات خدا تبدیلی نیست. این است رستگاری بزرگ).

رؤیای ۸۳: سید احمد الحسن به صورت عیسای نبی ۱۰۹

رؤیای ۸۳: سید احمد الحسن علیه السلام به صورت عیسای نبی علیه السلام

دیدم سید احمد الحسن علیه السلام به صورت عیسای نبی علیه السلام تجسم یافت.

نام: امسجاد

کشور: آلمان

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

دیدم سید احمد الحسن علیه السلام به صورت یک خیال بود و کم‌کم شروع به نزدیک شدن کرد؛ ناگهان به صورت عیسای پیامبر علیه السلام تجسم یافت. او سفیدپوست، با موی فر بود که بر شانه‌اش می‌ریخت و از آن روغن می‌چکید. سپس دربارهٔ «دست سفید» و «دست بالا» سخنرانی کرد.

رؤیای ۸۴: امام مهدی حجت بن حسن علیه السلام فرمود ...

امام مهدی حجت بن حسن علیه السلام فرمود: «این دعوت مبارک را به آنها برسان.»

نام: امسجاد

کشور: آلمان

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در رؤیای دیگری دیدم گویا وارد غاری در نجف شدم و در این غار، گروهی از زنان از ملیت‌های مختلف نشسته بودند. در انتهای غار، پرده‌ای بود که بالا رفت و بادی قوی وزید و این باد به ناله افتاد؛ من و زنان حاضر از شدت صدا وحشت کردیم. گویا این ناله صدای امام مهدی حجت بن حسن علیه السلام بود که می‌فرمود: «این دعوت مبارک را به آنها برسان، شاید ایمان بیاورند.» همهٔ حاضران متوجه نمی‌شدند این باد چه می‌گوید، و فقط کسی که این شهادت را برای شما می‌نویسد، متوجه آن شد. و این از پستی دنیا نزد خداست که من برای حق و راستی

احمد الحسن شهادت دهم. تاریکی برای نور شهادت می‌دهد و نادان برای شناخت فردی از خاندان پاک شهادت می‌دهد. و سپاس خدا را برای حسن بلا و نعمت‌های عظیمش.

رؤیای ۸۵: دیدم امام مهدی (علیه السلام) با اوصافی متفاوت ظاهر شد

دیدم امام مهدی (علیه السلام) با اوصافی متفاوت از روایات ظاهر شد و من متحیر بودم تا این که او را شناختم.

نام: یوسف عبدالله

کشور: حجاز

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلی الله علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

در یکی از شب‌ها، پیش از آن که با دعوت آشنا شوم، در رؤیا دیدم گویا با شخصی در خانه‌مان قرار ملاقات داشتم و برای دیدارش به خانه رفتم. وقتی وارد اتاقی شدم - اتاقی که خودم را دیدم که از میان اتاق‌ها به سوی آن می‌رفتم - دو زن با چادر سیاه دیدم. از آنها پرسیدم: «او کجاست؟» یکی از آنها با دستش به شخصی اشاره کرد. وقتی به او نگاه کردم، چهره‌اش مرا مبهوت کرد. من به او نگاه می‌کردم درحالی که او به آسمان نگاه می‌کرد. با خود گفتم: «این همان مهدی است.» اما چون فقط امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) را می‌شناختم، گفتم: «بله، خودش است.» با این حال، ویژگی‌های ظاهری و اوصافش با آنچه در روایات طاهرین درباره امام مهدی حجت بن حسن (علیه السلام) می‌دانستم متفاوت بود. این شخص سبزه‌رو بود و رنگ مویش عجیب بود. به گونه راستش نگاه کردم، اما خالی ندیدم؛ بلکه چیزی شبیه ماه‌گرفتگی یا اثری بود. با خود گفتم: «این همان مهدی است و در روایاتی که او را به‌شکلی

غیر از این توصیف می‌کنند، باید اشتباهاتی وجود داشته باشد.» تصمیم گرفتم چهره‌اش را به‌خوبی به خاطر بسپارم تا در زمان ظهورش او را بشناسم. در همین لحظه، پس از آن‌که به خود آمدم و از دیدارش خوشحال بودم، یکی از آن دو زن به من گفت که او می‌خواهد بیرون برود. من نیز او را تا در بدرقه کردم، در را برایش گشودم و او از خانه خارج شد.

بعد از این رؤیا در حیرت بودم و نمی‌دانستم چگونه ممکن است او امام مهدی حجت‌بن حسن (علیه السلام) باشد، درحالی‌که اوصافش با آنچه می‌دانستم هم‌خوانی نداشت.

اما مشیت خداوند چنین بود که در یکی از روزها، هنگامی که به‌عنوان مراجعه‌کننده در یکی از روم‌های شیعه حضور داشتم، برخی از انصار دعوت را مطرح کردند و میانشان بحث شدیدی درگرفت. پس از آن‌که آنان از روم خارج شدند، من نیز بیرون رفتم و به جست‌وجوی روم آنها پرداختم. بعد از شنیدن دلایل دعوت و وصیت، و این‌که مهدی اول همان سید یمانی است، و نیز آگاهی از توصیف امام باقر (علیه السلام) که فرموده است: «او سرخ‌رو، با چشمان فرو رفته، شانه‌های عریض، اثری در چهره و شوره‌ای در سر دارد»، دریافتم شخصی که در رؤیایم دیده بودم همان سید یمانی موعود، احمد بوده است. درود خداوند بر ایشان و پدران‌شان و مهدیون از فرزندان‌ش (علیهم السلام). پس ایمان آوردم؛ والحمدلله وحده وحده وحده.

رؤیای ۸۶: دیدم رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) ...

دیدم رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) لباسی سفید به تن دارد و به من لبخند می‌زند.

نام: احمد رزاق

کشور: عراق، ناصریه، شهرستان الشطره

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمین

خداوند علی عظیم و آل محمد (علیهم السلام) به آنچه می گویم گواه هستند.

اولین باری که دعوت یمانی آل محمد (علیهم السلام) در سال ۲۰۰۶ به من عرضه شد، بلافاصله به دعوت حق ایمان آوردم. چند روز بعد رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) را دیدم که لباسی سفید پوشیده بود و به من لبخند می زد.

رؤیای ۸۷: سید احمد الحسن (علیه السلام) و پدرش امام مهدی (علیه السلام) ...

سید احمد الحسن (علیه السلام) و پدرش امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) با لباس های یکسان نزد من آمدند.

نام: احمد رزاق

کشور: عراق، ناصریه، قضاء الشطره

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

همان مؤمن قبلی.

دوم: مدتی بعد، مردم درباره سید احمد الحسن (علیه السلام) شک و تردید وارد می کردند که او سید نیست؛ و بعداً اعلام کرد سید است (یعنی می گفتند امام احمد الحسن (علیه السلام) به سادات اولاد پیامبر محمد (صلی الله علیه و آله) تعلق ندارد، و بعداً اعلام کرد به آنها تعلق دارد). در دلم شکی ایجاد شد. به خدا رو آوردم و به خداوند متعال توسل جستیم؛ زیرا او ارحم الراحمین است. همان شب، خداوند در رؤیایی به من نشان داد که سید احمد الحسن (علیه السلام) به همراه پدرش، امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام)، نزد من آمدند. هر دو لباس یکسانی به تن داشتند و بر سرشان کلاه سبزی بود که با عمامه سفید پیچیده شده بود. کلاه سبز، نماد سادات آل محمد است.

سید احمد (علیه السلام) وارد خانه ام شد و فرمود: «با من بیا.» با او بیرون رفتم و به امام مهدی

رؤیای ۸۸: آل محمد دور یک میز بزرگ جمع شده بودند ۱۱۳

محمد بن حسن علیه السلام نگاه کردم؛ چهره‌اش را دیدم که یک خال داشت. سپس به سید احمد الحسن علیه السلام نگاه کردم و او هم همان اوصاف (همان قد و شکل) را داشت که آل محمد علیهم السلام ذکر کرده‌اند. با امامان احمد الحسن و پدرش علیه السلام سوار ماشین شدیم و به خانه امامان رفتیم. پس از ورود به خانه، جوانی را دیدم که در حال خوردن غذا بود. آن خانه بسیار بزرگ بود. امام احمد الحسن علیه السلام به من فرمود: «با این جوان بنشین و غذا بخور.» پرسیدم: «او کیست؟» فرمود: «این محمد نفس زکیه علیه السلام است.» با او نشستیم و غذا خوردیم؛ و رؤیا تمام شد.

رؤیای ۸۸: آل محمد دور یک میز بزرگ جمع شده بودند

دیدم همه آل محمد علیهم السلام گرد میز بزرگی جمع شده بودند و یکی یکی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا امام مهدی علیه السلام، از دری وارد می شدند.

نام: احمد رزاق

کشور: عراق، ناصریه، شهرستان الشطره

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

همان مؤمن قبلی.

سوم: مشکلی بزرگ با دولت درباره دعوت پیش آمد. به خدا و آل محمد توسل کردم. در رؤیا دیدم همه آل محمد علیهم السلام گرد میز بزرگی جمع شده بودند و یکی یکی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا امام مهدی علیه السلام، از دری وارد می شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جمع شدیم تا مشکل احمد را حل کنیم» (منظور، خودم بود؛ و به خدا پناه می برم از منیت). سه روز بعد، خداوند به شکلی عجیب مشکل را حل کرد و حق قائم آل محمد علیهم السلام ثابت شد.

رؤیای ۸۹: امام محمدبن حسن (علیه السلام) ستون بزرگی را به زمین فرو برد

امام محمدبن حسن (علیه السلام) ستون بزرگی را گرفت و به زمین فرو برد و فرمود: «این برای ثابت قدم شدن توست.»

نام: احمد رزاق

کشور: عراق، ناصریه، شهرستان الشطره

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

همان مؤمن قبلی.

چهارم: به خدا قسم، در دوره‌ای از دعوت فاصله گرفتم. به خدا قسم، به خدا قسم! زمانی که به دلایلی از دعوت دور بودم، هیچ رؤیایی ندیدم. اما هنگامی که به دعوت بازگشتم، رؤیاها دوباره آغاز شدند. اولین رؤیا درباره امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) بود. بعد از مدتی، از خدا خواستم مرا ثابت قدم کند. در رؤیایی دیدم امام مهدی محمدبن حسن (علیه السلام) و سید احمد الحسن (علیه السلام) در غاری بودند. وقتی به غار رسیدم، امام محمدبن حسن (علیه السلام) ستونی بزرگ را گرفت و به زمین فرو برد و فرمود: «این برای ثابت قدم شدن توست.» الحمدلله رب العالمین...

رؤیای ۹۰: امام احمد الحسن (علیه السلام) بیرون آمد

امام احمد الحسن (علیه السلام) از میان تصویر مبارک آل محمد (علیهم السلام) بیرون آمد.

نام: احمد سلمان

کشور: ایران

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم؛ و الحمد لله وحده.

من شیعه هستم و در خانواده‌ای شیعه به دنیا آمدم؛ خدا را شکر. روزی در اواخر سال ۲۰۰۸، در یکی از شب‌های زمستان، من و پسرعموها و برادرهایم بیرون از خانه بودیم. شب‌هنگام، در باغ نشسته بودیم که دو نفر از برادران انصار - که پیش از من به دعوت مبارک پیوسته بودند - به ما ملحق شدند. ما حدود هشت یا ده نفر بودیم. آنان پیام دعوت را به ما رساندند؛ یکی از آنان سید ابوبراهیم (خدا توفیقش دهد) و دیگری برادری بود که همراه او وارد دعوت شده بود. شروع کردند به بیان دلایل، و من ساکت نشسته بودم و گوش می‌دادم؛ زیرا همه حاضران از من بزرگ‌تر بودند. به خداوند بزرگ قسم، ناگهان بدنم از سخنانشان شروع به لرزیدن کرد. احساس می‌کردم چیزی به درون پوست و قلب و روح نفوذ می‌کند. خاموش ماندم و فقط گوش می‌دادم. به خدا قسم، قلبم از کلام نورانی و روایات محمد و آل محمد علیهم‌السلام از هم می‌شکافت. آن جلسه پس از حدود سه ساعت پایان یافت و به خانه‌هایمان برگشتیم.

روز بعد شروع به جست‌وجو در کتاب‌ها کردم. من از سخنان برادران قانع شده بودم و به امام احمد الحسن علیه‌السلام ایمان داشتم، اما دوست داشتم خودم کتاب‌ها را بخوانم و تحقیق کنم. روز بعد به بازار رفتم و کتابی خریدم که نامش «روز رهایی در سایه قائم علیه‌السلام» بود. شروع به خواندن روایت‌های کتاب کردم. تمام روایت‌ها درباره محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آل محمد علیهم‌السلام بود و درباره آخرالزمان و نشانه‌ها و حوادث و موضوعات دیگر صحبت می‌کردند.

پس از دو روز، در نماز ظهر، از خدا خواستم که امام احمد الحسن علیه‌السلام و حقانیت او را به من نشان دهد. به خداوند بزرگ قسم، در روز سوم پس از پیوستن به دعوت مبارک، در رؤیا دیدم که گویا در مسجدی در شهرمان اهواز - به نام مسجد امام حسین علیه‌السلام - هستم. در مسجد نماز می‌خواندم و در حال سجده بودم. تصویر امامان علیهم‌السلام بر دیوار نصب شده بود: تصویر امام علی علیه‌السلام در وسط، شش امام در سمت راست و شش امام در سمت چپ، و در دست علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام شمشیر ذوالفقار بود. در برابر همه امامان، قرآن قرار داشت. هنگام سجده، به

تصویر توجه کردم و از وسط آن تصویر مبارک، امام احمد الحسن (علیه السلام) بیرون آمد با لباس‌های زیبای عربی، شماغ^۱ مشکی و عبا به سبک محلی. دشداشه داشت و انگشتری با نگین قرمز در دست راستش بود. چهره‌ای زیبا، لبخند به لب، قدبلند و چهره‌ای گلگون داشت. به من سلام کرد و فرمود: «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.» من نمی‌توانستم تکان بخورم و پاسخ دادم: «و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته.» امام احمد (علیه السلام) از سمت راست به من نزدیک شد و دستش را بر من گذاشت و فرمود: «من احمد الحسن هستم، بیا، دوستت دارم.» اما همچنان در سجده بودم و توان برخاستن نداشتم. ولله الحمد... و خداوند به آنچه می‌گویم گواه است.

رؤیای ۹۱: دیدم در خانه امیرالمؤمنین هشتم

دیدم در خانه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) هشتم و امام احمد الحسن (علیه السلام) در آنجا نشسته بود.

نام: محمد الشمیری

کشور: امارات

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

یا الله، اللهم صلّ علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

اشهد ان لا إله إلا الله وحده لا شریک له، و اشهد ان محمداً عبده و رسوله، و اشهد ان علیاً والأئمة من ولده حجج الله، و اشهد ان المهدي والمهديين من ولده حجج الله، الحمد لله

۱. دستار چهارخانه که معمولاً مردها به سر می‌بندند.

الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله، فالحمد لله وحده وحده وحده.

در سال ۲۰۰۷ میلادی، به مناسبت نیمه شعبان به افطاری دعوت شدم. پس از افطار، دعوت مبارک به من ابلاغ شد و همان جا با برادرم - که دلایل دعوت را برایم بیان می کرد - در گفت و گویی جدی و پرچالش قرار گرفتیم. در همان شب رؤیایی به این شرح دیدم:

جوانی بسیار زیبا در مقابلم ظاهر شد، اما بلافاصله دریافتم که او شیطان است. شروع به مبارزه با او کردم. برادرم که مرا به افطاری دعوت کرده بود، در کنارم ایستاده و با جملاتی مانند: «نگذار بر تو غلبه کند، بر او چیره شو و پیروز شو» مرا تشویق می کرد. شروع به خواندن قرآن کردم و به محض شروع سوره اخلاص، نیروی عظیمی به من رسید و بر او پیروز شدم. رؤیا به پایان رسید.

از خواب بیدار شدم و فهمیدم این دعوت حق است و امام احمد الحسن (علیه السلام) حق است. غسل توبه کردم و نماز خواندم؛ والحمد لله رب العالمین.

مدتی بعد رؤیای دیگری دیدم: در خانه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) بودم و آن خانه سقف نداشت؛ یعنی به سوی آسمان گشوده بود. پدرم (رحمت خدا بر او) در کنارم ایستاده بود. وارد اتاق دیگری شدم؛ امام احمد الحسن (علیه السلام) نشسته بود. این اولین باری بود که ایشان را در عالم ملکوت می دیدم. پشت سر ایشان، تخته مدرسه ای قرار داشت (تخته ای که معلم درس را روی آن توضیح می دهد)؛ تخته ای سفید که با رنگ قرمز روی آن نوشته شده بود. امام (علیه السلام) درحالی که به کلمات اشاره می کرد، می فرمود: «این برای تعظیم برداشته شده است.» رؤیا به پایان رسید.

رؤیای ۹۲: پیام و امانتی از صاحب عصر و زمان (علیه السلام)

نام: زینب لاری خاکزاد

کشور: امارات

عقیده قبل از ایمان به دعوت: دوستدار اهل بیت (علیهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾

و صلی الله علی محمد و آل محمد الأئمة و المهدیین و سلم تسليماً

برادرم - که عقل گراست - شبهاتی درباره پیامبر محمد (صلی الله علیه و آله) به من القا کرد و در دلم تغییراتی نسبت به مذهب اهل بیت (علیهم السلام) احساس کردم که مرا بسیار نگران ساخت. از دعوت یمانی اطلاعاتی داشتم و شدیداً به آن متمایل بودم، اما دلیلی یقینی می خواستم که هیچ شک و تردیدی در آن نباشد.

برای زیارت امام رضا (علیه السلام) راهی شدم درحالی که قلبم پر از نگرانی و اندوه بود که مبادا از صراط پروردگارم (عزوجل) گمراه شوم.

وقتی به محوطه ضریح شریف رسیدم، مدتی طولانی آنجا ماندم و بسیار گریستم. یادم نمی آید که دعایی خوانده باشم یا نمازی گزارده باشم؛ فقط به خاطر دارم که بسیار گریستم، تا آنجا که زنی که درخواست کمک داشت، وقتی صورت مرا دید، روی برگرداند و چیزی نخواست.

به محض بازگشت از نزد امام رضا و رسیدن به فرودگاه امارات، به یاد دارم که جلوی در فرودگاه منتظر همسرم بودم تا مرا به خانه ببرد. ناگهان پیامی از سوی یکی از دوستانم - که در ماه آخر بارداری اش بود و بسیار متدین - به من رسید. او نمی دانست که من برای زیارت امام رضا (علیه السلام) رفته ام. پیام، بدون کم و کاست، چنین بود:

«سلام علیکم، چطوری ای ام حسین؟ خیلی دلم برات تنگ شده. مهم این است که من یک پیام و امانتی از صاحب عصر و زمان (عج) دارم و به من گفته شده که آن را به حجیه

زینب برسانم و سلامم را به او برسانم. یک سند - مانند کارت تلفن، به اندازه کارت تلفن همراه - بود که روی آن نام تو زینب لاری نوشته شده و یک شماره خاص برای تو داشت که اکنون به یاد نمی‌آورم. گفت: این سند رستگاری و رضایت و محبت اهل بیت (علیهم‌السلام) است، و او این را از نزد امام علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) برای تو آورده است. برای من خیلی دعا کن. به من گفته‌اند تاریخ زایمان روز چهارشنبه است.»

خدایا، تو را شاهد می‌گیرم که این خبر را رساندم.

رؤیای ۹۳: فرستاده رسول خدا

نام: هاجر

کشور: مغرب

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان سنی مستبصر

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً

می‌خواهم رؤیایی را که پنج سال پیش دیدم، برایتان تعریف کنم. خواسته بودم رسول خدا محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را در خواب ببینم، و مجموعه‌ای از اعمالی را که در کتاب مفاتیح الجنان برای کسی که می‌خواهد یکی از انبیا یا ائمه (علیهم‌السلام) را در خواب ببیند توصیه شده، انجام دادم. با طهارت به خواب رفتم. در خواب دیدم در مسجدی ساده هستم که در آن حصیری پهن شده بود و مردم ساده‌ای در آنجا نشسته بودند و به عبادت خداوند سبحان و متعال مشغول بودند. ناگهان دیدم فرشی به‌سوی بالا می‌رود و شخصی با چهره‌ای سراسر نور بر روی آن نشسته است. نمی‌توانستم به چهره‌اش نگاه کنم، چون نور شدید بود. چشمانم را همراه بالا رفتن فرش بالا بردم و دیدم در پایین آن نوشته شده بود: «فرستاده رسول خدا.» از خواب بیدار شدم.

رؤیای ۹۴: امام مهدی و امام احمد الحسن

امام مهدی محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) نشسته بود و در سمت راست ایشان امام احمد الحسن (علیه السلام) بود.

نام: یوسف المغربي

کشور: مغرب

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مذهب اهل سنت و جماعت با گرایش عقاید اشعری و فقه مالکی

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً

وقتی در دانشگاه بودم، به همراه برادر عزیزم برخی از کتاب‌های شیعه را مطالعه کردیم و تشیع را پذیرفتم. سپس همان برادر، دعوت یمانی را به من معرفی کرد و گفت: «امام مهدی (علیه السلام) سفیر و وزیر خود را فرستاده است؛ او اکنون در عراق است و نامش احمد الحسن است و برای پدرش (علیه السلام) انصار جمع می‌کند.» من که تازه شیعه شده بودم متحیر شدم. برادرم به من پیشنهاد کرد با قرآن استخاره بگیرم. آیه‌ای که آمد، پاسخی روشن به سؤالی بود که در دلم داشتم: «چگونه امام (علیه السلام) فرستاده‌ای می‌فرستد و هیچ‌کس به او ایمان نمی‌آورد؛ نه سید خامنه‌ای، نه سید سیستانی و نه بقیه مراجع و پیروانشان؛ و چرا فقط تعداد اندکی از مردم به او ایمان می‌آورند؟» آیه‌ای که آمد این بود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (سوره سبأ، آیه ۲۸) (و ما تو را جز به عنوان بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده برای همه مردم نفرستادیم، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

رؤیاهایی نیز درباره امام احمد الحسن (علیه السلام) دیده‌ام که به عنوان شهادتی است که در عالم ملکوت شاهد بوده‌ام، برای شما نقل می‌کنم:

رؤیای ۹۵: مردی که انصار امام مهدی را جمع می‌کند ۱۲۱

در رؤیایی دیدم امام مهدی محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) بر تختی در فضایی وسیع نشسته بود. عمامه سفیدی بر سر داشت و از چهره مبارکش نور می‌تابید. در سمت راستش، جوانی لاغر با همان لباس و عمامه سفید نشسته بود؛ درست مانند حاکم و ولیعهدش. هر دو به یک جهت نگاه می‌کردند.

امام مهدی (علیه السلام) دست راستش را بر شانه جوان گذاشته و او را به خود نزدیک کرده بود. جوان، پوستی تیره داشت. این رؤیا را بعد از مدت کوتاهی که به دعوت پیوستم دیدم و فهمیدم آن جوان، فرستاده امام مهدی (علیه السلام)، احمد الحسن (علیه السلام) است که اندامی بلند و لاغر و پوستی تیره دارد. رؤیا به پایان رسید.

رؤیای ۹۵: مردی که انصار امام مهدی (علیه السلام) را جمع می‌کند

نام: محمد عمر

کشور: کرکوک / عراق

عقیده قبل از ایمان به دعوت: مسلمان سنی

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته

نام من محمد عمر است، از شهر کرکوک. من پیرو مذهب اهل سنت و فقه شافعی بودم؛ مذهبی که از پدر و مادر مرحومم به ارث برده بودم. نخستین رؤیایی که به یاد دارم، مربوط به دوران کودکی ام است؛ زمانی که در سال‌های ابتدایی دبستان تحصیل می‌کردم.

در آن رؤیا، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دیدم. آن دو بزرگوار از افق فرود آمدند؛ بر گروهی از کافران که بر سکویی بزرگ، شبیه سین سالن نمایش، نشسته بودند. اما آن سین

سقفی نداشت، بلکه آسمان، سقف آن بود. در میانه آن فضا، گذرگاهی قرار داشت و در دو سوی آن، افراد غیرمؤمنی نشسته بودند. رسول خدا و امیرالمؤمنین از فراز آن گذرگاه پایین می آمدند و مردم غیرمؤمن را مجازات می کردند.

در همین هنگام، مادر مرحوم مرا از خواب بیدار کرد. گفت: «وقت رفتن به مدرسه است؛ باید صبحانه بخوری و صورتت را بشویی تا دیر نکنی.» با اعتراض گفتم: «چرا بیدارم کردی؟ داشتم رسول خدا و امام علی را می دیدم! تو همه چیز را خراب کردی و ادامه رؤیا از دست رفت.»

او با خوشحالی صدایش را بلند کرد و بر محمد و آل پاکش صلوات فرستاد و این رؤیا را به پدر مرحوم گفت و او نیز به امام جماعت مسجد اطلاع داد. این رؤیا نقل مجلس خانواده ما شده بود.

رؤیاهایم در تمام مدتی که بر مذهب شافعی بودم، قطع شد؛ تا آن که در سن سی و یک سالگی، در دهه هشتاد میلادی، در دوران مهاجرت، به مذهب آل محمد (درود خداوند بر همگی شان) مستبصر شدم. پس از استبصار، رؤیاهای اندکی درباره رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) دیدم. یک بار رسول خدا (ص) را دیدم، و در سال ۲۰۰۹، حدود هشت ماه قبل از پیوستن به دعوت مبارک، رؤیای امام صادق (ع) را دیدم که مرا بوسید. و چند ماه پس از آن، به دعوت مبارک پیوستم. در رمضان سال ۱۴۳۲ هجری قمری یا ۲۰۱۰ میلادی، رؤیاهایم بسیار بیشتر شد؛ و به مراتب بیشتر از رؤیاهایی که پیش از پیوستن به دعوت دیده بودم، رؤیا دیدم. از جمله افرادی که در رؤیاهایم دیدم، رسول خدا (ص)، امیرالمؤمنین (ع)، امام حسین (ع)، موسای نبی (ع)، زکریای نبی و پسرش یحیی (ع) بودند. اما رؤیاهایم درباره امام حجت (ع) و پسرش احمد الحسن (ع) بیشتر از رؤیاهای بود.

اما به دلیل طولانی بودن و تعدد این رؤیاها، تنها به ذکر دو رؤیا بسنده می کنم؛ چراکه مفیدند و برای کسی که قلبی دارد یا گوش فرامی دهد، تذکری است: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ

رؤیای ۹۵: مردی که انصار امام مهدی را جمع می‌کند ۱۲۳

لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿سوره ق، آیه ۳۷﴾ (در این [آیات] یادآوری است برای کسی که دلی دارد یا گوش فرامی‌دهد، درحالی که خود شاهد است).

در نخستین هفته‌ای که به دعوت مبارک پیوسته بودم، خطبه‌های امام احمد الحسن (علیه السلام) را در گوشه‌ای دانه‌دانه می‌کردم تا شب‌ها، هنگام رفتن به تخت‌خواب، به آن‌ها گوش بدهم. یک شب، در حالی که یکی از خطبه‌های ایشان در گوشم پخش می‌شد، خوابم برد. در خواب دیدم نوشته «لا إله إلا الله» به خط کوفی در برابر چشمانم ظاهر شد؛ به‌گونه‌ای که مانند چراغ می‌درخشید، سپس ناپدید می‌شد و دوباره پدیدار می‌گشت. پس از مدتی، ناپدید شد و ستاره‌ای به جای آن نمایان شد که با سرعت می‌درخشید و محو می‌گردید. آن هم ناپدید شد، و پس از آن، نام «محمد» (درود خداوند بر محمد و آل محمد) آشکار شد. بیدار شدم و دیدم سخنرانی سید امام (علیه السلام) هنوز از طریق هدفون ادامه دارد. در آن زمان، هیچ شناختی از ستاره داوود نداشتم و معنای آن را نمی‌دانستم. چند هفته بعد، درباره ستاره داوود شنیدم و مطالعه درباره‌اش را آغاز کردم.

در طول دو ماه گذشته، صفر و اوایل ربیع‌الاول ۱۴۳۴، چند رؤیا دیدم، اما یکی از آنها را انتخاب می‌کنم:

در رؤیا دیدم که با جوانی دیدار کردم که از مردم پنهان بود، اما من به ملاقات او رفتم. می‌دانستم که او مردی مبارک است. میان ما گفت‌وگویی شکل گرفت. او از من پرسید: «از مردم چه خبر؟ آیا به دعوت ایمان آورده‌اند؟» گفتم: «مؤمنان بسیار اندک‌اند و بیشتر مردم از دعوت روی‌گردان‌اند.» گفت: «برو و به آن‌ها بگو: اگر ایمان نیاورند، عذاب نزدیک است.»

گفتم: «آقا، در دلم شک هست. آیا شما واقعاً همان مسیحی هستی که نازل خواهد شد و پرچم را از مهدی (علیه السلام) خواهد گرفت؟» (منظورم این نبود که او همان پیامبر خدا عیسی (علیه السلام) است، بلکه منظورم کسی بود که در روایات آمده که پرچم را از مهدی (علیه السلام) خواهد گرفت).

دقیقاً به یاد ندارم که او گفته باشد همان مسیحی است که نازل خواهد شد یا نازل شده

است، اما این موضوع را انکار نکرد و پاسخی مثبت داد. پاسخ را فراموش کردم، چون آن رؤیا را در همان زمان ننوشتیم.

در همان رؤیا، پس از پرسیدن آن سؤال، به شهر رفتم و در مرکز شهر بودم. این بار مردی را دیدم که در میانه خیابان پیش می‌آمد. این مرد مسن‌تر از آن جوان بود؛ شاید بیش از شصت سال سن داشت. مریدان و انصارش او را همراهی می‌کردند و پشت سر و در دو سویش گام برمی‌داشتند. من در خیابان ایستاده بودم؛ اندکی دور از وسط آن، اما حدود دو یا سه متر با کناره خیابان فاصله داشتم. مردم در دو سوی خیابان صف کشیده بودند و به آن مرد خوشامد می‌گفتند. او با وقار قدم برمی‌داشت، لبخندی بر لب داشت و با سر یا دست به مردم سلام می‌داد. نمی‌دانستم چرا، اما یک جفت کفش کار قرمز رنگ با ساق‌های بلند از جنس لاستیک نرم در دست داشتم. آن کفش‌ها را محکم گرفته بودم تا از دستم نیفتد. منتظر رسیدن آن مرد باوقار بودم تا نزدیک شود. وقتی نزدیک شد، به‌سویش رفتم. او لبخند زد، مرا در آغوش گرفت و بوسید. من نیز او را در آغوش گرفتم و بوسیدم. سپس در میان انصارش پشت سر او به راه افتادم؛ در حالی که او همچنان به مردمی که در دو طرف خیابان بودند، سلام می‌داد. تا این که به مکانی رسیدیم شبیه زمینی بایر که دیوارهایی قدیمی و سیاه آن را احاطه کرده بود. آن مکان، بزرگ و شبیه پارکینگ بود؛ اما سقفی نداشت. او به حاضران گفت: «امشب در اینجا جمع می‌شویم و برایتان خطبه‌ای می‌خوانم. هرکسی به دنبال کار خود برود تا عصر امروز همدیگر را ببینیم.» مردم رفتند و انصارش اطرافش باقی ماندند و من نیز آن‌جا ایستاده بودم و مراقبت می‌کردم. همچنان کفش‌های لاستیکی قرمز رنگ را در دست داشتم. سه نفر از انصارش به‌سوی من آمدند و گفتند: «تو اکنون کفش‌های لاستیکی را در دست داری؛ ما لباس کامل را به تو می‌دهیم.»

کت لاستیکی قرمز و کلاه قرمز و یک سطل قرمز با مواد شوینده به من دادند و گفتند: «اکنون تجهیزاتت کامل شده است. چنان‌که می‌بینی این مکان قدیمی و آلوده است. باید کف زمین را جارو کنی و دیوارها را بشویی تا وقتی که امام (علیه السلام) بیاید و خطبه‌اش را بخواند.»

رؤیای ۹۶: امام مهدی با توصیفات امام احمد الحسن ۱۲۵

گفتم: «بله، اطاعت می‌کنم.» کت و کلاه و کفش‌های لاستیکی را پوشیدم و شروع به جارو کردن زمین کردم و آشغال‌ها را جمع کردم. سپس دیوارها را با شوینده شستم تا سفید شدند. آنجا بسیار بزرگ بود و نتوانستم کار را به‌تنهایی تمام کنم تا این که امام علیه السلام آمد. من همچنان در حال کار بودم. سپس به تمیز کردن سکوها و سکوی امام علیه السلام پرداختم. او خطبه‌اش را برای مردم می‌خواند و برخی از سکوها، به‌شکل سکوهایی بود که در سالن‌های کنفرانس‌هاست، ولی سکویی که در میدان بود قدیمی و غبارآلود بود. رو به امام علیه السلام کردم و من خاک را از سکوی او با یک پارچه تمیز می‌کردم و ایشان سخنرانی و خطبه‌شان را برای حضار بیان می‌کرد.

نکته: این بار دوم بود که در رؤیا خودم را می‌دیدم که سکوی امام علیه السلام را تمیز می‌کنم. پناه بر خدا از منیت. بار اول رؤیایی مشابه پس از پیوستن به دعوت مبارک داشتم، اما با سناریویی متفاوت بود، و من مشغول تمیز کردن صندلی امام مهدی حجت‌بن حسن عسکری علیه السلام بودم، درحالی‌که ایشان مشغول آماده‌سازی مدارک و نشستن در جلوی یک سالن بزرگ شبیه سالن‌های تئاتر بود.

رؤیای ۹۶: امام مهدی علیه السلام با توصیفات امام احمد الحسن علیه السلام

امام مهدی علیه السلام را با توصیفات امام احمد الحسن علیه السلام دیدم.

نام: ام‌سجاد

کشور: سوئد

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً

این رؤیا را در سال ۱۹۹۶، بعد از توسل به خداوند متعال برای دیدن امام مهدی در خواب، دیدم. ذکرهای موجود در کتاب مفاتیح الجنان مربوط به رؤیای انبیا و امامان (علیهم السلام) را خواندم، و در همان شب، امام مهدی را دیدم که پشت مبارکش را به ضریح امام علی (علیه السلام) تکیه داده بود و شروع به باز کردن قفل روی شیشه ضریح کرد.

مشخصات ایشان را به شما می گویم - و خداوند بر گفته هایم شاهد است :- لباس سیاه بلندی به تن داشت، شانه های پهن، ابروهای بلند (درود خداوند بر ایشان)، چشمانی تیزبین مانند عقاب و فرورفته داشت، و سبزه رو بود. وقتی به ایشان نگاه می کردم، به نظرم می رسید به کوهی باشکوه نگاه می کنم. این رؤیا را با کسی در میان نگذاشتم، چون فکر می کردم امام محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) بوده است. در آن زمان، مشخصاتش را نمی دانستم، ولی امروز از طریق روایات، مشخصاتش را می دانم.

تقریباً سیزده سال پس از این رؤیا و بعد از ایمان آوردن به دعوت حق، شنیدم یکی از برادران انصار در اتاق پالتاک، مشخصات مهدی اول (علیه السلام) را ذکر می کرد. آن رؤیا را به یاد آوردم و شوکه شدم، و آن موقع متوجه شدم این رؤیا مربوط به امام احمد الحسن (علیه السلام) بوده است.

رؤیای ۹۷: پرچم هایی با نام ائمه (علیهم السلام)

پرچم هایی با نام ائمه (علیهم السلام) از علی بن ابی طالب (علیه السلام) تا پرچمی که بر آن نوشته بود:
احمد الحسن.

نام: ام سجاد

کشور: سوئد

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

دیدم گویا در صحرایی تاریک هستیم، و در آن زمین، پرچم هایی با نام ائمه (علیهم السلام) نصب شده

است؛ به ترتیب ائمه، از علی بن ابی طالب (علیه السلام) تا رسیدم به پرچمی که روی آن با خط بسیار واضح نوشته شده بود: «**احمد الحسن**». این پرچم، در ترتیب پرچم‌ها، قبل از پرچم امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) قرار داشت، و در رؤیا، روی آن بسیار تأکید شده بود.

رؤیای ۹۸: رؤیای طوفان

رؤیای طوفان که در آن انصار امام مهدی (علیه السلام) پناهگاه بودند.

نام: ام سجاد

کشور: سوئد

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بغداد را دیدم که گویی از هر طرف، طوفانی به سوی من آمد، و من گریه می کردم و با فریاد به مردم می گفتم به جای مرتفع تر بروند. در آن بالا، یک پناهگاه بود. سپس چهار فرشته از شرق، غرب، شمال و جنوب وارد شدند، در حالی که هر کدام شمشیری در دست داشتند و لباسی سیاه پوشیده بودند. یکی از آنها با لحنی قاطع به من گفت: «بگذار به حال خود باشند، بگذار به حال خود باشند.» سپس طوفان آمد و شهر را دربر گرفت. در آن زمان، به سرعت به سوی بالا، جایی که پناهگاه بود، رفتم و آنجا سید لاوی از انصار سید **احمد الحسن** (علیه السلام) و خانواده محترمش و افراد دیگری را یافتم؛ و در کنارش، گل سرخ سفید زیبایی بود. والحمد لله رب العالمین.

رؤیای ۹۹: امام محمد جواد به سید احمد الحسن تبدیل شد

نام: ام سجاد

کشور: سوئد

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

دیدم گویا بغداد در حال سوختن بود و امام محمد جواد (علیه السلام) در حال دویدن بود و جوانی نیز همراهش بود. انگار تلاش می کرد کاری انجام دهد، اما وقتی به او نزدیک شدم و نگاهش کردم، دیدم به سید احمد الحسن (علیه السلام) تبدیل شد؛ و انگار هر دو، یک نفر شدند.

رؤیا ۱۰۰: رؤیای بهشت

[دیدن] رؤیای بهشت بعد از این که برخی از دشمنان دعوت ما را اذیت کردند.

نام: لیث سلمان

کشور: سوئد

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در سال ۲۰۰۹ رؤیایی دیدم، پس از اتفاقاتی که برایم رخ داده بود و احساسات و عشق من به امامم، سید احمد الحسن (علیه السلام)، جریحه دار شده بود. شبی در برنامه‌ای به نام پالتاک در اینترنت، در یکی از روم‌ها حضور داشتم و با انصار، درباره ظهور وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) گفت‌وگو می کردیم و دلایل را ارائه می دادیم و قانون شناخت خلیفه خدا در زمین را بیان می نمودیم. سپس با تمسخرها و افتراات متناقضی که به یمانی آل محمد، سید احمد الحسن (علیه السلام)، نسبت می دادند، مواجه شدیم. آنان با نسبت دادن کلمات توهین آمیز به عزیزمان احمد (علیه السلام) ما را آزرده خاطر می ساختند.

در آن لحظه، احساس درد کردم و گریه کردم. تجهیزات را خاموش کردم و رفتم که بخوابم. در قلبم اندوه و تلخی حس می کردم و گمان کردم ممکن است از شدت حزن و اندوه، اتفاقی برایم بیفتد. گفتم: «لا حول و لا قوة إلا بالله»، و به خواب رفتم. در رؤیا دیدم گویی در یک هواپیمای تمیز و مرتب نشسته‌ام و به شیشه جلوی هواپیما نگاه می کنم. سپس دیدگاه

روحم تغییر کرد؛ گویی روحم در فضا پرواز می کرد و می دید. دیدم انگار بهشت در سمت راست قرار دارد، با درختانی هم اندازه از نظر ارتفاع و شکل، و بسیار بلند، به قدری بلند که در عمرم چنین بلندی ای ندیده بودم. برگ های آن درختان سبز روشن بود. در سمت چپ نیز همان مناظر بود. میان دو طرف، نهر زیبای دل انگیزی دیدم. منظره ای بسیار زیبا و شگفت انگیز بود. این رؤیا مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد و به خاطر رنگ های روشن و درخشانی که داشت شادم کرد. سپس برای نماز صبح بیدار شدم درحالی که بسیار خوشحال و مسرور بودم؛ گویی خداوند این رؤیا را به من نشان داد تا صبر کنم و بدانم آنچه نزد اوست پایدارتر و زیباتر و شیرین تر است. رؤیا پایان یافت.

رؤیای ۱۰۱: امام مهدی علیه السلام را دیدم

امام مهدی محمدبن حسن عسکری علیه السلام را دیدم و فرزندش احمد علیه السلام همراهش بود.

نام: لیث سلمان

کشور: سوئد

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

رؤیایی دیدم که به نظرم هدیه ای از طرف خدا و لطفی در ابتدای دعوت بود. نمی خواهم جزئیاتش را بگویم، اما امام مهدی محمدبن حسن عسکری علیه السلام را به همراه پسرش احمد علیه السلام و یک خانم بزرگوار دیدم که همه نوری بر نور بودند. رؤیا کاملاً روشن و واضح بود و شخص امام حجت محمدبن حسن عسکری علیه السلام را دیدم. این رؤیا از ملکوت و ساخته خداوند رحمان و رحیم بود. من - و پناه می برم به خدا از منیت - در رؤیا خم شدم تا به آقایم احمد علیه السلام سلام کنم و او دست های شریفش را به من داد و با من دست داد؛ گویی او را می شناختم و او نیز مرا می شناخت؛ با این که در سوئد زندگی می کنم. رؤیا تمام شد.

رؤیای ۱۰۲: خبر غیبی از وجود یمانی (علیه السلام)

نام: ابتسام احمد

کشور: مراکش

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: سنی، سپس مذهب اهل بیت را پذیرفت

قبل از این که از وجود شریف مولایم، امام احمد الحسن (علیه السلام) مطلع شویم، می دانستیم یکی از اولیای معصوم خدا ظاهر شده است؛ اما او را نمی شناختیم. حدود دو هفته پیش در خواب، همسر و دختر نوزادم (زینب ۴ ماهه) را دیدم که سه ساله شده بود و کتاب هایی در دست داشت. همسر به من گفت: زینب سه نشانه دارد؛ اولی یمانی بود. زینب کتابی را باز کرد تا آن را به من نشان دهد. سپس نشانه دوم خراسانی بود. او کتاب بسیار بزرگی بیرون آورد، اما دیدم ترتیب صفحات کتاب عوض شده بود و [با خودم گفتم] زینب از این بابت عصبانی خواهد شد؛ پس شروع به فریاد زدن کردم، و با فریاد او بیدار شدم. نشانه سوم را نفهمیدم تا زمانی که «صیحه جبرئیل» نوشته احمد خطاب را خواندم، زیرا زینب در روز جمعه ۲۳ رمضان ساعت ۱۴ که برابر با ۵ اکتبر ۲۰۰۷ است به دنیا آمد؛ و خدا و رسولش داناترند.

رؤیای ۱۰۳: او احمد الحسن موعود است

شنیدم ندایی می گفت: «او احمد الحسن موعود است.»

نام: أم مؤمل

کشور: عراق

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در تاریخ ۲۰۱۰/۱۰/۱۵

رؤیای ۱۰۴: رؤیای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ۱۳۱

دیشب در رؤیا، ندایی شنیدم که می‌گفت: «او احمد الحسن موعود است»؛ تا این که از خواب پریدم و اذان صبح را شنیدم. به خداوند بزرگ قسم، و خدا بر گفته‌هایم شاهد است؛ من از خدا طلب رؤیا کرده بودم، زیرا واقعاً انسان فقیر و بیماری هستم؛ و خداوند بر زندگی من شاهد است. در بیشتر رؤیاهایم، اهل بیت (علیهم‌السلام) را می‌بینم.

رؤیای ۱۰۴: رؤیای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه‌السلام)

نام: حیدر

کشور: عراق

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

در یکی از روزها در رؤیا دیدم در خانه هستم و در آستانه در اتاق پذیرایی منتظر کسی هستم. گویی کسی به من گفت: «علی بن ابی طالب خودش خواهد آمد، نه شخصی که نماینده او یا شبیه او باشد، بلکه خود علی بن ابی طالب خواهد آمد.» پس منتظر ماندم تا وارد خانه شد، او و شخص دیگری که چهره‌اش را ندیدم یا متوجه نشدم.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را در آغوش گرفتم و سپس به پایین پاهایش خم شدم و گفتم: «من شایستگی در آغوش گرفتن شما را ندارم.» علی (علیه‌السلام) خم شد و مرا بلند کرد تا بایستم، ولی من دوباره به پاهایش افتادم و او دوباره بلندم کرد و برای بار سوم به پاهایش افتادم. در کف پایش اثری شبیه قوزک پا از گوشت دیدم که در وسط آن شبیه جای زخمی بود که بهبود یافته بود. آن را با انگشتم لمس کردم و گفتم: «سبحان الله، این علی (علیه‌السلام) است که به جای عیسی بن مریم به صلیب کشیده شد، و این اثر میخی است که هنگام به صلیب کشیدن به پایش فرو کرده‌اند.»

توضیح: همین اثر را دو روز بعد در پای سید احمد الحسن (علیه‌السلام) دیدم و حتی لمس آن هم

همان حس را داشت.

رؤیای ۱۰۵: طواف می کردیم و تکبیر می گفتیم

ما انصار همه دور کعبه طواف می کردیم و تکبیر می گفتیم.

نام: محبة زینب

کشور: عراق

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

تاریخ: ۲۴/۰۹/۲۰۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم صل على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم
تسليماً. سلام عليكم و رحمة الله و بركاته

برادران عزیز، رؤیایی را که دیدم برای شما می نویسم. بعد از کامل کردن اعمال شب قدر و نماز صبح، در رؤیا دیدم من و خانواده ام می خواهیم به خانه جدیدی نقل مکان کنیم، و از این بابت بسیار خوشحال بودم. در راه به طرف خانه جدید، در هر قدمی که برمی داشتیم یکی از انصار را می دیدیم که به ما ملحق می شد و می گفت: «من هم می خواهم به خانه جدید نقل مکان کنم». تا آنجا که تعداد انصاری که با آنها برخورد می کردیم و آنها هم به خانه های جدیدشان می رفتند بسیار زیاد شد. همه به یک سو می رفتیم و از هم جدا نمی شدیم. سرانجام یکی از انصار فریاد زد: «به خانه ام رسیدم.» دیگری هم همین را گفت و سپس همه گفتند: «به خانه مان رسیدیم.» در این لحظه فهمیدیم همه ما یک خانه داریم و همه به طرف همان خانه می رفتیم و همه می گفتیم: «خانه ما»؛ و وقتی متوجه شدیم همه یک خانه داریم بیشتر خوشحال شدیم. سپس دروازه بزرگی دیدیم که در چوبی بزرگی داشت و در دو طرفش ستاره داوود (علیه السلام) نقش بسته بود و پرچمی با نوشته «البيعة لله» بر آن آویخته بود. وقتی از آن دروازه

رؤیای ۱۰۶: موسی به میقات پروردگارش رفت ۱۳۳

بزرگ رد شدیم خانه‌ای ندیدیم، بلکه زمینی وسیع و سرسبز با نوری درخشان و بوهای خوش دیدیم. در وسط این زمین، خانه خدا، کعبه مکرمه قرار داشت. همه انصار دور کعبه جمع شدیم و تلبیه و تکبیر می‌گفتیم. ناگهان سقف کعبه باز شد و نوری عظیم و درخشان از آن بیرون آمد که به صورت شعاعی در آسمان نوشته بود: ﴿بَقِيتُ اللّٰهَ خَيْرُ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ﴾ (باقی‌مانده خدا برای شما بهتر است، اگر مؤمن باشید).

این رؤیایی است که دیدم، برادران عزیز، و خداوند بر گفته‌هایم گواه است.
اللهم صل على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً. ستایش خدایی را که ما را به این [راه] هدایت نمود و اگر خدا ما را هدایت نمی‌کرد، ما خود هدایت نمی‌شدیم.

رؤیای ۱۰۶: موسی به میقات پروردگارش رفت

دیدم او (علیه السلام) پیش می‌رفت؛ و صدایی می‌گفت: «موسی به میقات پروردگارش رفت.»

نام: فرج‌الله

کشور: عراق

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

تاریخ: ۲۰۱۰/۱۰/۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، اللهم صل على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم
تسليماً. سلام عليكم و رحمة الله و بركاته

رؤیایی که امروز دیدم:

دیدم سید احمد الحسن (علیه السلام) دشداشه‌ای سیاه (که یک لباس سنتی خلیجی برای مردان

است و در عراق نیز شناخته شده است) به تن داشت و به شیوه مرسوم عراقی «غتره‌ای» (چفیه) به سرش پیچیده بود (و از برخی از انصار شنیده‌ام ایشان (علیه السلام) آن را می‌پوشید و بقیه انصار نیز به همین شیوه آن را می‌پوشیدند)، و این «غتره» نیز سیاه بود، اما نه سیاه تیره بلکه مثل مروارید سیاه. ایشان (علیه السلام) پیش می‌رفت؛ و ناگهان صدایی گفت: «موسی به میقات پروردگارش رفت.» در اینجا گویی سه شخصیت را با هم دیدم.

اول، نبی خدا موسی (علیه السلام) که به میقات می‌رفت و الواح را با دست مبارکش نگه داشته بود. دوم، گویا امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را دیدم و صدای پدرم به من می‌گفت امام موسی (علیه السلام) بیرون رفته و به همراهش چند زن و یک هدهد بودند.

سوم، سید یمانی (علیه السلام) به همان شکلی که قبلاً توصیف کردم.

(در اینجا از خواب بیدار شدم و بعد از چند دقیقه دوباره به خواب رفتم).

دیدم من و خانواده‌ام (پدرم ابو مصطفی و مادرم و برادرم ابوعلی) روی زمین جلوی میز غذا نشسته و در حال غذا خوردن بودیم. ناگهان صدایی بلند شنیدیم که ما را وحشت‌زده کرد. همه به سرعت ایستادیم و هریک به دیگری می‌گفت: این چه صدایی بود؟ به یاد نمی‌آورم چه کسی گفت یا همه با هم گفتیم: «این صدای سید (علیه السلام) است که سربازانش را برای پیوستن به صفوف ارتش فرا می‌خواند.» پدر و برادرم با عجله برای پاسخ به ندا دویدند. من گریه کردم و گفتم: «مرا هم با خود ببرید، من هم می‌خواهم بروم.» پدرم درحالی که می‌دوید فریاد زد: «نه، نه، زنان معاف هستند.» من در جای خود باقی ماندم و گریه کردم و از خدا خواستم دینش را یاری دهد. رؤیا تمام شد.

و علم نزد خداست؛ والحمدلله وحده وحده وحده.

رؤیای ۱۰۷: سید علیه السلام با انصار نماز جماعت می‌خواند

سید علیه السلام در فضایی سفید و بدون ابعاد با انصار نماز جماعت می‌خواند، و با هر تکبیر از او علیه السلام نوری عظیم خارج می‌شد.

نام: علاء اسدی

کشور: سوریه

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

تاریخ: ۳ ژوئیه ۲۰۰۶

در این روز، به حسینیۀ کربلای مقدس رسیدیم. سرم را روی بالش گذاشتم درحالی‌که صدای سید احمد الحسن علیه السلام در دستگاه ضبط پخش می‌شد و پیامش را به تمام مردم می‌رساند. به محض این‌که چشم‌هایم را بستم، دیدم سید علیه السلام در فضایی سفید و بدون ابعاد با انصار نماز جماعت می‌خواند و با هر تکبیر، نوری عظیم از او علیه السلام خارج می‌شد که به طرف انصار مأموم در نماز می‌رفت و آنها را از پاهایشان در بر می‌گرفت، و با هر تکبیر، انصار بیشتر و بیشتر با نور پر می‌شدند. در درون مطمئن شدم پنج یا هفت تکبیر (دقیقاً یادم نیست) کافی بود تا انصار را از پا تا سرشان غرق در نور کند. سپس دیدم سید علیه السلام و انصار به شکل نوری درآمدند که مانند موشک در عالم ملکوت بالا و پایین می‌رفت.

دیدم سید علیه السلام مرا به مکانی دور در عالم ملکوت پرتاب کرد، یا به جنت ملکوتی که به صورت دره‌ای سبز بود، جایی که در مرکز دایره‌ای قرار گرفتم که بسیار دور از عالم دنیا بود.

رؤیای ۱۰۸: بانو زینب علیه السلام غمگین نشسته بود

دیدم بانو زینب علیه السلام نشسته و از آنچه بر انصار امام مهدی علیه السلام گذشته است، بسیار ناراحت و

غمگین بود.

نام: علاء اسدی

کشور: سوریه

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

تاریخ: ۶-۲۰۰۸

دیدم گویی در یک خیمه نشسته‌ام و اوضاع بعد از پایان آوردگاه کربلا و همچنین پس از پایان یافتن روز وقایع دهم محرم بود که بر انصار امام مهدی (عج) گذشته بود. دیدم بانو زینب (عج) نشسته درحالی که از آنچه در این دو واقعه رخ داده، بسیار ناراحت و غمگین است. همچنین دیدم یک تابلوی هنری روی دیوار نصب شده که در آن رنگ‌های مختلف در هم آمیخته است و در عین حال داستانی را روایت می‌کند. به آن تابلو نگاه کردم و گفتم: «هیچ کس معنای این تابلو را نمی‌داند جز ما، زیرا ما با آن زندگی کرده و دردها و تلخی‌هایش را چشیده‌ایم» و معنایش این بود که ما با واقعه دردناک کربلا در این زمان زندگی کرده‌ایم.

وصلی الله علی محمد وآل محمد الأئمة والمهدیین وسلم تسلیماً.

رؤیای ۱۰۹: امام مهدی (عج) آمد

امام مهدی (عج) آمد تا به ما اطمینان دهد تحت رهبری او هستیم.

نام: علاء اسدی

کشور: سوریه

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

پس از پایان نمایشگاه کتاب به مناسبت عید غدیر، در حال بازگشت از نجف اشرف بودیم.

رؤیای ۱۱۰: دیدم ماه دومی در کنار ماه اول ظاهر شد ۱۳۷

ما در قالب یک گروه بزرگ از انصار، در یک اتوبوس بودیم و بازمی‌گشتیم، و دیر هنگام بود و شب شده بود و ما به سرعت در جاده در حرکت بودیم. من در سمت راست یکی از برادران که صندلی‌اش کنار پنجره بود، نشسته بودم و از آن پنجره به جاده نگاه می‌کردم. در این هنگام کشفی دیدم؛ دیدم شخصی با لباس عربی یا لباسی که روحانیون می‌پوشند، در فاصله‌ای از جاده در حال قدم زدن بود، اما سرعت قدم زدنش با سرعت خودرو برابر بود و گویی با ما همراه بود. وقتی به او نگاه کردم، فهمیدم امام مهدی (علیه السلام) است که آمده به ما اطمینان دهد تحت رهبری او هستیم. حدود هفت یا هشت ثانیه به او نگاه کردم و سپس ناپدید شد و دیگر نتوانستم او را ببینم.

موضوع را به برادران گفتم و آنها خوشحال شدند و بر پیامبر و اهل بیتش (علیهم السلام) صلوات فرستادند. در آن هنگام، برادر فاضل گفت: «نگفتم آنها خواهند آمد؟!»

و صلی الله علی محمد و آل محمد، الأئمة و المهدیین، و سلم تسلیمًا.

رؤیای ۱۱۰: دیدم ماه دومی در کنار ماه اول ظاهر شد

نام: مرتجی

این رؤیا را یکی از برادرانم دیده بود که به دعوت مبارک ایمان نداشت، و به گفته او به صورت زیر بود:

«دیدم گویی مردم شب‌هنگام جمع شده‌اند و آسمان مهتابی بود، و گویی منتظر چیزی بودند. به آسمان نگاه کردیم و دیدیم ماه دوم در کنار ماه اول ظاهر شد. مردم از آن ترسیدند و وحشت کردند. من شروع به دویدن در خیابان‌ها کردم و با صدای بلند فریاد زدم: «این علامت ظهور امام مهدی (علیه السلام) است. ای مردم، مهدی (علیه السلام) ظهور کرده است؛ و درحالی که این را می‌گفتم، ماه دوم به آرامی به زمین نزدیک و ناپدید شد و ما دیگر آن را ندیدیم. من به فکر فرو رفتم: چرا این ماه به زمین نزدیک شد و کجاست؟ و از رؤیا بیدار شدم و موضوع این ماه

مرا ترسانند.» ای برادران انصار، این اولین رؤیای من بود.

رؤیای ۱۱۱: دیدم ندایی فریاد می زد

دیدم ندایی فریاد می زد: «ای مردم، قائم آل محمد (علیه السلام) ظهور کرده است؛ پس او را یاری دهید.»

نام: مرتجی

رؤیایی را که حدود پنج سال پیش دیدم، برای شما روایت می کنم:

«دیدم نماز مغرب و عشا را تمام کرده و سپس نشسته ام و اخبار تلویزیون را می بینم و منتظر شام هستم. در این حین، ندایی از آسمان شنیدم که فریاد می زد: «الله اکبر، الله اکبر.» به طرف همسرم رفتم و گفتم: «آیا آنچه را من می شنوم، تو هم می شنوی؟ مگر یک ساعت پیش اذان نگفت و ما نماز نخواندیم؟» او گفت: «نمی دانم.» به طرف پشت بام دویدم. دیدم آن ندا فریاد می زد: «ای مردم، قائم آل محمد (علیه السلام) ظهور کرده است؛ پس او را یاری دهید.» ماه را دیدم که در حالت خسوف کامل بود، و آسمان سیاه و تاریک بود و گویی آسمان می خواست روی زمین بیفتد.

به طرف همسرم برگشتم و گفتم: «مهدی (علیه السلام) ظهور کرده است؛ بیا اسلحه و لباس های سیاه مرا بیاور تا به امام (علیه السلام) بیوندم.» او برایم یک تفنگ نیمه خودکار و یک شلوار و پیراهن سیاه آورد و من به طرف شهر نجف اشرف شتافتم. دیدم تمام خیابان ها خالی از مردم بود؛ و وقتی به مرکز شهر رسیدم، دیدم ساختمان های خیابان امام صادق (علیه السلام) تخریب شده اند. خیابان امام زین العابدین (علیه السلام) نیز همین طور بود، و از منطقه مقدسه فقط صحن شریف حیدری باقی مانده بود. به طرف صحن دویدم و وقتی رسیدم، دیدم هواپیماهای آمریکایی در حال بمباران باقی افراد مجاور مرقد بودند. به طرف مقام الصافی صفا دویدم و یک اسلحه ضد هوایی پیدا کردم؛ نشستم و به طرف هواپیماهای آمریکایی شلیک کردم و همه آنها به سمت عربستان

رؤیای ۱۱۲: حدیث امام باقر را دربارهٔ یمانی می‌خواندم ۱۳۹

فرار کردند. سپس از رؤیا بیدار شدم.»

رؤیای ۱۱۲: حدیث امام باقر علیه السلام را دربارهٔ یمانی می‌خواندم

دیدم حدیث امام باقر علیه السلام را دربارهٔ یمانی می‌خواندم و هر بار که آن را می‌خواندم، امام احمد الحسن علیه السلام را به شکل نور می‌دیدم.

نام: لیبیک یا احمد

کشور: ایران

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان بر مذهب اهل بیت علیهم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم
تسليماً كثيراً

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته

درست است که من چندین رؤیا دیده‌ام، اما متأسفانه همهٔ آنها را به‌خوبی به یاد نمی‌آورم. با این حال، شبی رؤیایی بسیار زیبا دیدم که هرگز آن را فراموش نکردم، و اکنون آن را برایتان بازگو می‌کنم.

در عالم خواب، دیدم در حال خواندن حدیثی هستم، و هر بار که این حدیث را از امام باقر علیه السلام می‌خواندم (که در ادامه می‌آید)، امام احمد الحسن علیه السلام را به شکل نوری می‌دیدم که از مقابلم عبور می‌کرد. و این زمانی بود که نام یمانی را بر زبان می‌آوردم. سبحان الله ... هر بار که نام یمانی علیه السلام را تلفظ می‌کردم، وجود سید احمد الحسن علیه السلام را چون نوری می‌دیدم. اما حدیث:

۱۴۰ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - در قلمرو ملکوت

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز است... و پرچمی هدایت‌کننده‌تر از پرچم یمانی نیست؛ زیرا پرچم حق است و به‌سوی صاحب‌تان دعوت می‌کند. وقتی یمانی خروج کرد، فروش سلاح برای مردم حرام می‌شود؛ و وقتی یمانی خروج کرد، به‌سوی او بشتابید؛ زیرا پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او روی بگرداند؛ و هر کس چنین کند، از اهل آتش است؛ زیرا او به‌سوی حق و راه مستقیم دعوت می‌کند.» (غیبت نعمانی، ص ۲۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۲)

پروردگارا - به حق فاطمه (علیها السلام) - پدرمان احمد الحسن، خانواده، فرزندان و انصارش را حفظ کن.

یا الله، سینه حسین را با قیام قائم حق، احمد (علیه السلام)، تسکین بده.

ای پروردگار احمد الحسن، به حق احمد الحسن، برای احمد الحسن (علیه السلام) تمکین عطا فرما.

یا الله ... آمین رب العالمین.

رؤیای ۱۱۳: امام مهدی (علیه السلام) و امام احمد الحسن (علیه السلام) را با هم دیدم

دیدم امام مهدی (علیه السلام) و امام احمد الحسن (علیه السلام) با هم بودند و مرا به تبلیغ دعوت تشویق می‌کردند.

نام: میثم

کشور: ایران

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديین و سلم

تسليماً کثيراً

سلام و درود بر تمام جست‌وجوگران حق و حقيقت.

از سال ۱۳۸۳ تا همين چند روز پيش - يعني شب عيد غدیر - پنج رؤيا دیدم که باعث تغيير مسير زندگي من شدند.

در سال ۱۳۸۳ و در شب شهادت بانوی بزرگوار، فاطمه زهرا (ع)، نشسته بودم و مرنام عزاداری را از طريق تلویزیون دنبال می‌کردم. پس از پايان مرنام، به خواب رفتم. در خواب دیدم حضرت فاطمه (ع) نزد من آمد؛ گویی روی زمین افتاده بودم. ايشان ورقه‌ای در دستم گذاشتند و من گریه می‌کردم. مدت زیادی درگیر اين رؤيا بودم، اما آن را برای کسی بازگو نکردم.

سال بعد، در شب وفات امام حسن عسکری (ع)، در عالم رؤيا دیدم گویی در مسجدی در حال عزاداری هستیم. امام مهدی (ع) در صدر مجلس نشسته بودند و با اشاره‌ای به من فهماندند که از رفتارم راضی نیستند. روز بعد، تصميم گرفتم رفتارم را بازنگری کنم و تا حد امکان خودم را اصلاح نمایم؛ تا آنجا که ارتباطم را با برخی از دوستانم قطع کردم.

مدت‌ها درگیر اين دو رؤيا بودم و همیشه منتظر بودم مولایم به من لطفی کند و در خواب به دیدنم بیايد. در اين مدت، درباره ظهور امام مهدی (ع) مطالعه می‌کردم. مدتی گذشت و من از ظهور امام احمد الحسن (ع) غافل بودم. هر روز و شب در انتظار دیدار مولایم در عالم رؤيا بودم. در سال ۱۳۸۹ رؤياهای دیگری را دیدم.

در اولین رؤيا، دیدم گویا دوستان و اقوامم را به قیام امام مهدی (ع) دعوت می‌کنم؛ و نکته شگفت‌آور اين بود که کسانی که در زندگی روزمره آنها را مؤمن می‌شناختم، مخالفت صریح کردند و دعوت را نپذیرفتند. با دلی گرفته و اندوه به‌سوی امام مهدی (ع) رفتم تا اين موضوع را با ايشان در میان بگذارم؛ اما پيش از آن، از خواب بيدار شدم.

چند ماه بعد، در رؤیای دوم دیدم بر صخره‌ای بزرگ در ساحل ایستاده‌ام و رسول اکرم (ص)

در حال نماز خواندن هستند. من نیز به ایشان اقتدا کردم. متعجب شدم و نمی دانستم چه کنم. رؤیا را برای یکی از بستگانمان، که در حوزه علمیه قم تحصیل می کرد، بازگو کردم. او گفت: «این رؤیا از لطف خدا بر توست؛ اما نباید آن را برای کسی تعریف کنی.»

با وجود مطالعات و فعالیت هایی که داشتیم، همچنان از دعوت امام احمد الحسن (علیه السلام) غافل بودم، تا این که چند ماه پیش با صفحه اینترنتی انصار امام مهدی (علیه السلام) آشنا شدم. از غفلتم در این مدت بسیار ناراحت شدم و نمی دانستم چه کنم.

در شب عید غدیر وضو گرفتم و گفتم: «الهی، مرا هدایت کن.» با خود گفتم: «اگر احمد الحسن واقعاً وصی امام مهدی است و این امر برایم ثابت شود، زندگی ام را وقف تبلیغ دعوت او خواهم کرد.» در همان شب، در عالم رؤیا دیدم یکی از دوستانم نامه ای به من داد و گفت: «امام مهدی (علیه السلام) آن را برای تو فرستاده اند و فرموده اند: چرا نشسته ای و کاری نمی کنی؟» پس از آن، امام مهدی (علیه السلام) و امام احمد الحسن (علیه السلام) را دیدم که با هم حضور داشتند و مرا به تبلیغ دعوت تشویق کردند.

با دیدن این رؤیا، به یقین رسیدم که دعوت امام احمد الحسن (علیه السلام) حق است و به ایشان ایمان آوردم. تصمیم گرفتم تمام وجودم را وقف مولایم کنم. از خداوند می خواهم در این راه موفق باشم.

رؤیای ۱۱۴: دیدم پرچم نمایانگر دعوت را حمل می کنم

دیدم پرچمی را که نمایانگر دعوت بود، حمل می کردم ... شروع کردم به رفتن به طرف معصومین (علیهم السلام) ... دیدم سرشان را به نشانه احترام کمی به طرف من خم کردند.

نام: عقیف

کشور: مالزی

رؤیای ۱۱۵: پیامبر فرمود: نام او در آسمان‌ها احمد است ۱۴۳

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان بر مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)

I was dream propagating da'wah in the land of mecca , where i stand behind a pickup and telling people about the da'wah with few of ansars. I hold a flag that symbolizing the da'wa. After a few moments the scent change and iam dressed up like a soldier where iam standing and walking to a half of circle where ma'sumins are standing and waiting. I walked towards them and saw they give salutation by lowering a little bit thier blessed head towards me .seeing this i feel really ashamed of myself(felt that i am not qualified to recieve that and because of thier holiness)and I walk towards them by my head pointing towards the ground.

Afif. malaysia.

در رؤیایی دیدم دعوت را در سرزمین مکه تبلیغ می‌کنم. من پشت یک پیکاپ ایستاده بودم و برای مردم از دعوت می‌گفتم. چند نفر از انصار هم با من بودند و پرچمی را که نمایانگر دعوت بود، در دست داشتم. بعد از چند لحظه، صحنه تغییر کرد و من لباس نظامی پوشیده بودم و شروع کردم به طرف نیم‌دایره‌ای که معصومین (علیهم‌السلام) در آن ایستاده و منتظر بودند، حرکت کردم. وقتی به سمتشان قدم می‌زدم دیدم سرهایشان را به نشانه احترام کمی به طرف من خم می‌کردند. با دیدن این صحنه بسیار خجالت کشیدم؛ زیرا احساس می‌کردم لیاقت دریافت این احترام را از جانب آن بزرگواران مقدس ندارم. پس به طرف آنها رفتم، در حالی که سرم را پایین انداخته و به زمین نگاه می‌کردم.

رؤیای ۱۱۵: پیامبر (ص) فرمود: نام او در آسمان‌ها احمد است

نام: صباح

کشور: انگلستان

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان سنی، سپس شیعه، و بعد از آن انصار امام

I found myself standing surrounded by misty clouds. felt like i was in the sky, then the mist started to fade slightly and sitting in a circle were a number of people both men and women they were all dressed in white clothing, then Prophet Mohammed appeared (pbuhahp) my soul recognized him immediately, he was dressed in a beige thowb with a brown cloak and was smiling while holding a baby in his arms, i was seated near where he stood and he said : his name is Ahmed in the heavens then proceeded to place the child in my arms which i was very happy about..
End

Name : Sabah

Date of Accepting the Call : April ۲۰۱۱.

Was a Sunni ** Then Shia**Now An Ansar**

From the UK Living in Cairo.

خودم را ایستاده در میان ابرهای مه آلود دیدم. احساس می کردم در آسمان هستم. سپس مه اطرافم شروع به از بین رفتن کرد و دیدم نشسته ام و دایره ای از مردان و زنان که همه لباس سفید به تن داشتند اطرافم بودند. سپس دیدم پیامبر خدا محمد (ص) ایستاده است. فوراً او را شناختم. او لباسی بزرگ و عبایی قهوه ای به تن داشت و با لبخند کودکی را در آغوش گرفته بود. من نزدیک جایی که ایستاده بود نشسته بودم. فرمود: «نام او در آسمان ها احمد است.» سپس کودک را در آغوش من گذاشت و من بسیار خوشحال شدم.

نام: صباح / اهل انگلستان، ساکن مصر

ابتدا سنی، سپس شیعه، و اکنون از انصار شده است.

رؤیای ۱۱۶: ائمه را دیدم

بعد از ایمان آوردن به دعوت امام احمد الحسن (ع) ائمه را دیدم.

نام: میشل موسی

کشور: بریتانیا

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

In the name of Allah, the merciful the intensely merciful

And praise be to Allah the Lord of the worlds.

And his prayers be upon Muhammed and his household, the Imams and the Mahdies.

Salaam Alaikum

My vision was a short one in which the Infallibles (a.s) did not speak, but subhan'Allah was an amazing sign for me as i had not previously had a vision like this before.

After accepting the call of Imam Ahmed Al Hassan (a.s)

I saw the Imams (a.s) Ameer ul momineen (a.s) was standing on the right and the

Imams (a.s) from his sons were on the opposite side, on the left, facing each other.

And then my sleep was interrupted and i woke up.

Michelle Musa

shia

uk

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، اللهم صلّ على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين

سلام عليكم

رؤیای من کوتاه بود و معصومین (ع) در آن سخنی نگفتند؛ اما - سبحان الله - این رؤیا برای من علامت بزرگی بود؛ زیرا قبلاً چنین رؤیایی ندیده بودم.

بعد از ایمان آوردن به دعوت امام احمد الحسن (ع)، ائمه (ع) را دیدم. امیرالمؤمنین (ع) در طرف راست ایستاده بود و ائمه از فرزندان (ع) در طرف مقابل، در سمت چپ، قرار داشتند، و آنها روبه‌روی یکدیگر بودند. سپس بیدار شدم.

رؤیای ۱۱۷: احتجاج به وصیت

پیامبر خدا محمد (ص) برای اثبات حقانیت سید احمد الحسن (ع) به وصیت احتجاج می‌کند.

نام: فجر آل بوسلیمی

کشور: ایران

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته

در ابتدای ایمان آوردنم به امام احمد الحسن (ع) رؤیایی دیدم. دیدم که مردم در یک سالن بزرگ جمع شده‌اند، و پیامبر خدا محمد (ص) و امام علی (ع) در میان آنها بودند. پیامبر (ص) با مردم صحبت می‌کرد، درحالی‌که در دستش ورقه‌ای از پوست داشت و مردم در حال هیاهو بودند و به پیامبر (ص) توجه نمی‌کردند.

به ورقه‌ای که در دست پیامبر (ص) بود نگاه کردم. چشمم به نام «احمد» و سخنان پایانی وصیت پیامبر (ص) در شب وفاتش افتاد؛ همان که در کتاب غیبت شیخ طوسی، صفحه ۱۵۰، نقل شده است. این عبارات بر روی ورقه نوشته شده بود. دانستم که پیامبر (ص) با آن، برای

اثبات حقانیت دعوت امام احمد الحسن (علیه السلام) استدلال می‌کند.

رؤیای ۱۱۸: نذر فاطمه زهرا (علیه السلام)

نام: سمیه عبدالله

کشور: امارات

اعتقاد قبل از ایمان به دعوت: مسلمان شیعه

مادرم هر سال برای بانو و مولایم فاطمه زهرا (علیه السلام) نذری دارد؛ و نذر او پختن «سمنو» است. از شروط این نذر، این است که باید از مال پاک و بدون شبهه تهیه شود و همه کسانی که به هر شکلی در تهیه آن کمک می‌کنند، باید شرط طهارت و وضو را رعایت کنند. بعد از پایان پخت سمنو، آن را برای چند ساعت می‌پوشانند تا خنک شود. ما باور داریم اگر نذر مورد قبول خداوند باشد، سیده زنان جهانیان، آن را با مهر خود تأیید خواهد کرد. در یکی از سال‌ها، پس از شنیدن دعوت مبارک، بعد از برداشتن پوشش، نام «احمد الحسن (علیه السلام)» روی نذر ظاهر شد. مادرم گفت: «من نام احمد الحسن را می‌بینم.» اما یکی از زنان، که به سید احمد الحسن (علیه السلام) ایمان نداشت، گفت: «نه، نام حسن و حسین (علیه السلام) است.» مادرم برای پرهیز از جدال در مجلس اهل بیت (علیهم السلام) سکوت کرد. آن شب، مادرم در رؤیا، همان صحنه‌ای را که در واقعیت اتفاق افتاده بود مشاهده کرد. دید با همان زن، در کنار دیگ سمنو ایستاده است. وقتی زن می‌خواست نام احمد الحسن (علیه السلام) را تغییر دهد، دستی از غیب ظاهر شد و با انگشت اشاره، به نام اشاره کرد و با صدایی مهربان گفت: «نام صحیح، احمد الحسن (علیه السلام) است.» اما زن بر موضع خود اصرار کرد. برای بار دوم، آن دست اشاره کرد، اما با صدایی بلندتر، و گفت: «نام صحیح، احمد الحسن (علیه السلام) است.» اما آن زن همچنان موضع خود را تغییر نداد. در مرتبه آخر، آن دست با صدایی خشمگین به نذر اشاره کرد و گفت: «نام صحیح، احمد الحسن (علیه السلام) است.»

۱۴۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - در قلمرو ملکوت

* * *